

ځلافت و امامت

ډيډگاه:

علامه شيخ عمر نسفي

ترجمه:

علامه ماموستا ملا محمد ربيعي

| | |
|---------------|---|
| عنوان کتاب: | خلافت و امامت |
| نویسنده: | علامه شیخ عمر نسقی |
| مترجم: | علامه ماموستا ملا محمد ربیعی |
| موضوع: | بررسی عقاید مذهبی شیعه |
| نوبت انتشار: | اول (دیجیتال) |
| تاریخ انتشار: | آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری، ۱۴۳۷ قمری |
| منبع: | |



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- سخن ناشر ۷
- تفضیل در بین خلفاء راشدین ۱۰
- شرح لغات: ۱۰
- شرح اجمالی: ۱۱
- ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله: ۱۳
- امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه ۱۸
- دلایل فضل و برتری فاروق رضی الله عنه: ۱۸
- امیرالمؤمنین عثمان بن عفان عدوی رضی الله عنه ۲۳
- دلایل افضلیت عثمان رضی الله عنه عبارتند از: ۲۵
- امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه ۲۹
- دلایل افضلیت علی رضی الله عنه بر سایر صحابه رضی الله عنهم: ۳۰
- ثانیاً: چه کسی برای خلافت سزاوارتر است؟ ۳۲

- ۳۲..... دلایلی کسانی که قایل به اولویت ابوبکر رضی الله عنه هستند
- ۳۷..... دلایل کسانی که خلافت را حق علی رضی الله عنه و سزاوار او می دانند:
- ۴۸..... شرح اجمالی:
- ۴۹..... آیا لازم است که امام و پیشوای مسلمانان معصوم باشد؟
- و آیا لازم است که امام و رهبر برترین و داناترین مردم زمان خود باشد؟
- ۵۰..... شرایطی که باید امام و رهبر واجد آن باشد چیست؟
- ۵۰..... آیا پیشوا و رهبر به سبب انجام گناه یا ظلم (از مقام خود) بر کنار می شود؟
- ۵۱..... آیا تعدد امام و رهبر جایز است؟
- ۵۳..... اگر کسی به زور فایق آمد و بر حکومت مستولی شد آیا امام محسوب می شود؟
- ۵۳..... امامت و شروط آن از نظر اهل سنت و شیعه امامیه
- ۵۵.....
- ۶۷..... خلافت عمر رضی الله عنه
- ۷۰..... خلافت عثمان رضی الله عنه
- ۷۳..... خلافت علی رضی الله عنه
- ۷۵..... خلافت حسن رضی الله عنه
- ۷۷..... اهل بیت حضرت علیه السلام
- ۸۲..... خلافت و امامت
- ۱۰۱..... اسامی جانشینان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حیات شریف آن حضرت ...

- شرایط و وظایف امام ۱۰۳
- احکام و اجرای آنها ۱۰۷
- مقامات عالیہ ۱۱۴**
- مقام حضرت عیسیٰ علیه السلام ۱۱۴
- مقام صدیقین و شهداء و صالحین ۱۱۵
- مقام صحابه و خلفای راشدین ۱۱۶
- مقام جهاد به مال و جان ۱۱۷
- مقام مجاهدین ۱۱۹
- مقام زنان در اسلام ۱۲۰
- مقام زنان جهان ۱۲۱
- زنان پیامبر مادران مومنان ۱۲۲
- اهل بیت پیامبر علیهم السلام ۱۲۲
- زنان پیامبر نمونه عصمت و شرافت ۱۲۳**
- رد شبهه ۱۲۸
- مقام تابعین ۱۳۰
- بهترین قرن (صده) ۱۳۰
- عشره مبشره ۱۳۱

سخن ناشر

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على قائد وهادي الأمة إلى الصراط المستقيم. وعلى آله وأصحابه أجمعين، الذين هاجروا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله.

برادران و خواهران گرامی! از آنجا که جمعی کثیری از دانشجویان اهل سنت و علاقمندان به مطالعه و بررسی موضوع خلافت و امامت، به ویژه دانشجویان دانشگاه‌های مذاهب و فرق اسلامی نیاز مبرم به یک جزوه درباره‌ی مسئله ((خلافت و امامت از دیدگاه اهل سنت)) داشتند؛ لذا انتشارات کردستان جهت رفع این نیاز اقدام به تهیه‌ی جزوه‌ی این در این موضوع نموده و برای این کار از کتاب ((شرح عقاید اهل سنت)) که متن آن تالیف شیخ عمر نسفی از علمای قرن چهارم و پنجم هجری قمری می‌باشد و کتاب ((فوائد الفوائد)) تالیف سید عبدالرحیم مولوی از علمای قرن سیزدهم و کتاب ((آئینه اسلام)) مرحوم ماموستا ملا محمد ربیعی معاصر استفاده شده است.

امیدوارم مورد رضایت پروردگار قرار گیرد و باعث آگاهی و وحدت مسلمانان شود. آمین.

دیدگاه علامه شیخ عمر نسفی
از علمای قرن ۵-۴ هـ ق
درباره خلافت و امامت
به شرح دکتر عبدالملک السعدی
و ترجمه امیر صادق تبریزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وأفضل البشر- بعد نبينا: أبوبكر الصديق، ثم عمر الفاروق، ثم عثمان
ذو النورين، ثم علي المرتضى عليه السلام، وخلافتهم على هذا الترتيب، «والخلافة
ثلاثون سنة ثم بعدها ملك وإمارة».

برترین کسی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر صدیق است، بعد عمر فاروق و سپس
عثمان ذی النورین و آنگاه علی مرتضی علیه السلام. و خلافتشان نیز به همین ترتیب
است، و خلافت (حقه) سی سال است، و بعد از آن پادشاهی و سلطنت بود.

تفضیل در بین خلفاء راشدین

شرح لغات:

بعد از پیامبر ﷺ بهتر آن است که گفته شود: بعد از انبیاء برترین کس ابوبکر صدیق است، زیرا که ابوبکر برتر از انبیاء نیست^(۱).
صیغه‌ی مبالغه در صدق است، یعنی بسیار راستگو^(۲).

۱- و اگر مراد این باشد که بعد از زمان پیامبر ﷺ ابوبکر ﷺ از دیگران برتر است، پس (چون عیسی علیه السلام زنده است لازمه‌اش این است) ابوبکر از عیسی برتر می‌باشد در حالی که چنین نیست. (چون اگر منظور هر بشری باشد که بعد از پیامبر ﷺ موجود باشد، حکم افضلیت ابوبکر صدیق ﷺ به عیسی علیه السلام که زنده است نقض خواهد شد، پس لازم است که عیسی علیه السلام را از این حکم تشخیص و جدا نمود و گفت: افضل بشر بعد از پیامبر ﷺ و غیر از عیسی علیه السلام ابوبکر صدیق ﷺ است. نگا: جلاء القلوب - محمد امین شریعتی ۲۸۴ / مترجم).

۲- این لقب را جبریل و پیامبر ﷺ به ابوبکر ﷺ داده‌اند. سعید بن منصور گوید: وقتی که پیامبر ﷺ از معراج بازگشت به جبریل گفت: قوم مرا تصدیق نمی‌کنند. جبریل گفت: ابوبکر تو را تصدیق می‌کند و او صدیق است. نگا: خلیفه‌ی اول ابوبکر صدیق - طه حمدون سالم ص ۱۳ ولی سید عبدالرحیم خطیب می‌نویسد: چون ابوبکر ﷺ قبل از ظهور اسلام در بین عرب به راستگویی متصف بود از این رو او را صدیق می‌خواندند. نگا: شیخین ص ۶ - مترجم.

جدا کننده‌ی حق از باطل.

: صاحب دو نور. چون دو دختر حضرت رسول ﷺ را (یکی پس از دیگری را) به عقد خود در آورد. یا برای اینکه در یک شب و روز دو بار قرآن را ختم می‌کرد (زیرا از حافظان و کاتبان قرآن بود) یا برای اینکه بهشت برای او دو بار می‌درخشد و نورانی می‌شود. (چون در برابر کمک‌های مالی فراوان او پیامبر ﷺ دو بار وعده‌ی بهشت را به او داده است).

کسی که رسول خدا ﷺ در امر دین و دنیا او را پسندیده و از او راضی بود. جانشینی رسول خدا ﷺ است در اقامه و اجرای احکام دین و دولت.

شرح اجمالی:

۱- کدامیک از چهار خلیفه‌ی راشد افضل و برتر است؟

۲- کدامیک از آنان برای خلافت سزاوارتر است؟

از این رو جداگانه درباره‌ی هر یک سخن خواهیم گفت.

اولاً: کدامیک از چهار خلیفه راشد افضل و برتر است؟ از جمله اموری که شکی در آن نیست این است که معیار و مقیاس برتری نزد خداوند متعال مبتنی بر شرف و بزرگی پدران و اصل و تبار نیست، زیرا فرمود: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾ [الحجرات: ۱۳]. «شما را به صورت ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، به راستی گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

پس تقوی اساس بالا و پایین بودن مقام و منزلت انسان است. بنابراین، مسلمانان اجماع کرده و متفق القولند که ابوبکر صدیق برتر و افضل از تمام صحابه است، بعد از او عمر بن خطاب است و به دنبال او عثمان بن عفان

است و سپس علی ابن ابیطالب و آنگاه بقیه‌ی صحابه^(۱) که ما به طور جداگانه برخی از محاسن و کارهای نیک هر یک از آنان را بیان خواهیم کرد، و دلایل برتری هر یک را بر دیگری ذکر خواهیم نمود.

۱- گویند: بعد از آنان نظر منزلت و مقام بقیه‌ی عشره‌ی مبشره‌اند، سپس اهل بدر و بعد اهل احد، و آنگاه کسانی هستند که در بیعت رضوان بودند (عشره و مبشره که پیامبر ﷺ به آنها وعده‌ی بهشت را داد عبارتند از چهار خلیفه‌ی راشد، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعید بن ابی وقاص، سعد بن زید و ابو عبیده بن جراح).

ابوبکر صدیق رضی الله عنه خلیفه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله:

اسمش عبدالله^(۱) یا عتیق است. او را به خاطر زیبارویی‌اش عتیق گفته‌اند. و برخی هم گفته‌اند: عتیق لقب اوست. کنیه‌اش ابوبکر و لقبش صدیق است. اسم پدرش عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب ابن ربیعہ بن تیم، و کنیه‌ی پدرش ابوقحافه است (و اسم مادرش سلمی و مشهور به ام الخیر) و در شب سه شنبه ۲۲ جمادی الاخر سال سیزدهم هجری در سن ۶۳ سالگی در گذشت، و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شد. و اولین مردی بود که اسلام را پذیرفت، و مدت خلافتش دو سال و سه ماه و بیست روز بود.

۱- دلایل افضلیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه: خداوند متعال او را در قرآن کریم ستوده است، چون او (هنگام هجرت در غار) همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او

۱- قبل از اسلام اسمش عبدالکعبه یا عبدالعزی بوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله او را عبدالله نامید و به او فرمود «أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ» یعنی «تو از آتش جهنم مصون و اهل بهشتی». از آن روز مشهور به عتیق گردید. نگاه: تاریخ شیخین - سید عبدالرحیم خطیب ص ۶ مترجم.

را یاری می‌کند همان گونه که قبلاً) او را یاری کرد، آنگاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار ثور (ثور جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار) شدند (ابوبکر نگران بود که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزندى رسد) در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ماست».

و آیا بزرگواری و شرافتی والاتر و برتر از بزرگی و مقام کسی که (در آن روزهای سخت) جزو دو نفری که یکی از آنها پیامبر ﷺ بوده است (و خداوند آنها را ستوده) وجود دارد؟

۲- و خداوند در شان او فرموده: ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱] «و لیکن پرهیزگارتین انسان‌ها از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد، آن کسی که دارایی خود را (در راه خدا) می‌دهد تا خویشتن را (از آلودگی بخل) پاکیزه بدارد، هیچ کس بر او حق نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و) جزای او داده شود بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد و قطعاً (از پاداشی که از پروردگار خود می‌گیرد) خشنود و راضی خواهد شد»^(۱).

۱- جلال الدین سیوطی می‌نویسد: آیه ای که در مورد معینی نازل شده و لفظ آن هم عمومیت ندارد، مسلماً باید آن را فقط به همان مورد بسنده کرد و شامل موارد دیگری نساخت مثل آیهی ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ﴾ که درباره‌ی ابوبکر صدیق نازل شده و درباره‌ی آن ادعای اجماع کرده‌اند. امام فخر رازی با توجه به آیه بالا و آیه‌ی: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]. استدلال

۳- جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت می‌کند که:

زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت به او گفت که به نزد او باز گردد. زن گفت: «أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ، قَالَ صلی الله علیه و آله «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ»^(۱). «چه می‌گویی: اگر آمدم و شما را نیافتم - گویی که به مرگ اشاره می‌کرد - حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مرا نیافتی به نزد ابوبکر بیا».

۴- (ابوسعید خدری و ابن عباس رضی الله عنهما) روایت می‌کنند چند روزی قبل از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَأَتَّخِذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ خَلَّةَ الْإِسْلَامِ (أَفْضَلَ) لَا يَنْبَغِي فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي

کرده است که برترین مردم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر رضی الله عنه است. و هر کسی که گمان کند این آیه، به واسطه کلمه‌ی «أَتَقَلُّكُمْ» که با الف و لام ذکر شده عمومیت دارد و شامل هر کس که با آن صفت متصف است، می‌گردد اشتباه کرده است، زیرا که در این آیه صیغه‌ای که دلالت بر عموم کند نیست، و الف و لام وقتی افاده‌ی عموم می‌کند که موصول و یا معرفه در صیغه‌ی جمع باشد و بعضی اضافه کرده‌اند یا مفرد باشد، به شرط آنکه الف و لام عهد نباشد و حال آنکه ((الف و لام)) در کلمه‌ی ((اتقی)) موصول نیست، زیرا که اجماعی است که الف و لام موصول به افعال تفضیل متصل نمی‌شود و کلمه‌ی ((اتقی)) هم جمع نیست، بلکه مفرد است، مخصوصاً صیغه‌ی افعال تفضیل وقتی که با الف و لام ذکر شد، افاده‌ی قطع مشارکت دیگری را می‌کند، بنابراین قول کسانی که آیه را عام می‌دانند باطل است، و فقط شامل ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌شود.

نگا: دائره المعارف قرآن، ترجمه‌ی الاتقان سیوطی - دکتر محمد جعفر اسلامی

۱۲۲/۱ مترجم.

۱- بخاری ۷۳/۵.

بَكْرٍ»^(۱). «واقعاً کسی بیشتر از ابوبکر با جان و مال خود به من کمک نکرد، و اگر از میان امت خلیل و یاری صمیمی بر می‌گزیدم همانا ابوبکر را بر می‌گزیدم ولی دوستی اسلام برتر است، و سزاوار نیست که در این مسجد دری باشد جز در ابوبکر».

(در روایت دیگری آمده است: پیامبر ﷺ فرمود: همه‌ی درهایی که به مسجد باز می‌گردند مسدود کنید، مگر در ابوبکر که در میان یارانم هیچ کس را از او بهتر نمی‌دانم)). نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم - ملا عبدالله احمدیان ص/۱۱۲ مترجم).

۵- از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که می‌گوید: رسول خدا ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «أَنْتَ صَاحِبِي فِي الْغَارِ وَأَنْتَ مَعِي عَلَى الْخَوْضِ»^(۲). «تو دوست و همراه من بودی در غار (ثور) و تو همراه منی در کنار حوض کوثر».

۶- محمد بن حنفیه پسر حضرت علی رضی الله عنه (مادرش خوله نام داشت از قبیله‌ی حنفیه) گوید: به پدرم گفتم: چه کسی بعد از رسول خدا ﷺ بهتر و افضل است؟ گفت: ابوبکر، گفتم: بعد چه کسی؟ گفت: عمر. و ترسیدم که بگوید: عثمان (پس پیش دستی کردم) و گفتم: سپس تو؟ گفت: من تنها مردی از جمله‌ی مسلمانانم^(۳).

۱- بخاری ۷۳/۵ (و مختصر صحیح البخاری (تحقیق دیب البغا) حدیث ۲۸۶ و ۲۸۷ و التاج ۳۰۷/۳).

۲- ترمذی آن را روایت کرده است، نگاه: مشکاة المصابیح ۲۲۲/۳ (و التاج ۳۰۹/۳).

۳- بخاری ۱۹۲/۴ و مسلم ۱۰۹/۷ (لازم به ذکر نیست که این نهایت تواضع و فروتنی حضرت علی رضی الله عنه است).

۷- فداکاریش در خدمت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بذل و انفاق تمام اموالش در راه تبلیغ اسلام. (ابوهیره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت فرمود: «مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالُ أَبِي بَكْرٍ». «هرگز مال کسی به اندازه‌ی مال ابوبکر مفید به حال من نبود». ترمذی آن را با سند حسن روایت کرده است. (نگاه: التاج ۳/۳۱۰).

۸- خریداری و آزاد کردن تعدادی از بردگان مسلمان و رهانیدن‌شان از شکنجه و آزار کفار.

۹- حضرت رضی الله عنه فرمود: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنَّهُ أَخِي وَصَاحِبِي، وَقَدْ اتَّخَذَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَاحِبَكُمْ خَلِيلًا»^(۱) «اگر خلیل و یاری صمیمی بر می‌گزیدم همانا ابوبکر را انتخاب می‌کردم ولی او برادر و دوست من است، و بی‌تردید خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خود دوست شما را به عنوان خلیل بر گزیده است»^(۲).

و همین مقدار برای کسی که منصف است کافی است تا افضلیت ابوبکر صدیق را دریابد.

۱- بردگان آزاد شده‌ی ابوبکر رضی الله عنه عبارتند از: بلال بن رباح (موزن پیامبر صلی الله علیه و آله)، عامر بن فهیره، نهیدیه، و دخترش (به نام لبنیه) و ام عمیس، زبیره و کنیز بنی مومل که همه را با مال خود خرید و در راه خدا آزاد کرد.

۲- و این نیز بیانگر منزلت ابوبکر رضی الله عنه در نزد خداوند است زیرا خلیل لقب ابراهیم صلی الله علیه و آله است فرمود ﴿وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵]. مترجم.

امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ (۱)

اسم او عمر، و لقبش فاروق، و کینه‌اش ابوحفص است. پدرش خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن ریاح بن عبدالله بن فرط بن رزاح بن عدی بن کعب، که جد هفتم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم است، می‌باشد. و در روز چهارشنبه ۲۵ ذی الحجه سال ۲۳ هجری به دست ابولؤلؤ مجوسی غلام مغیره بن شعبه، شهید شد (۲). و در کنار رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم و ابوبکر رضی اللہ عنہ دفن گردید. او در سال ششم بعثت (که بین سی تا سی و پنج سال داشت) ایمان آورد و ده سال و شش ماه و چهار روز خلافت کرد. و از نظر فضل و منزلت در درجه‌ی دوم بعد از ابوبکر صدیق است.

دلایل فضل و برتری فاروق رضی اللہ عنہ:

۱- استناد به حدیث محمد بن حنفیه که در فضایل ابوبکر صدیق به آن اشاره شد.

-
- ۱- حضرت عمر رضی اللہ عنہ اولین کسی است که به امیرالمؤمنین ملقب شد.
 - ۲- ابولؤلؤ که قبلاً خنجر می‌موموم و تیز را آماده کرده بود در هنگام سپیده‌ی صبح در گوشه‌ای از مسجد کمین کرده وقتی که عمر رضی اللہ عنہ مردم را برای نماز آماده و آگاه می‌کرد و می‌گفت: صفوف خود را مرتب کنید به او نزدیک شد و سه یا شش بار خنجر را در کتف و پهلوی او فرو کرد و عمر رضی اللہ عنہ نقش بر زمین شد.

- ۲- روایت ابوجحیفه سوایی که گوید: از علی رضی اللہ عنہ شنیدم که می گفت: آیا به شما بگویم که بهترین این امت بعد از پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم کیست؟ او ابوبکر رضی اللہ عنہ است سپس گفت: آیه به شما بگویم که بهترین این امت بعد از ابوبکر رضی اللہ عنہ کیست؟ او عمر رضی اللہ عنہ است^(۱).
- ۳- خداوند به وسیله‌ی او اسلام و مسلمانان را عزت بخشید. چون رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «اللَّهُمَّ أعز الدين بعمر بن الخطاب»^(۲). «بار خدایا! با مسلمان شدم عمر بن خطاب اسلام را عزت و قدرت بخش».
- و عبد الله بن مسعود رضی اللہ عنہ می گوید: «مَا زِلْنَا أَعَزَّةً مُنْذُ أَسْلَمَ عُمَرُ»^(۳). «از وقتی که عمر مسلمان شد همیشه با قدرت و عزت بوده ایم».
- ۴- حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «لو كان بعدي نبي لكان عمر»^(۴). «اگر بعد از من پیامبری بود همانا عمر می بود»^(۵).

۱- مسند امام احمد ۱/۱۰۶.

۲- ترمذی آن را روایت کرده است ۲/۲۹۲.

۳- بخاری ۴/۲۴۲.

۴- نگاه کنید به: مسند امام احمد ۴/۱۵۴ و تحفة الأحمودی ۱۰/۱۷۳.

۵- علت این فرمایش حضرت، الهاماتی بود که به صورت پیشنهاد یا دعا بر زبان عمر رضی اللہ عنہ جاری می شد و سپس خداوند حکم آن را بیان می کرد و آیه‌ی آن نازل می شد. از جمله: وقتی برخی از مسلمانان را در حالت میخوارگی مشاهده کرد دعا کرد: خداوندا، حکم مناسب شراب را برای ما بیان فرما. و طولی نکشید آیه ۲۱۹ سوره‌ی بقره در زبان شراب و قمار نازل گردید، و سپس آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نساء و بعداً آیه‌ی ۹۰ سوره‌ی مائده در تحریم شراب و قمار نازل شد. یا در جنگ بدر که هفتاد نفر از کفار اسیر می شوند در یک جلسه‌ی مشورتی اکثریت رای می دهند که در مقابل فدیة آزاد شوند و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم نیز چنین کرد. اما فاروق نظرش این بود که سزاوار کشتن هستند. پس از مدتی آیه‌ی ۶۷ انفال در تایید رای عمر رضی اللہ عنہ نازل می شود. هم چنین

۵- بعد از اینکه فاروق مسلمان شد مسلمانان توانستند آشکارا اسلام را تبلیغ کنند (زیرا تا قبل از مسلمان شدن عمر این مرد نام آور و پر هیبت عرب مسلمانان مخفیانه تبلیغ می‌کردند وقتی عمر رضی الله عنه مسلمان شد علناً به نزد اشراف و بزرگان مکه رفت و مسلمان شدن خود را اعلام کرد و با بسیاری از مردم درگیر شد و بعد از مدتی که گذشت به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پدر و مادرم فدای تو چه مانعی دارد که اجازه دهید اسلام از مخفی گاه خارج شود و آشکار گردد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله که شرایط را مناسب و آماده می‌بیند می‌پذیرد و مسلمانان در دو ستون منظم که عمر در جلو ستون راست و حمزه سیدالشهداء در جلو ستون چپ و پیامبر پیشاپیش آنان به سمت کعبه حرکت می‌کنند و در حضور چشمان بهت زده‌ی مردم کعبه را طواف می‌کنند و چهار رکعت نماز ظهر را با خشوع و شوکت بجا می‌آورند. بعد از نماز فریاد رعب آور فاروق بلند می‌کند: «لا نعبد الله سراً بعد الیوم» «از امروز به بعد خدا را در خفا و پنهان نمی‌پرستیم». رسول خدا صلی الله علیه و آله او را تشویق می‌کند و لقب (فاروق) را

فاروق رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد می‌کند در مقابل نامحرمان حجاب بر گیرند که طولی نکشید آیه‌ی ۵۳ احزاب در رعایت کردن حجاب نازل شد. در صدر اسلام غلامان و بچه‌های نابالغ بدون کسب اجازه وارد منازل می‌شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله روزی یکی از بچه‌های انصار را به دنبال فاروق فرستاد و آن بچه بدون اجازه وارد شد و فاروق که در حال استراحت و خواب بود برخی از اندام او برهنه بود. از این وضع ناراحت می‌شود و با تضرع دعا می‌کند که خداوند با نزول وحی بر پیامبرش به این رفتار نادرست خاتمه دهد. بعد از مدتی آیه‌ی ۵۸ نور در این رابطه نازل شد و... نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم - ملا عبدالله احمدیان - ص ۸۷ - ۹۲ مترجم.

به او می دهد. فرمود: «هو الفاروق. فرق الله به بين الحق والباطل» و صهیب بن سنان رضی اللہ عنہ می گوید: عمر رضی اللہ عنہ بعد از مسلمان شدن، اسلام را علنی کرد و آشکارا مردم را به اسلام دعوت نمود، و ما هم توانستیم دور کعبه بنشینیم و دسته جمعی طواف کنیم و توانستیم پاسخ اعمال خشونت آمیز را بدهیم.

(نگاه: سیمای صادق فاروق اعظم - ملا عبدالله احمدیان ص ۳۲ - ۳۶ مترجم).

۶- او از فامیل پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم است، زیرا دخترش حفصه رضی اللہ عنہا را به عقد پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در آورد ^(۱).

۷- عبدالله بن عمر رضی اللہ عنہما از پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم روایت می کند که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ». «به راستی که خداوند حق را بر زبان و قلب عمر قرار داد». ترمذی آن را با سند صحیح روایت کرده است. نگاه کنید به التاج (۳/۳۱۳).

۱- البته خدمات و ابتکارات فاروق در اداره‌ی سرزمین اسلامی به شهادت تاریخ بزرگ‌ترین سند فضل و منزلت اوست. از جمله خدمات و اقدامات او: توسعه‌ی قلمرو اسلام و تبلیغ و نشر اسلام، تشکیل ارتشی قوی و مجهز، تقسیم کشور به ایالات و استان‌های متعدد، توسعه و عمران و ساختن شهرهایی چون بصره، کوفه، موصل، فسطاط و... تدوین قوانین کشورداری و تهیه‌ی دیوان محاسبات و دفتر ثبت حقوق کارمندان، تاسیس سازمان‌های اولیه ارشاد و تبلیغ دین، پست، شهربانی، دارایی، دارالقرآن و سوادآموزی اجباری، اتباع حکومت اسلامی... و ایجاد عدالت اجتماعی از نظر اقتصادی، قانونی... و حفظ وحدت اسلام و... همه گواه روشنی بر فراست و نبوغ او در سیاست و کشورداری و شناخت و آگاهی او از قرآن و سنت است. برای تفصیل مطلب و اسناد تاریخی آن نگاه کنید به: سیمای صادق فاروق اعظم - مترجم.

۸- (حذیفه رضی الله عنه) از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت فرمود:
 «اَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ». «بعد از من از ابوبکر و
 عمر پیروی و تقلید کنید». (ترمذی آن را با سند حسن روایت کرده
 است. نگاه: التاج ۳/۳۱۶).

امیر المؤمنین عثمان بن عفان عدوی رضی اللہ عنہ

خلیفه‌ی سوم اسمش عثمان و لقبش ذوالنورین است، پیش از این علت این لقب را بیان کردیم. پدرش عفان بن العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است، و عبد مناف جد سوم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است.

عثمان رضی اللہ عنہ روز جمعه صبح عید قربان در سال ۳۵ هجری در خانه‌ی خود (بدست شورشیان مصر و کوفه) شهید گشت، و در قبرستان بقیع (در مدینه‌ی منوره) دفن شد و هم اینک قبرش معلوم و معروف است. و قبل از اینکه خانه ارقم محل تجمع مسلمان شود مسلمان شد^(۱). مدت خلافتش یازده سال و یازده ماه و هجده روز بود.

علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند که بعد از انبیاء، حضرت عثمان از نظر فضل و برتری در درجه‌ی سوم قرار گرفته است، اما در مورد افضلیت او بر علی رضی اللہ عنہ اختلاف نظر دارند. جمهور اهل سنت بر آنند که عثمان رضی اللہ عنہ افضل از علی رضی اللہ عنہ است، و برخی از آنان علی رضی اللہ عنہ را افضل می‌دانند، از جمله‌ی آنها اهل کوفه و سفیان ثوری است، و قول صحیح این است که ثوری در آخر

۱- حضرت عثمان پنجمین نفری بود که بعد از خدیجه رضی اللہ عنہا و زید بن حارثه و حضرت علی و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ مسلمان شد. وقتی که تعداد مسلمانان به حدود سی و اندی رسید رسول خدا خانه‌ی ارقم را برای تشکیل جلسات خود تعیین فرمود. مترجم.

عمر تغییر رای داده است، و نیز از امام مالک نقل شده که در نزد او علی علیه السلام افضل است، جز اینکه عده ای از علماء گویند که تغییر رای داده است، و هم چنین از او نقل شده که قائل به توقف در تفضیل بوده (کسی را بر کسی برتری نداده است)^(۱). امام الحرمین نیز بر این رأی است^(۲). و از برخی از امامان سلف نقل شده است که گفته‌اند: کسی که علی علیه السلام را افضل از عثمان رضی الله عنه بداند به مهاجرین و انصار که آزادانه و به اتفاق آراء عثمان را بر علی مقدم داشتند بی‌اعتنایی کرده است^(۳).

۱- تفتازانی گوید: علمای اهل سنت در تفضیل عثمان بر علی توقف کردند و علامت اهل سنت را تفضیل شیخین (ابوبکر و عمر) و محبت ختنین یعنی دو داماد پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان و علی، قرار دادند. شرح عقاید تفتازانی ص ۱۷۹ مترجم.

۲- نگا: نثر اللالی ص ۱۶۳-۱۶۵. ابوالمعانی عبدالملک جوینی فقیه شافعی مذهب، و متکلم قرن پنجم هجری قمری اهل جوبین از توابع نیشابور بوده است. (اعلام المنجد/ مترجم).

۳- نگا: نثر اللالی ص ۱۶۳-۱۶۵. (امام شافعی رحمته الله در این رابطه چنین سروده است:

إذا نحن فضلنا علیاً فإننا روافض بالفضل عند ذوی الجهل
 وفضل أبي بكر إذا ما ذكرته رميت بنصب عند ذكري للفضل
 فلا زلت ذا رفض ونصب كلاهما بحبهما حتی أوسد فی الرمل
 هرگاه ما علی را برتری دهیم بخاطر این در نزد جاهلان رافضی هستیم.
 و اگر از فضیلت ابوبکر یاد کنیم به این خاطر متهم به ناصبی می‌شویم.
 بنابراین، پیوسته به سبب دوستی آنان ناصبی و رافضی هستم زیرا تا روزی که خاک
 بالینم می‌گردد آن دو را دوست دارم. دیوان امام شافعی - ترجمه‌ی عباس اطمینانی
 (۱۱۰).

دلایل افضلیت عثمان رضی اللہ عنہ عبارتند از:

۱- ترمذی از طلحه رضی اللہ عنہ و ابن ماجه از ابوهریره رضی اللہ عنہ روایت کرده‌اند که پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَرَفِيقِي فِيهَا عُثْمَانُ»^(۱).

«هر پیامبری در بهشت رفیقی دارد، رفیق من هم عثمان است.»

۲- ابن عمر رضی اللہ عنہما گوید: ما در زمان پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم کسی را با ابوبکر برابر نمی‌دانستیم، سپس با عمر و بعد با عثمان. و در بین سایر صحابه رضی اللہ عنہم قائل به برتری نبودیم^(۲).

۳- از فضایل دیگر عثمان رضی اللہ عنہ تامین و تجهیز لشکر اسلام معروف به جیش العسرة در غزوه‌ی تبوک است^(۳). عثمان با دادن هزار دینار و صد شتر همراه با پالان و پارچه ای که بر پشت شتر می‌اندازند مسلمانان را آماده و مجهز کرد و گویند: (سیصد شتر یا) هزار شتر بوده است. (طبرانی و ترمذی و حاکم و امام احمد آن را روایت کرده‌اند. نگاه: فقه السیره - دکتر رمضان البوطی ص ۴۰۰) بعد از این کمک، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: «ما ضر عثمان ما عمل بعد هذه - مرتین- و قال: اللَّهُمَّ ارض عن عثمان فإني عنه راض»^(۴). «آنچه که عثمان بعد از این انجام دهد زیانی به (ایمان و ثواب) او نمی‌رساند. - آن را

۱- نگاه: تحفة الأحوذی ۱۸۸/۱۰.

۲- نگاه: بخاری ۱۸/۵ (شاید علت اینکه علی رضی اللہ عنہ مطرح نشده این است که در آن موقع از سایر خلفاء بسیار جوانتر بوده است).

۳- غزوه‌ی تبوک دشوارترین و پر هزینه‌ترین غزوه‌ی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بود، زیرا در فصل تابستان و ایام خشک‌سالی برای مقابله با لشکر روم در مرزهای سوریه انجام گرفت که پس از دو ماه لشکر اسلام با سربلندی باز گشتند. مترجم.

۴- نگاه: مشكاة المصابيح ۲۳۶/۳.

دو بار تکرار کرد - و فرمود: پروردگارا، از عثمان راضی باش، حقا که من از او راضیم».

۴- دو بار مسجد پیامبر ﷺ را توسعه داد^(۱).

۵- و از دیگر فضایل عثمان رضی الله عنه بیعتی است که رسول خدا ﷺ در بیعت رضوان در صلح حدیبیه (که در سال ششم هجری واقع شد) از طرف عثمان انجام داد، آنجا که مسلمانان با حضرت بیعت کردند که با کسانی که برای زیارت خانه جدا سد راه آنان می‌شوند بجنگند، در حالی که پیامبر ﷺ عثمان رضی الله عنه را به مکه فرستاده بود تا با کفار مذاکره کند (و بگوید که مسلمانان به قصد جنگ نیامده‌اند بلکه می‌خواهند خانه‌ی خدا را زیارت کنند. اما خبر رسید که عثمان را کشته‌اند، پیامبر ﷺ با وجود اینکه به قصد جنگ نیامده بود و امکانات آنچنانی به همراه نداشت لکن اعلام جنگ کرد و با کسانی که همراهش بودند و تقریباً ۱۴۰۰ نفر ذکر شده‌اند بیعت مجدد کرد) رسول خدا ﷺ دست راست خود را بر دست چپش زد و فرمود: این هم بیعت عثمان، بخاطر اعتماد زیاد به او که (می دانست) از

۱- یک بار در زمان رسول خدا ﷺ بود آنگاه که تعداد مسلمانان زیاد شد و مسجد گنجایش آنان را نداشت. رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس زمین آل فلان را بخرد و به مسجد ضمیمه کند بهتر از آن در بهشت از آن اوست. و عثمان رضی الله عنه آن را خرید و به مسجد ملحق نمود. وقتی که شورشیان مصر و کوفه خانه‌ی او را محاصره کرده بودند، به آنها گفت که من این زمین را خریدم. و پیامبر ﷺ وعده‌ی بهشت را به من داد و اینک شما مرا از خواندن نماز در آن منع می‌کنید؟ (التاج ۳/۳۲۹) و اما توسعه دوم در زمان خلافتش بود که آن را از نظر بنا و ساختمان تغییر کلی داد. (فقه السیره - دکتر رمضان البوطی ص ۱۹۵) مترجم.

نخستین بیعت کنندگان است^(۱). (بعد از بیعت و قبل از حرکت مسلمانان، از طرف کفار قاصدی آمد و معلوم شد که کشته شدن عثمان شایعه بوده است و بعد از رد و بدل شدن یکی دو قاصد بالاخره بین پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و مشرکین قرار داد صلحی بسته شد که مشروح آن در کتب تاریخ آمده است).

۶- دو بار همراه با همسرش رقیه به حبشه هجرت کرد و بار سوم به مدینه منوره هجرت نمود^(۲).

۷- (فضیلت دیگری افتخار دامادی حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم است) او دو دختر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بنام رقیه و ام کلثوم را به عقد خود در آورد (بعد از فوت رقیه، ام کلثوم را عقد کرد) و پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد از فوت ام کلثوم فرمود: «لو كانت عندي ثالثة لزوجتكها». «اگر دختر دیگری می داشتم او را به عقد تو در می آورم».

(در آن موقع فاطمه ی زهرا رضی اللہ عنہا همسر علی رضی اللہ عنہ بود و زینب هم که به عقد ابوالعاص در آمده بود در جنگ بدر شهید شده بود) و در تاریخ ثبت

۱- نگا: مشکاة المصابیح ۳/۲۳۶.

۲- بنابراین عثمان رضی اللہ عنہ از مهاجرین نخستین است و مشمول آیهی ۱۰۰ سوره ی توبه می شود که فرمود: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰]» پیشگامان نخستین مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خشنود است و ایشان هم از خدا خشنودند و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخهای) آن رودها جاری است و جاودانه در آنجا می ماند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری ((سترگ))».

نشده است که کسی غیر از عثمان رضی الله عنه دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به زنی گرفته باشد^(۱).

۱- چه بسا گفته شود که پیامبر صلی الله علیه و آله رقیه و ام کلثوم را قبل از عثمان به عقد پسران ابولهب (عتبه و عتیبه) در آورده بود و این فضیلتی برای آنان نیست. بنابراین، ازدواج عثمان با آنها نیز دلیل بر فضل او نیست. می‌گوییم: ازدواج دختران پیامبر صلی الله علیه و آله با پسران ابو لهب قبل از بعثت بود و فقط عقد محض بود و همسران واقعی آنها نشدند و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد و آنان نیز بر کفر خود مصر و باقی ماندند هر دو را طلاق داد. (جای شگفتی است که در این مورد برخی از افراد متعصب ناآگاه برای رد این فضیلت و خویشاوندی عثمان رضی الله عنه با پیامبر صلی الله علیه و آله گفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط یک دختر داشته است که آن هم فاطمه رضی الله عنها می‌باشد. در حالی که گذشته از کتب تاریخ، قرآن کریم می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا اللَّيْلُ قُلُوبًا لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبِيبِهِنَّ﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیامبر، به همسران و دختران و زنان مومنین بگو: مقنعه و روسری‌های خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند». و هنگامی که حضرت علی رضی الله عنه برای رفع اختلاف و آشوبی که پیش آمده بود به نزد حضرت عثمان رضی الله عنه می‌رود در قسمتی از سخنانش چنین می‌گوید: هیچگاه ابوبکر و عمر در انجام نیک از تو سزاوارتر نبودند. تو از نظر خویشاوندی از آن دو نزدیک‌تری. تو از نظر دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله به مقامی رسیدی که آنها نرسیده‌اند.

نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۶۳ - ص ۴۴۵ ترجمه محمد علی انصاری - مترجم.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

اسمش علی، و کنیه اش ابوالحسن، و القابش کرار و حیدر و ابوتراب... است. پدرش عبدمناف پسر عبدالمطلب جد رسول خدا صلی الله علیه و آله است، و کنیه ی پدرش ابوطالب است، زیرا که پسر بزرگش طالب نام داشت.

در نوجوانی (دوازده یا سیزده سالگی) مسلمان شد (و چون وضع مالی ابوطالب خوب نبود پیامبر صلی الله علیه و آله او را نزد خود آورد) در سال چهلّم هجری در سن ۶۳ سالگی در حین نماز صبح بدست عبدالرحمن پسر ملجم به شهادت رسید. و مدت چهار سال و ده ماه خلافت کرد.

حضرت علی علیه السلام از نظر فضل و منزلت بعد از انبیاء در درجه ی چهارم قرار دارد، و این چیزی است که سلف صالح بر آن اتفاق نظر داشته اند، و لازم است که به آنان حسن ظن داشته باشیم زیرا اگر آن را به حق نمی یافتند بر آن متفق القول نمی شدند. و کسی جز شیعه با آن مخالفت نکرده است، زیرا معتقدند که علی علیه السلام از سه خلیفه ی پیشین افضل است، و به برخی از احادیثی که در فضل و منزلت او آمده است استناد کرده و استدلال کرده اند که برتر از تمام صحابه است و دلایلشان را ذکر خواهیم کرد و در بحث امامت آن را مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد.

پس از (از دیدگاه اهل سنت) بعد از سه خلیفه ی پیشین علی علیه السلام از سایر صحابه افضل و برتر است.

دلایل افضلیت علی علیه السلام بر سایر صحابه رضی الله عنهم:

- ۱- پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه‌ی زهرا را به عقد او در آورد.
- ۲- و نیز پسر عموی حضرت است و از کسانی است که به کثرت علم مشهور است.
- ۳- در شب هجرت فدایی رسول خدا صلی الله علیه و آله شد و تا صبح در بستر حضرت خوابید (تا کفار از خروج حضرت مطلع نشوند).
- ۴- او پدر امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما است که پیامبر صلی الله علیه و آله در حق آنان فرمود: «هُمَا رَيْحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا» «حسن و حسین دو گل خوشبوی من در دنیا هستند» و فرمود: «سیدا شباب أهل الجنة» «حسن و حسین سید و آقای جوانان بهشتند».
- ۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ». امام احمد آن را روایت کرده است^(۱). «هر کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست، خداوندا، یاور کسی باش که یاور اوست و دشمن کسی باش که دشمن اوست».
- ۶- (وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به غزوه‌ی تبوک رفت علی رضی الله علیه و آله را در مدینه گذاشت تا به امور شهر و خانواده‌ی حضرت رسیدگی کند. علی رضی الله علیه و آله دلگیر شد و عرض کرد: ای رسول خدا! آیا مرا در میان زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟) حضرت به او فرمود: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ مِنْ بَعْدِي»^(۲). «تو در نزد من مانند هارونی در نزد موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست».

۱- ر. ک. مشکاة المصابیح ۲۴۶/۳.

۲- مسلم ۱۲۰/۷ (بخاری و ترمذی هم آن را روایت کرده‌اند. نگا: التاج ۳۳۲/۳).

۷- بزرگ شدن علی علیه السلام در خانه‌ی مصطفی صلی الله علیه و آله و برادری او با رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت دیگر اوست^(۱).

ترمذی و طبرانی آن را روایت کرده‌اند و حاکم آن را صحیح می‌داند (التاج ۳/۳۳۷) و ابن عبدالبر حدیث فوق را چنین روایت کرده است: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا».

۸- عمران بن حصین رضی الله عنه گوید: در سریه ای که فرماندهی آن با علی علیه السلام بود دختری به عنوان کنیز نصیب علی علیه السلام شد، چهار نفر از صحابه هم پیمان شدند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بروند و به حضرت خیر دهند. وقتی که برگشتند به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند و گفتند که علی چنین و چنان کرده است. پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که خشم از چهره‌اش نمایان بود، سه بار فرمود: از علی چه می‌خواهید؟ (زیرا علی علیه السلام کار ناپسندی نکرده بود و حق به جانب آنان نبود) سپس فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي». «به راستی که علی از من است و من از علی هستم و او بعد از من یاور و دوست هر مومنی است». ولی در اینجا به معنی دوست است به قرینه‌ی رفع اختلاف. مانند آیه‌ی ﴿وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِّنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [الشوری: ۸] «کافران در قیامت نه دوستی دارند و نه یآوری». (ترمذی این حدیث را با سند حسن روایت کرده است. التاج ۳/۳۳۵ مترجم).

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه مسلمانان را دو بدو برادر و پشتیبان هم قرار داد علی علیه السلام را هم برادر خود خواند. مترجم.

ثانیاً: چه کسی برای خلافت سزاوارتر است؟

مادام که افضلیت چهار یار نبی ﷺ به این ترتیب واقع شد پس خلافتشان نیز به همین منوال انجام گرفت.

لذا سزاوارترین کس برای خلافت بعد از پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق ﷺ است که امت اسلام بر آن متفق القولند جز برخی از فرق اسلامی که معتقدند که سزاوارترین کس برای خلافت بعد از نبی ﷺ حضرت علی ﷺ است^(۱). و هر کدام از دو گروه دلایلی دارند که آنها را بیان خواهیم کرد.

دلایلی کسانی که قایل به اولویت ابوبکر ﷺ هستند

۱- امتیازات و صفات نیکی است که رسول خدا ﷺ در وصف او فرمود و قبلاً به آنها اشاره شد.

۲- رسول خدا ﷺ چند روزی که قبل از رحلت بیمار بودند ابوبکر ﷺ را تعیین کردند تا با مردم نماز گزارد. و این اشاره‌ی به آن است که سزاوارترین مردم برای امامت دینی ابوبکر است. بنابراین، به طریق اولی سزاوارترین فرد برای امامت دنیوی نیز اوست.

۳- همان طور که در صحیح مسلم آمده است عایشه ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ در ایام بیماری (قبل از رحلت) به او گفت: «ادْعِي لِي أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكَ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّيَ مُتَمَنَّ وَ يَقُولَ قَائِلٌ: أَنَا أَوْلَى، وَيَأْتِي اللَّهَ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ».

«ابوبکر و برادرت را فرا خوان تا نوشته ای بنویسم، همانا از این می ترسم»

۱- امامیه معتقد به جانشینی دوازده امامند. و زیدیه (که چهار امامی هستند) و منسوب به زید بن علی بن زین العابدین ﷺ معتقدند که علی ﷺ افضل از سه خلیفه‌ی پیشین است، اما امامت آنان را قبول دارند به اعتبار اینکه امامت مفضول با وجود افضل جایز است.

که آرزومندی (خلافت را) آرزو کند و بگوید که من بهتر و برترم در حالی که خداوند و مومنان جز به ابوبکر راضی نیستند»^(۱).

۴- اجماع و اتفاق نظر صحابه از مهاجر و انصار در بیعت با ابوبکر صدیق علیه السلام به عنوان خلیفه، که از جمله‌ی آنها علی (کرم الله وجهه) بود، که بعد از مدتی (۴۰ روز یا شش ماه) به گمان اینکه او بخاطر نسبت فامیلی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دارد برای این کار سزاوارتر است، بیعت نمود، اما بعد حق برایش آشکار شد و در حضور مردم با ابوبکر علیه السلام بیعت کرد. و اگر ابوبکر صدیق علیه السلام افضل و اولی نمی بود مهاجر و انصار (به اتفاق آراء) با او بیعت نمی کردند و علی علیه السلام با او مبارزه می کرد همان طور که با معاویه رضی الله عنه کرد.

۵- دلیل دیگر، کلام صریح حضرت علی علیه السلام است در نامه ای که به معاویه رضی الله عنه می نویسد و به او می گوید: «کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان به خلافت بیعت نمودند با همان شرایط با من بیعت کردند بنابراین کسی که شاهد این امر بوده است نمی تواند دیگری را برگزیند و کسی هم که غایب بوده نمی تواند که بپذیرد، چون شورای خلافت فقط حق مهاجرین و انصار است (زیرا آنان آگاه و خبره‌ی در قرآن و سنت بودند و در صدق و درستی آنها شکی نیست) پس اگر آنان با مردی بیعت کردند و او را امام و رهبر خود نامیدند این کار مورد رضای خداوند است، و اگر کسی از انتخاب و اجماع آنان از روی طعن و بدعت خارج شد او را بسوی آنچه که از آن خارج شده بازگردانید و اگر نپذیرفت و سرباز زد با او بجنگید زیرا به راهی غیر از راه مومنان رفته است. و خداوند او را به همان جهتی که دوست دارد

رهنمون می‌سازد (کنایه از اینکه او را به سزای اعمالش می‌رساند)^(۱).

و هنگامی که بیماری ابوبکر رضی الله عنه شدت یافت گروهی از اصحاب را فرا خواند^(۲) و در مورد جانشینی خود و انتخاب عمر رضی الله عنه با آنان مشورت کرد و آنها نیز تایید کردند سپس به عثمان رضی الله عنه گفت که این مطالب را بنویس:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. این عهد نامه‌ی ابوبکر پسر قحافه است که در واپسین روزهای عمرش در دنیا و اولین لحظات آخرت انجام می‌گیرد، در حال و وضعی که کافر در آن ایمان می‌آورد و بدکار درستکار می‌شود و دروغگو راستگو. همانا که من عمر بن خطاب را بر شما برگزیدم، پس اگر عدالت پیشه کرد، این همان چیزی است که فکر می‌کردم و بدان امیدوار بوده‌ام، و اگر ستم نمود و عوض شد پس (گناهی بر من نیست چون) علم غیب ندارم. من برای شما قصد خیر داشتم و هر کسی در گرو آن چیزی است که کسب می‌کند و کسانی که ستم می‌کنند خواهند دانست بازگشتشان به کجا و چگونه خواهد بود^(۳). و با وجود این، تمام صحابه و حتی حضرت علی عهدنامه را تایید کردند زیرا هنگامی که به ایشان ارائه شد

۱- نگاه کنید به نهج البلاغه ص ۴۴۶ چاپ بیروت (یا مکتوب ششم ص ۷۴۸ چاپ ایران - ترجمه‌ی محمد علی انصاری).

۲- از جمله‌ی آنها عبدالرحمن بن عوف و عثمان بن عفان و سعید بن زید و اسید بن حضیر و تعدادی از مهاجرین و انصار بودند.

۳- نگاه: نثر اللآلی ص ۱۵۸ (علت اینکه علی رضی الله عنه در این جلسه نبود این است که ابوبکر صدیق دو نفر را مد نظر داشت یکی حضرت علی دیگری حضرت عمر در نهایت عمر تعیین شد). نگاه: تاریخ خلفای راشدین - سید عبدالرحیم خطیب ص ۱۸۱ (مترجم).

فرمود: «وافقت علی من فیها ولو کان عمر»^(۱). «با کسی که انتخاب شده است موافقم اگر چه عمر باشد»^(۲).

گذشته از این، اگر عمر خلیفه‌ی برحق نبود و خلافت را از حضرت علی غصب کرده بود و با نص و فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت نموده بود، درست نبود که علی دخترش را از فاطمه علیها السلام به نام ام کلثوم به عقد او در آورد^(۳). چون عمر از یک جهت دشمن اوست و از جهتی مخالف فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله.

و اینکه شیعیان می‌گویند: عمر رضی الله عنه او را به زور عقد کرد، مخالف با شجاعت و غیرت علی رضی الله عنه است (که معروف عام و خاص است) و رسوایی و تهمتی است برای او، شایسته‌ی جاه و مقام و قدرت (پر آوازه‌ی) او نیست. و سپس آنگاه که عمر رضی الله عنه (بدست ابولؤلؤ) زخمی شد خلافت را به شورای

۱- نگاه: شرح تفتازانی ص ۲۳۱.

۲- پس از اینکه ابوبکر رضی الله عنه با بزرگان مهاجر و انصار مشورت نمود عمر رضی الله عنه را تعیین کرد، و بعد از فوت ابوبکر رضی الله عنه مردم در مسجد مدینه عهدنامه‌ی او را تایید کردند و با عمر رضی الله عنه دست بیعت دادند. (نگاه: تاریخ خلفای راشدین ص ۱۸۶) و اینکه حضرت علی رضی الله عنه فرموده است: ((اگر چه عمر باشد)) علتش این است که معتقد بود عمر رضی الله عنه سخت‌گیر است. مترجم.

۳- شیخ مفید گوید: فرزندان امیرالمؤمنین از دختر و پسر بیست و شش فرزندان‌اند: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه او ام کلثوم است مادر اینان فاطمه بتول... است. ام کلثوم پس از سال هشتم هجری متولد شد و سال هفدهم (شش سال پس از فوت فاطمه علیها السلام) به عمر بن خطاب رضی الله عنه شوهر کرد...
نگاه: زندگانی فاطمه‌ی زهرا - دکتر سید جعفر شهیدی ۲۶۳. مترجم.

شش نفره واگذار کرد^(۱) که عبارت بودند از: عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم که پس از بحث و مشورت کار را به عبدالرحمن بن عوف واگذار کردند و راضی شدند به آنچه که او حکم کند و بر گزینند، عبدالرحمن هم حضرت عثمان را انتخاب کرد و بیعت با او انجام شد و همه مطیع او شدند و به این ترتیب اجماع و توافق حاصل شد.

در این رابطه، حدیث دیگری نیز وجود دارد که اشاره به خلافت عثمان رضی الله عنه می‌کند آن را امام احمد و ترمذی و ابن ماجه و حاکم از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که حضرت رضی الله عنه به عثمان رضی الله عنه گفت: «یا عثمان! إِنَّ اللَّهَ مُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادَكَ الْمُنَافِقُونَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعُهُ حَتَّى تَلْقَانِي»^(۲). «ای عثمان، خداوند پیراهنی را بر تو می‌پوشاند، پس اگر منافقان از تو خواستند که آن را در آوری در نیاور تا اینکه به من ملحق می‌شود». (ترمذی آن را با سند حسن روایت کرده است. نگاه: التاج ۳/۳۲۹).

بدون شک مراد از پیراهن در اینجا خلافت است به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عدم خلع و کندن آن توصیه فرمود.

بعد از اینکه عثمان رضی الله عنه شهید شد (به علت آشوب و بلوایی که بود) کار خلافت مدتی مهممل ماند تا اینکه بزرگان صحابه از مهاجر و انصار از حضرت علی رضی الله عنه التماس کردند و او را سوگند دادند که خلافت را بپذیرد زیرا که در

۱- واگذاری تعیین خلیفه به شورای شش نفره، به منزله‌ی انتخاب مردم است زیرا آنان نمایندگان مسلمین در آن زمان بودند. پس این شورا (که متشکل از خبرگان قوم بود) مشابه مجلس ملی یا مجلس نمایندگان است.

۲- نگاه: مشكاة المصابيح ۳/۲۳۸.

آن موقع او شایسته‌ترین فرد برای خلافت بود، بنابراین کسانی که حاضر بودند با او بیعت کردند^(۱).

دلایل کسانی که خلافت را حق علی علیه السلام و سزاوار او می دانند:

۱- امامیه معتقدند که از جمله‌ی اصول مذهب، اعتقاد به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله امامت علی علیه السلام را معین کرد و او را به عنوان خلیفه‌ی بعد از خود تعیین نمود.

الف: وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هجدهم ذی الحجه از حجه الوداع بازگشت و به مکانی که آن را غدیر خم می‌نامیدند رسید در آنجا (توقف کردند و) در حق علی فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ»^(۲). «هر کس که من دوست او هستم علی هم دوست اوست. خداوندا، یاور کسی باش که یاور اوست و دشمن کسی باش که دشمن اوست».

پاسخ این است که: به فرض صحت آن^(۳) مطلبی در آن نیست که تصریح یا اشاره نماید که او برای خلافت از دیگری برتر و اولی است، و لفظ مولی هم به معنی اولی بکار نمی‌رود، این از یک جهت، و اما از جهت دیگر حضرت

۱- در خطبه‌ی ۱۹۶ خطاب به طلحه و زبیر می‌فرماید: به خدا قسم من رغبتی به خلافت نداشتم و آرزومند حکومت نبوده و نیستم ولی شما مرا به آن فرا خواندید و آن را به من تحمیل کردید. نهج البلاغه ترجمه محمد علی انصاری ص ۵۸۳ - مترجم.

۲- نگاه: مشکاة المصابیح ۲۳۸/۳.

۳- این مطلب صحیح نیست، زیرا اولاً این حدیث را خود شارح به عنوان یکی از فضایل علی علیه السلام ذکر کرد. ثانیاً در مجموع متواتر المعنی است، و شیعه و سنی آن را روایت کرده‌اند. مترجم.

فرمود: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست»، یعنی در زمان حیات و بعد از رحلت حضرت ﷺ، پس اگر این قول دلیل بر خلافت علی ﷺ باشد لازم‌هاش این است که باید در زمان حیات پیامبر ﷺ هم سرپرستی و مسئولیت امور را داشته باشد چرا که او (بنا به این قول) شریک حضرت در رهبری و ولایت است (در حالی که کسی شریک پیامبر ﷺ نیست) و به فرض اینکه این روایت دلالت بر اولویت کند، لازم نیست که حمل بر اولویت در رهبری و ریاست شود بلکه به معنای اولویت در محبت و نصرت و بزرگداشت است^(۱). و این هم چیزی است که ما مخالف آن نیستیم، پس اگر مقصود پیامبر ﷺ اولویت در رهبری و خلافت می‌بود همانا می‌فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ فِي تَصَرُّفِهِ وَعَادَ مَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ»^(۲) «خداوندا یاور کسی باش که تحت اختیار و فرمان اوست و دشمن کسی باش که تحت اختیار او نیست».

پس حدیث ((من كنت مولاه...)) فقط دلالت بر قدر و منزلت والای علی ﷺ می‌کند. (و اگر غیر از این باشد جا دارد که بپرسیم) اگر مقصود پیامبر ﷺ از این مطلب خلافت بود، چه چیزی مانع حضرت شد که در آن اجتماع (انبوه و بی‌سابقه که به روایتی هشتاد هزار نفر و به روایتی دیگر یکصد و بیست

۱- امام شافعی رحمته گوید: منظور پیامبر ﷺ از «من كنت مولاه» دوستی در اسلام است مانند آیهی ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ﴾ [محمد: ۱۱]. «این بدان خاطر است که خداوند یاور کسانی است که ایمان آورده‌اند و مسلماً کافران هیچ یاوری ندارند». نگاه: التاج ۳/ پاورقی ص ۳۳۳ - مترجم.

۲- نگاه: نشر اللالی ص ۱۷۱.

هزار نفر بوده اند) خلافت علی علیه السلام را با عباراتی واضح و صریح که غیر قابل تاویل و تفسیر باشد اعلام نکند؟!^(۱).

۱- دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد: مطلبی که بر ما مجهول است آن است که چرا در اجتماع سقیفه کسی از مهاجر و انصار سخنی از حدیث غدیر با وجود مسلمیت آن به میان نیاورده است. اگر طرفداران علی علیه السلام به آن حدیث که از تاریخ صدور آن بیش از یک سال نمی‌گذشت و بایستی همه‌ی کسانی که در حجه الوداع حاضر بودند آن را به خاطر داشته باشند ذکری می‌کردند، سرنوشت اسلام طور دیگر می‌شد. (نگاه: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم ص ۱۳ - چاپ سوم ۱۳۶۲) نکته دیگری که قابل اهمیت است این است که محدثان شیعه‌ی امامیه عده‌ی طرفداران واقعی علی علیه السلام که از بیعت با ابوبکر تخلف کردند را بین سه تا نه نفر ذکر کرده‌اند (نگاه: سفینه البحار مجلسی ماده‌ی ردد ص ۵۱۷ به نقل از تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام ص ۱۳). و در تاریخ یعقوبی تعداد آنان را ده نفر ذکر کرده است. (مرجع سابق) اما علت اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین اجتماعی در مورد علی علیه السلام چنین مطلبی را فرمود چه بود؟ دکتر جواد مشکور می‌نویسد: ((در اواخر ذی قعده‌ی سال دهم هجری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با زنان و یاران و کسان بسیار برای زیارت خانه‌ی کعبه به مکه رفت. چون سفرهایی که پیش از این به مکه کرده بود همگی صورت عمره داشت، این تنها حج پیغمبر خدا در دوره‌ی زندگانی او بود و چون در آخرین سال زندگی حضرت روی داد آن را حجه الوداع خوانده‌اند علی که در این هنگام از یک ماموریت جنگی از یمن فرا رسیده و چند قربانی برای حج پیغمبر آورده بود، کسی را به جای خود بر لشکریان خویش گمارده، به رسول خدا پیوست. لشکریانی که با وی از یمن آمده بودند غیبت او را مغتنم شمرده از غنایم چند دستی جامه برداشته بر تن کردند. پس از ادای مراسم حج، علی علیه السلام بازگشت و چون لشکریان را در آن حال دید بر آشفت و به گمارده‌ی خود گفت: چرا ایشان بی‌فرمان من این جامه‌ها را پوشیده‌اند؟ وی گفت: که من این جامه‌ها را بر آنان پوشانیدم تا آراسته و زیبا باشند. علی فرمود که جامه‌ها را بر کنند و جای خود بگذارند. لشکریان او از علی سخت برنجیدند و شکایت پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. پیامبر صلی الله علیه و آله برای فرو نشاندن این فتنه

ب: استدلال کرده‌اند به حدیث «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي». «تو در نزد من مانند هارونی در نزد موسی، جز اینکه بعد از من پیغمبری نیست».

وجه استدلالشان این است که: موسی عليه السلام هارون را جانشین خود کرد و مادامی که علی به منزله‌ی هارون باشد پس بعد از پیامبر ص خلیفه و جانشین اوست.

موسی عليه السلام هارون را در زمان حیات خود جانشین خویش کرد نه بعد از مرگ، و اگر بخاطر اینکه رسول خدا ص در زمان حیاتش علی ع را جانشین خود کرد، همان طور که موسی عليه السلام هارون را جانشین خود نمود، لازمه‌اش این باشد که بعد از پیامبر ص علی ع جانشین حضرت باشد، لازمه‌ی این قول این است که مثلاً عبدالله بن مکتوم نیز شایسته و سزاوار خلافت باشد چون پیامبر ص در بعضی از غزوات او را جانشین خویش کرد. (همان طور که در غزوه‌ی ذات الرقاع در سال چهارم هجری ابودر ع را جانشین خود

برخاست و خطبه‌ی ایراد فرموده در آن میان گفت: ((ای مردم از علی شکوه نکنید به خدا سوگند وی در امری که مربوط به خدا و در راه حق باشد سختگیرتر از آن است که از او گله بتوان کرد)) پس از ادای مراسم حج رسول خدا ص با اردوی خود به سوی مدینه بازگشت. در هجدهم ذیحجه سال دهم هجری در راه به آب‌گیری بنام غدیر خم که نزدیک جایی بنام جحفه بود رسید. مسلمانان در آنجا با رسول خدا ص از شتران خود فرود آمدند تا چندی بیاسایند... سپس پیامبر ص خطبه‌ای خواند و بعد از خطبه در حق علی ع فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ...» همه‌ی عامه و خاصه (سنی و شیعه) این حدیث را نقل کرده‌اند منتها محدثان عامه آن را مربوط به نارضایتی لشکریان علی از او می‌دانند و محدثان شیعه مربوط به جانشینی او. (نگاه: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام - ص ۴-۶ مترجم).

کرد). گذشته از این، جانشینی هارون برای موسی علیه السلام دلالت بر جانشینی علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌کند، زیرا که هارون قبل از موسی فوت کرد پس وجه شبه ای را که قصد کرده‌اند باطل است ^(۱).

ج: استناد کرده‌اند به آیهی ۵۵ سورهی مائده ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]. «تنها خدا و پیغمبر او و مومنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را بجا می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند». (تفسیر نور).

(درشان نزول این آیه) گفته‌اند که علی علیه السلام در حال رکوع بود که فقیری آمد و در خواست کمک کرد، علی علیه السلام هم (انگشترش را) به او صدقه داد و این آیه در حق او نازل شد.

امامیه گفته‌اند: مراد از (ولی) در این آیه ولایت به معنی رهبری است که منحصر به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی است که ایمان آورده‌اند. و مراد از ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ علی علیه السلام است، چون او در حال رکوع صدقه داد.

وجه اول: این آیه درشان تمام مهاجرین و انصار نازل شده است به دلیل اینکه با صیغه‌ی جمع «الذین» آمده است و این معنی حقیقی «الذین» است، اگر چه گاهی مجازاً حمل بر مفرد هم می‌شود، اما در اینجا دلیلی برای صرف نظر کردن از معنای ظاهری آن وجود ندارد. و اما مراد از ﴿وَهُمْ

۱- بنابراین، چنان که پیش از این بیان شد مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله از این فرموده دلجویی از علی علیه السلام بوده است، زیرا علی علیه السلام از اینکه نمی‌توانست با رسول خدا صلی الله علیه و آله به تبوک برود دلتنگ شد لذا به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا مرا در میان زنان و بچه‌ها می‌گذاری؟ حضرت هم فرمود: تو نزد من مانند هارونی در نزد موسی. مترجم.

رَاكِعُونَ ﴿ رکوع حسی و عملی نیست، زیرا صدقه دادن در حال نماز مبطل نماز است، بلکه مراد از آن خشوع و فروتنی است، یعنی «وَهُمْ خَاشِعُونَ».

وجه دوم: از لفظ (ولی) معنای رهبری لازم نمی‌آید بلکه گاهی مراد از آن یاور و دوست و همسر و رییس است. و آیه‌ی بعد از آن یعنی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ﴾ [المائدة: ۵۷] «ای مومنان، کسانی را از اهل کتاب (یهودی و مسیحی) و از کافران به دوستی نگیرید که دین شما را مسخره می‌کنند و به بازی می‌گیرند». مانع از آن می‌شود که در اینجا (ولی) به معنی رهبر باشد زیرا ممکن نیست که در این آیه اولیاء را (که جمع ولی است) به معنی رهبر، گرفت، چون به ذهن هیچ یکی از مومنان خطور نکرده (و نخواهد کرد) که از یهود یا نصاری کسی را خلیفه کنند. (اما طرح دوستی و رفت و آمد به عنوان همکار و همسایه قابل تصور بوده است لذا خداوند اهل ایمان را از دوستی با آنان بر حذر داشته است).

وجه سوم: حصر در «إنما» به عنوان خبر، برای کسی به کار می‌رود که در وقت شنیدن خبر نسبت به آن متردد و مشکوک باشد. وقتی که این آیه نازل شد، در مورد خلافت هیچ اختلافی وجود نداشت زیرا آن موقع عصر نبوت بود (و رسول خدا ﷺ حضور داشت) و امامت به نیابت از نبوت است، پس دلیلی برای آوردن «إنما» نیست اگر معنای آن، چیزی باشد که شما می‌گویید، زیرا مادامی که ذهن مخاطب از خبر عاری و خالی است، نیازی به آوردن «إنما» و حصر نیست، بنابراین مراد از ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُم﴾ فقط یاری و دوستی است.

۲- و گاهی بر اولویت او برای خلافت چنین استدلال می‌کنند که او پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، و از سایر خلفا به حضرت نزدیکتر بوده است، پس از راه وراثت هم باشد او سزاوارتر است.
اولاً: مسلماً اسلام امامت را بر مبنای وراثت تأیید نمی‌کند بلکه مسلمانان خود می‌توانند با هر کسی از قریش که می‌خواهند او را خلیفه نمایند بیعت کنند.

ثانیاً: اگر اصل، مبتنی بر وراثت باشد مسلماً عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آن سزاوارتر بود زیرا که او از علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیکتر و از نظر سن هم بزرگتر بود.

۳- و چه بسا گاهی بر اولویت او چنین استدلال می‌کنند که علی علیه السلام داماد رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

جوابش این است که: اگر اصل مبتنی بر دامادی باشد مسلماً عثمان رضی الله عنه سزاوارتر از علی علیه السلام و ابوبکر رضی الله عنه است، چون عثمان دو دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را عقد کرد^(۱).

۱- (دیدگاه علی علیه السلام درباره‌ی خلافت و برخورد او با دیگر خلفای راشدین).

پس از کشته شدن عثمان رضی الله عنه هنگامی که مردم قصد داشتند علی علیه السلام را به خلافت برگزینند به ایشان فرمود: اگر مرا را رها کنید من هم مثل یکی از شما هستم و شاید که من نسبت به کسی که او را ولی امرتان قرار می‌دهید شنواتر و فرمانبردارتر باشم، و من اگر برای شما وزیر باشم بهتر از آن است که امیر باشم. (نگاه: نهج البلاغه ص ۲۴۱ ترجمه‌ی محمد علی انصاری) عالم شیعه شیخ هادی کاشف الغطاء در کتاب مستدرک نهج البلاغه، نامه‌ی علی علیه السلام را نقل کرده است، در قسمتی از آن حضرت امام علی علیه السلام چنین گوید: ((... پس با ابوبکر از راه خیرخواهی مصاحبت کردم و در آنچه خدا را فرمان می‌برد با کوشش تمام او را اطاعت نمودم، آنگاه چون به حال احتضار در آمد، ولایت و حکومت را به عمر سپرد و ما بیعت کردیم و اطاعت نمودیم

این اختلاف خدمتی به اسلام و مسلمانان نمی‌کند، و اینکه کدام یک اولی و افضل‌اند موجب پیشرفت مسلمانان نمی‌شود، بلکه باعث عقب ماندگی و دور ماندن از اهداف مهمی می‌شود که اسلام مبلغ آن است. و به فرض اینکه علی علیه السلام افضل و سزاوارتر از سایر خلفای راشدین باشد،

و خیرخواهی نشان دادیم...)). (به نقل از مشعل اتحاد - ص ۲۱ به کوشش استاد محمد رضا حکیمی و عبدالکریم بی‌آزار شیرازی که هر دو از محققین شیعه هستند). و دکتر محمد جواد مشکور می‌نویسد: ((سرانجام علی علیه السلام پس از چهل روز به ابوبکر رضی الله عنه دست بیعت داد. به قول ابن اثیر پس از شش ماه بیعت کرد. ابن قتیبه گوید: چون فاطمه رضی الله عنها در گذشت، علی کسی به پیش ابوبکر فرستاد و او را به خانه‌ی خویش خواند. ابوبکر به خانه‌ی علی آمد و در آنجا عده‌ای از بنی هاشم جمع بودند. علی رو به ابوبکر کرده و گفت: ای ابوبکر، این که ما با تو بیعت نکردیم از جهت انکار فضیلت تو نبود، از این جهت بود که می‌دانیم در این کار ما را حقی است و تو بدون مشورت با من بدین کار دست زدی. پس آنگاه فرمود: وعده گاه ما فردا در مسجد خواهد بود و من ان شاء الله برای بیعت بدان جا خواهم آمد... چون بیعت علی به انجام رسید ابوبکر سه روز پیاپی از مردم خواست که اگر از بیعت خویش ناراضی هستند می‌توانند بیعت خود را با وی فسخ کنند. علی برخاست و گفت: ما بیعت خود را با تو فسخ نمی‌کنیم و این کار را نخواهیم کرد زیرا رسول خدا تو را در کار دین و امامت بر ما در نماز مقدم داشت، پس کیست که بتواند تو را در اداره‌ی امور دنیای ما باز دارد و واپس اندازد)). (نگاه: تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام ص ۱۱ و ۱۲).

حاج شیخ عباس قمی از علمای شیعه در کتاب منتهی الامال اساس پسران علی علیه السلام را چنین ذکر می‌کند: امام حسن علیه السلام امام حسین علیه السلام، محمد الاکبر، عباس، ابوبکر، عمر، عثمان، عبیدالله، جعفر، عبدالله، محمد الاصغر، یحیی، عون و محمد الاوسط. (به نقل از مشعل اتحاد - ص ۲۶). و مرحوم علامه سید عبدالحسین شرف الدین عالم بزرگ شیعه در کتاب ((أجوبة مسائل موسى جار الله)) می‌نویسد: ((اما نماز علی علیه السلام پشت سر ابوبکر و عمر، از راه تقیه نبوده چون امام منزه و دور است از اینکه عبادت خود را بطور تقیه انجام دهد)). (نگاه: مشعل اتحاد ص ۲۶) مترجم.

می‌گوییم: انتخاب این سه تن به امامت - اگر آن طوری که شما گمان می‌کنید خلاف واقع بوده است - آیا غیر از این است که آنان به اسلام و مسلمانان خدمت کردند و امور خلافت را به نحو احسن و اکمل انجام دادند؟ و آیا مراد از خلافت غیر از این است؟ پس برانگیختن این امور اختلافی بعد از گذشت چندین قرن، جز برانگیختن کینه و دشمنی چیزی نیست و هیچ خدمتی به امت اسلام نمی‌کند و مآیه‌ی پیشرفت آن نمی‌شود. و با وجود این، امام علی علیه السلام همان طور که گفتیم با آنان بیعت کرد و همراه آنها جهاد نمود و پشت سر آنان نماز جمعه و جماعت و عید قربان و رمضان را خواند. و از میان اسیران آنان مادر محمد بن حنفیه را به عقد خود در آورد. پس اگر خلافتشان شرعی نبود مسلماً چنین اعمالی برای علی علیه السلام جایز نبود^(۱).

و گاهی می‌گویند که امام این کارها را بنا به تقیه انجام داده است، می‌گوییم: بسیار بعید است از پدر حسنین که حق را نگوید و خاموش بماند چرا که درشان و مقام او نیست، و چگونه ممکن است کسی که برای باطل لحظه‌ای سر خم نکرده است باطل را تصدیق و تایید نماید. و چرا بنا به اجتهادی که مخالف با شریعت است خلافت آنان را تایید نمود؟ بنابراین،

۱- و نیز وقتی که دو دختر یزدگرد (پادشاه ساسانی که در زمان حضرت عمر در جنگ قادسیه شکست خورد) را به مدینه آوردند، حضرت امیر یکی را (بی بی شهربانو را) به عقد امام حسین و دیگری را به عقد محمد بن ابی بکر در آورد. محمد بن ابی بکر از وی صاحب پسری شد بنام قاسم که او با دختر عموی خود اسماء دختر عبدالرحمن ابن ابی بکر ازدواج کرد و از وی دختری بنام ام فروه به دنیا آورد که همسر امام باقر علیه السلام و مادر امام صادق علیه السلام گردید، و از این جهت امام صادق می‌فرمود: «ابوبکر از دو راه جد مادری من است». (نگاه: مشعل اتحاد ص ۲۷. مترجم).

چنین اتهامی شخصیت بسیار ارجمند او را تباه می‌کند. و اگر عادت و راه و روش او تقیه بود؛ پس چرا با معاویه تقیه نکرد؟

و شاید برخی از آنان بگویند که رسول خدا ﷺ او را ملزم کرده بود (در حوادثی که بعد از حضرت پیش می‌آید) آشوبی بپا نکند و شمشیری از غلاف نکشد.

می‌گوییم: این از آن اموری است که با روش حکومت و (کشور داری) جور در نمی‌آید، زیرا موجب هرج و مرج در حکومت اسلامی می‌شود. گذشته از این، اگر چنین بوده است (و رسول خدا ﷺ چنین توصیه ای به او کرده است) پس چرا در جنگ جمل و صفین آن را بکار نبست؟ بعد از اینکه اولویت خلفای راشدین را در خلافت به ترتیب بیان کردیم، معلوم می‌شود که مدت خلافت (کامل و حق) سی سال بوده است^(۱).

زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تصیر ملكاً عضواً»^(۲). «خلافت (حقه) بعد از من سی سال است سپس تبدیل به پادشاهی ظالمانه می‌شود». آن را امام احمد و ترمذی و ابو داود روایت کرده‌اند.

۱- مراد خلافت کاملی است که آمیخته با امور خلاف و شرعی نباشد و گرنه بر امویان و عباسیان نیز خلیفه اطلاق شده است.

۲- مُلْک را مُلْک و مَلِک نیز گفته‌اند. و عضوض (گزنده و نیشدار) به معنی عاض یعنی بعضی از آنها به بعضی دیگر ظلم می‌کنند و چنین تعبیری برای این است که اگر کسی به انسانی ظلم کند گویی که او را نیش زده و گاز گرفته است. نگا: مشکاة المصابیح ۷/۳.

و اگر مدت خلافت خلفای راشدین جمع شود همان طور که پیش از این گفتیم به سی سال می‌رسد. والله اعلم^(۱).

والمسلمون لا بد لهم من إمام يقوم بتنفيذ أحكامهم، وإقامة حدودهم، وسد ثغورهم، وتجهيز جيوشهم وأخذ صدقاتهم، وقهر المتغلبة والمتلصصة وقطاع الطريق، وإقامة الجمع والأعياد، وقطع المنازعات بين العباد، وتزويج الصغار والكبار الذين لا أولياء لهم، وقسمة الغنائم. ثم ينبغي أن يكون الإمام ظاهراً لا مختفياً ولا منتظراً، ويكون من قريش، ولا يجوز من غيرهم، ولا يختص ببني هاشم وأولاد علي عليه السلام، ولا يشترط أن يكون معصوماً ولا أن يكون أفضل أهل زمانه. ويشترط أن يكون من أهل الولاية الكاملة، وسائساً قادراً على تنفيذ الأحكام وحفظ حدود الإسلام وانصاف المظلوم، ولا ينزل بالفسق والجور.

۱- سعید بن جمهان از سفینه (غلام آزاد شده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله)، از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «الْخِلاَفَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ» سپس سفینه گفت: که ما مدت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی را حساب کردیم دیدیم که سی سال است. سعید گوید: به او گفتیم: بنی امیه گمان می‌کنند که خلیفه (رسول خدا صلی الله علیه و آله) هستند. سفینه گفت: فرزندان زرقاء (زور و کج خلقی) دروغ می‌گویند بلکه آنها پادشاهانی هستند از بدترین پادشاهان.

این حدیث را اصحاب السنن (صاحب کتب حدیث) با سند حسن روایت کرده‌اند. (نگاه: التاج ۴۰/۳).

و علامه سعد الدین تفتازانی گوید: معاویه و کسانی که بعد از او آمدند خلیفه نبوده (همانند خلفای راشدین) بلکه پادشاه بودند. (نگاه: شرح العقائد ص ۱۸۱).

لازم است که مسلمانان امام و رهبری داشته باشند تا احکام و تنبیهات شرعی را اجرا کند و از مرزهای اسلامی پاسداری نماید و لشکریان را آماده و مجهز کند و زکات اموال مردم را بگیرد و یاغیان و دزدان و راهزنان را سرکوب کند، و نماز جمعه و عید قربان را اداره و اقامه نماید، و اختلافات و منازعات مردم را حل و فصل کند، و دختران کبیره و صغیره بی‌سرپرست را (در صورت نیاز و مصلحت) شوهر دهد و برای پسران بی‌سرپرست زن بگیرد و غنایمی را که بدست می‌آید (عادلانه) تقسیم نماید.

شرح اجمالی:

قریشی باشد و این شرط بنا به روایتی است که امام علی علیه السلام هنگامی که مهاجرین و انصار در تعیین امام اختلاف نظر پیدا کردند (و گفتند امیری از ما و امیر از شما) روایت کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ» «امامان از قریش‌اند»^(۱).

و این حدیث اگر چه خبری است واحد، اما چون کسی از صحابه منکر آن نشد پس در حکم خبری است که متفق الرای و قطعی است، و نیز بنا به حدیثی که بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که حضرت

۱- حاکم و بیهقی آن را روایت کرده و صحیح دانسته‌اند. و ابن حجر رحمته الله گوید: حدیثی است حسن. نگا: فیض القدیر ۱۸۹/۳ (قول دیگر این است که این روایت را حضرت ابوبکر رضی الله عنه بیان کرد زیرا وقتی که مهاجر و انصار در سقیفه جمع شدند و به بحث درباره‌ی خلافت پرداختند علی رضی الله عنه حضور نداشت. منتهی حضرت امیر در خطبه‌ی ۱۴۴ به این مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید: «إن الأئمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم». «همانا امامان از قریش و ثابت در بطن هاشم‌اند». ((نگا: نهج البلاغه ص ۳۷۲ ترجمه‌ی محمد علی انصاری)).

فرمود: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»^(۱). «پیوسته این امر (امامت و خلافت) در قریش باقی است تا زمانی که دو نفر از مردم باقی باشند» با وجود این لازم نیست که امام فقط از بنی هاشم و فرزندان علی علیه السلام باشد. چون خلفاء سه گانه (ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم) از بنی هاشم نبودند بلکه قریشی بودند^(۲).

آیا لازم است که امام و پیشوای مسلمانان معصوم باشد؟

لازم نیست که امام یا خلیفه معصوم باشد زیرا امت اسلام بر خلاف ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم اجماع کردند با وجود اینکه معصوم نبودند. اما امامیه معتقدند که امام باید معصوم باشد و دلیلی ندارند جز آیهی ۱۲۴ سورهی بقره (وقتی که ابراهیم علیه السلام گفت: خداوند آیا از دودمان من کسی را پیشوا و پیغمبر خواهی کرد؟) خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ [البقرة: ۱۲۴] «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد» و گفته‌اند که امامت عهد و پیمان امت است، نه ظالم به آن می‌رسد و نه آن به ظالم می‌رسد، و کسی هم که معصوم نیست ظالم است.

۱- بخاری: ۱۵۵/۴ چاپ مکتبه الاسلامیه استانبول و مسلم ۱۴۵۲/۳ نشر و توزیع توسط رئاسه البحوث والافتاء در عربستان سعودی.

۲- اصل این است که امام و رهبر از قریش باشد اما در صورت عدم وجود فردی از قریش که واجد شرایط باشد، هر کس دیگری که نسبت به زمام بهتر بود انتخاب می‌شود. نگاه: شریعت اسلام - ملا عبدالکریم مدرس - جلد چهارم بحث پیشوای مسلمانان ص ۱۲۲ - مترجم.

جواب: مسلماً نمی‌توان پذیرفت کسی که معصوم نیست ظالم است، چون ظالم کسی است که مرتکب گناهی که از بین برنده‌ی عدالت شخص است می‌شود و توبه نمی‌کند و آن را جبران و اصلاح نمی‌کند^(۱).

و آیا لازم است که امام و رهبر برترین و داناترین مردم زمان خود باشد؟
حقیقت این است که معیار امامت، اهلیت و توانایی و صلاحیت علمی و سیاسی است، و لازم نیست که از نظر علمی و پرهیزگاری برترین فرد زمان خود باشد. به دلیل اینکه عمر بن خطاب رضی الله عنه تعیین خلیفه‌ی بعد از خود را به شورای شش نفره‌ی از صحابه‌ی کرام واگذار کرد، و شکی نیست که برخی از آنان برتر از بعضی دیگر بودند.

شرایطی که باید امام و رهبر واجد آن باشد چیست؟

واجب است که امام و رهبر واجد شرایط زیر باشد، زیرا عکس این شروط موجب خلل و نقصان در نظام دولت و حکومت می‌شود:

۱-۱: مسلمان باشد: پس امام مسلمانان نمی‌تواند کافر باشد، برای اینکه امامت نوعی حکومت و زمامداری است، و در سوره‌ی نساء آیه ۱۴۱ فرمود:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱] «و هرگز خداوند کافران را بر مومنان چیره نخواهد ساخت»^(۲).

۱-۲: آزاد و حر باشد: پس غلام و برده نمی‌تواند رهبر باشد، زیرا تحت اختیار خود نیست، و این افزون بر نظری است که مردم نسبت به او

۱- شرح تفتازانی ص ۲۳۸.

۲- در صورتی که اهل ایمان در وظایف خود سستی و کاهل نکنند و به تن پروری و راحت طلبی خو نگیرند. مترجم.

دارند^(۱). (او را حقیر و خوار می دانند).

۳-۱: عاقل باشد: چون کسی که مجنون است یا از نظر عقلی نقصانی دارد نمی تواند امام باشد.

۴-۱: بالغ باشد: زیرا بچه خود محتاج به سرپرست است تا چه رسد به اینکه مسئول و سرپرست دیگری باشد.

۵-۱: مرد باشد: پس زن نمی تواند امام و پیشوای مسلمانان باشد بخاطر ضعف در عاطفه و نقص در دین و عقل او (که بحث تفصیلی آن در مبحث دوم تحت عنوان: آیا پیامبری از غیر بشر یا از جنس زن بوده است، مطرح شد).

۲- بتواند سیاست داخلی و خارجی دولت را اصلاح کرده و بهبود بخشد و با قدرت و اقتدار باشد تا بتواند امور دولت را در اختیار گیرد.

۳- شایستگی عملی داشته و دارای قدرت، و فردی شجاع باشد تا بتواند احکام الهی را اجرا کند و (در حق خلافاکاران) تنبیهات و مجازات لازم را انجام دهد و مانع متجاوزان (به حقوق مردم) شود پاسدار و حافظ سرزمینهای اسلامی و حقوق آنان باشد^(۲).

آیا پیشوا و رهبر به سبب انجام گناه یا ظلم (از مقام خود) بر کنار می شود؟
شرایطی که باید امام واجد آن باشد بیان شد، و از جمله‌ی آنها عادل و صالح و معصوم بودن امام نبود^(۳). و هرگاه که نصب رهبر محتاج به این شروط نباشد پس اگر در اثناء عهده داری امامت مرتکب گناه یا ظلم شد به

۱- این شرط امروزه منتفی است. مترجم.

۲- نگا: شرح المواقف ۳.

۳- شرط رهبر مسلمانان این است که مسلمان و بالغ و آزاد و مذکر و قریشی نسب و مجتهد در دین و عادل و دلیر و بیباک و هوشیار و توانمند باشد. شریعت اسلام - ملا عبدالکریم مدرس - جلد چهارم ص ۱۲۲ - مترجم.

موجب آن معزول نمی‌شود^(۱). (دلیل این قول این است که) امت اسلام دنباله رو بسیاری از امیران و پادشاهانی که مرتکب گناه و ظلم شده‌اند بوده و فرامین آنان را پذیرفته‌اند و با اجازه‌ی آنها نماز جمعه و عید قربان و رمضان را بجا آورده‌اند و بر آنان نشوریده‌اند^(۲). و این رای حنفیه و حنابله و مالکیه و قول راجح در مذهب شافعیه است^(۳).

۱- اگر گرفتار رهبری فاسق شدیم در اموری که آشکارا مخالف با دستور دین اسلام نباشد او را اطاعت می‌کنیم و تا حدی که در توان داریم تلاش می‌کنیم که امورات مسلمین درست برگزار شود و اجازه نمی‌دهیم که هرج و مرج و آشوب در بین مسلمین ایجاد شود. شریعت اسلام - جلد ۱۲۲/۴ - مترجم.

۲- علمای سلف اوامر چنین حاکمانی را به ناچار و برای جلوگیری از فتنه و آشوب پذیرفته‌اند، زیرا شرایطی فراهم نبوده است تا بتوانند عملاً حاکم ظالم را عزل کنند و فردی عادل را منصوب نمایند. اما اگر شرایط سیاسی و اجتماعی چنان بود که مسلمانان بتوانند فردی عادل و صالح را رهبر خود کنند بر آنان واجب است که چنین وظیفه‌ای را انجام دهند بدلیل ﴿وَلَا تُطِيعُ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۲۴]. «و از هیچ کدام از گناهکاران و بیدینان‌شان فرمانبرداری مکن». ﴿وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ [المائدة: ۲]. «و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید». مترجم.

۳- علامه سعدالدین تفتازانی می‌نویسد: «وعن الشافعي أن الإمام ينعزل بالنفس والجور وكذلك قاضي وأمير. وأصل المسألة أن الفاسق ليس من أهل الولاية عند الشافعي لأنه لا ينظر لنفسه فكيف ينظر لغيره؟» یعنی: از امام شافعی رحمته نقل شده که امام به سبب گناه و ظلم عزل می‌شود همین‌طور هر قاضی و امیری. و اصل مساله در نزد شافعی این است که فاسق از جمله‌ی کسانی نیست که اهلیت ولایت و امارت را دارند زیرا فاسق به خود رحم نمی‌کند پس گونه به دیگران رحم می‌کند؟ شرح العقاید تفتازانی با حاشیه کستلی ص ۱۸۶ - مترجم.

آیا تعدد امام و رهبر جایز است؟

بیعت با بیش از یک امام برای مسلمانان جایز نیست، زیرا در غیر این صورت موجب تفرقه و زد و خورد در بین آنان خواهد شد و این وضع مخالف با حکمت نصب امام است^(۱).

اگر کسی به زور فایق آمد و بر حکومت مستولی شد آیا امام محسوب می‌شود؟

آری، اگر کسی به زور بدون بیعت مسلمانان بر حکومت و امامت مستولی شد در صورتی که مسلمان باشد به او اعتماد می‌شود، و هر امری از امور دنیا و دین که مترتب بر فرمان او یا موکول به وجود و اجازه‌ی او باشد صحیح است. (مادام که مخالف با دستور اسلام نباشد).

۱- و برخی گفته‌اند: منظور از عدم جواز دو خلیفه این است که در یک کشور یا چند کشور مجاور یکدیگر خلافت کنند، لیکن هنگامی که کشورهای اسلامی از هم دور باشند و امام یا خلیفه نتواند به امور ممالک دیگر رسیدگی کند جایز است خلیفه یا امام دیگری در کشورهای دور از مقر خلافت تعیین شود تا مصالح عمومی را زیر نظر گیرد و از جمله‌ی علمای ناموری که این عقیده از آنان نقل شده است استاد ابواسحاق اسفراینی شیخ متکلمان است و امام الحرمین در کتاب الارشاد نیز بدین رای متمایل شده است... و بعضی این نظر را به دلیل اجماع رد کرده‌اند، ولی دلیل آن روشن نیست، چه اگر در این باره اجماعی وجود می‌داشت استاد ابو اسحاق و امام الحرمین که به معرفت اجماع آگاه ترند مخالفت نمی‌کردند.... (نگاه: مقدمه‌ی ابن خلدون - ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی جلد اول ص ۳۶۹ - مترجم).

دیدگاه علامه سید عبدالرحیم مولوی کرد

از علمای قرن ۱۳ هجری قمری

متوفی ۱۳۰۰هـ

درباره ی خلافت و امامت

با شرح و اضافات ماموستا ملا عبدالکریم

مدرس

أدام الله نعمة بقائه علينا

امامت و شروط آن از نظر اهل سنت و شیعه امامیه

بی‌واجب به سمعی بر انام است از آن جمله یکی نصب امام است^(۱)

۱- امامت ریاست عامه است در امر دین و دنیا «خلافه عن النبی ﷺ»، و چون که مرجع امامت قیام به امامت است و قیام به امامت از افعال مکلفین است، بنابر آن به فروع الیق است نه به اصول، بلکه بی‌تردد از فروع، لکن چون اعتقادات فاسده در بین خلق در آن حاصل شده نزدیک شده که بسیاری از قواعد اسلام منهدم شود، او را ملحق به اباحت علم کلام کرده‌اند. و پیش ما معشر اهل سنت سمعاً بر خلق نصب امام واجب است چرا که چنان که در جهت سادسه اشاره بدان می‌رود وجوب بر حق تعالی معنی ندارد زیرا که حسن و قبح عقلی معلوم نیست و حسن و قبح شرعی معلوم است که نسبت به حق تعالی از هذیان گفتن و نادانی جاهلان است. و شروط امامت از قول ناظم رحمته: به ضبط و ربط و حفظ از بهر اسلام، تا قول او: چو عنقا گم مسمی اسم معروف معلوم است. افضل زمان را توجیه کرده‌اند که تقدیم مفضول علی الافضل قبیح است در اقامه‌ی قوانین شرعیه و تقدیم مساوی ترجیح می‌خواهد، و این مردود است اول به منع اگر قبح به معنی این باشد که تارکش در نزد خدا مستحق ذم و عقاب است، و ثانی به عدم الافاده اگر به معنی عدم ملایمتش باشد در مجاری عقول و عادات، بلکه هم ممنوع است «إذ ربما یکون الفضول أصلح وأقدر علی القیام بمصالح الدین والملك ونصبه أوفق لانتظام حال الرعیة»، و ترجیح مساوی بدان جهت می‌شود، و هم علم محیط خاصه‌ی علام الغیوب است که ﴿وَمَا أُوتِیْتُمْ مِّنْ

به ضبط و ربط و حفظ از بهر اسلام
 مهیا اجتهاد و عدل و دادش
 ز اولاد قریش پاک تخمیر
 به رای اهل حل و عقد آن گاه^(۱)

به قدرت در ره تنفیذ احکام
 مذکر، حر و پاکیزه نژادش
 نشسته بر سریر حکم و تدبیر
 به ظاهر کشور دین را شهنشاه

أَلْعَلِمُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۵﴾ [الإسراء: ۸۵]. را فراموش کرده است. بایست که از مبین یا از امامش بپرسد و انتصاب هاشم را برای آن گفته‌اند که خلافت ائمه ثلاثه را نفی کنند، و بر آن بی‌شبهه شبهه ای هم ندارند چه جای حجت، و علوی را شرط کرده‌اند که خلافت بنی عباس را نفی نمایند. اجماع مسلمین بر خلافت همگی کافی است، و عصمت را «قیاساً علی النبوة و لکونه واجب الإطاعة و هو یجب أن یکون معصوماً ولأن المعصية ظلم و عهد الإمامة لا ینال الظالمین، ولأنه لو عصی لافتقر إلى إمام آخر تسلسل» زیرا که محوج به نصب امام جواز خطا بر امت است در علم و عمل. هرگاه خطا بر او جایز باشد محتاج امام دیگر می‌شود و هكذا، «ولو أنه عصی لکان ناقضاً للشرع و هو شرع حافظاً له» شرط کرده‌اند. رد اول به منع جامع قیاس است که نبی مبعوث من الله و ادعایش مقرون به معجزات داله بر عصمت از کذب و سایر امور مخلد به مرتبه‌ی نبوت است، «ولا كذلك الإمام فإن نصبه مفوض إلى العباد الذین لا سبیل لهم إلى معرفة العصمة فلا وجه لا شتراطها» و رد ثانی به این است که «إنما یجب أن یطاع فیما لا ینخالف الشرع و عند المخالفة یرجع إلى الأدلة و الاجتهاد»، و در عدم کذب در بیان احکام علم و عدالت و اسلام کافی است. و رد ثالث به این است که «عدم العصمة لا یوجب المعصية بالفعل فضلاً عن الظلم، فإن المعصية أعم من الظلم، ولو سلم فلا نسلم دلالة الآية علی أن الآية لا تنال الظالمین لجواز أن یکون المراد عهد النبوة و الرسالة كما هو رأی المفسرین».

۱- یعنی حضرت امیرالمومنین علی را -کرم الله وجهه- به جهات متعدده در جای خودش قرار دادیم، و آنچه لایقشان علی علیه السلام است بدان گونه مقرر نموده ایم. اولاً: در

اجتهاد و در اطلاع بر ادله و نصوص و در آگاهی از ظاهر و بطن آیات و احادیث و عقل و فهم قصوری نداشته. و ثانیاً: اسدالله صاحب شجاعت و حیدر کرار با کر و فر و صاحب پشت و قوه و کثرت توابع مثل بنی هاشم و بنی المطلب بوده که مشهور است چطور با غیرت و حمیت و شوکت و آماده بوده‌اند. و ثانیاً: پسران (مثل) حضرت حسن و حسین و عم مثل حضرت عباس علیه السلام داشته است، و با او بودند «لما روی آن عباساً قال لعلي: امدد يدك لأبايعك حتى يقول الناس: بايع عم رسول الله ابن عمه فلا يختلف فيك اثنان»، و زبیر با آن شجاعت با وی بود «حتى قيل: إنه سل السيف وقال: لا أرضى بخلافة أبي بكر، وقال أبو سفیان: أرضيتم يا بني عبد مناف أن يلي عليكم تيمي؟ والله لأملأن الوادي خيلاً ورجلاً. وكرهت الأنصار خلافة أبي بكر فقالوا للمهاجرين: منا أمير ومنكم أمير. فقال أبو بكر: منا الأمراء ومنكم الوزراء واحتج عليهم بقول صلى الله عليه وآله: «الأئمة من قریش». فظهر أنه لو كان على إمامة على نص لأظهره على أو لأظهره ونازعوا مع أبي بكر، وأبو بكر كان شيخاً ضعيفاً لا مال له ولا شوكة ولا رجال، فأني يتصور امتناع المنازعة معه تقيّة». پس معلوم شد که بی‌علم و اذن و تجویز علی علیه السلام هیچ کس از خلفای ثلاثه خلیفه نشده، و در رتبه‌ی چهارم به علم و اجتهاد خود و رای اهل حل و عقد آن وقت و اجماع، خلیفه شد چنان که ائمه‌ی ثلاثه بدان نوع خلیفه شدند. پس بدین جهات، در هر مقامی علی علیه السلام را به جای خود مقرر کرده ایم چه در علم چه در شجاعت و قوت عشیرت و چه از حیثیت پسر و عم و چه در رتبه‌ی چهارم، نه اینکه خدا نخواسته در استحقاقش حرفی داشته باشیم، بلکه در استحقاق وی حرفی نداریم و لکن می‌گوییم: ای مدعی آنچه متفق علیه است در شان علیس مثل استحقاق خلافت مطلوب تو نیست و بی‌فایده است، و آنچه مطلوب تست مثل استحقاق خلافت اولویت بلافاصله‌ی معلومه‌ی یقینیه از علی و اهل اجماع مختلف فیه است، پس مختلف فیه را ترک کنیم و بر دیگر متفق علیه بین الفریقین بیاییم و گفتگو بر وی بکنیم و آن متفق علیه وقوع این خلافت کذابی است که بدین ترتیب واقع شده چه این وقوع بدین ترتیب متواتر است، والا تو ای مدعی این قدر داد و فریاد نمی‌کردی، پسر برای تو این

مانده است در ابطال این وقوع مرتب از وجه تعصب بگویی امامت نزد ما از اصل دین نیست از فروعات است، ظن برای (فروعات) کافی است و خصوص مدعی ما که وقوع آن گونه است مسلم الثبوت بلکه یقین است، تو نافی هستی و ادعای ابطال داری و امامت نزد تو از اصول دین است، چیزی را بیاور که مثل «الواحد نصف الاثنین» و «الشمس مشرقة» منتج یقین باشد نفی مدعی ما بکن و اثبات مطلب خودت که مقدمات یقینیه بر وی مطلوب است به غیر و سلب استحقاق خلافت اولیت مذکوره از غیر حضرت بنما و مقدمات ممنوعه‌ی شروط سابقه ات را اثبات بکن، موافق علم آداب اول برهان یقینی را بیار که علی علیه السلام افضل اصحاب و معصوم است، و ثانی بر این که امام باید افضل باشد مفضول ممتنع است، و ثالث بر این که واجب است که معصوم باشد، و رابع بر این که علی خلیفه‌ی اول بلافاصله است چنان که در شان حضرت علیه السلام آمده: ﴿وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: ۴۰] بعد قوله: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ [الأحزاب: ۴۰] و الا فرض کردیم فضایل علی علیه السلام در کثرت و صحت و خرق عادت و تفرد به آنها به معجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسید آن معجزات بی نص مذکور دلالت بر خاتم النبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمود تا آن فضایل بی نص (علی کرم الله وجهه اول الخلفاء) بلافاصله دلالت بر خلافت اولیت بلافاصله‌ی علی بکند، با وجود این که علی در فضایل متفرد نیست و فضایلش خارق عادات نیستند؟ عمده‌ی شبهات تو این آیت است ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵]. که به قول مفسرین در شان علی علیه السلام است وقتی که انگشتی خود را در حالت رکوع به سائل داد. تو می‌گویی: ﴿إِنَّمَا﴾ برای حصر و ولی به معنی خلیفه و امام است، و از ﴿وَالَّذِينَ...﴾ مراد علی علیه السلام است، و قوله: ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ حال است. مقتضای ورود ﴿إِنَّمَا﴾ تردد مخاطب و نزاع است. در وقت نزول آیت و حالت حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چه تردد و نزاعی در امر خلافت بود، یا (ولی) در چه جایی در قرآن یا در لغت به معنی خلیفه آمده، تا در این آیت هم بر وی محمول شود، و از ﴿وَالَّذِينَ...﴾ تا آخر که همگی صیغه‌ی

نه این که افضل اهل زمان است
 به هاشم انتسابش گشته معلوم
 به وصف اختفا از بیم موصوف
 نبی را من بگفتم عصمتش هست
 چگونه نائیش معصوم گویم
 همان علمی (بما کان و یکون) است
 علی را ما به جای خود گذاریم
 ولی گویم وقوع این خلافت
 تعصب مدعی را گر بپوشد
 امامت نزد وی از اصل دین است
 (بما کان و یکون) علمش عیان است
 ز اولاد علی و هست معصوم
 چو عنقا گم مسمی، اسم معروف
 در آن هم جانم از منکر نمیرست
 خدایا از کجا اهلی بجویم
 ز بی چون پرس کی لایق به چون است!
 در استحقاق وی حرفی نداریم
 نداده به رخس از خلف آفت
 به هر حالی به ابطالی بکوشد
 بیارد آنچه انتاجش یقین است

جمع‌اند چه موجب مفرد گرفتن است، چه که «العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص السبب» قاعده‌ی مقررده‌ی اصول الفقه است. ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ کی مخصوص به جمله‌ی حالیه بود، چه موجب؟ چرا به جهت احتراز از نماز یهود صفت بودنش جایز نباشد؟ و اگر منظور خلافت علی علیه السلام است چرا نفرمود: «انما ولیکم الله ورسوله وعلی»؟ آخر برای تو خود نام علی علیه السلام است به کار می‌آید نه کلام محتمل، و اگر ولی به معنی خلیفه باشد و خلافت نیابت پیغمبر است، معنی خلافت خدا و پیغمبر چیست؟ علی علیه السلام برای خاطر تو. با این همه جواب فرض کردیم که ﴿إِنَّمَا﴾ برای حصر است و ولی به معنی خلیفه است و مراد از همگی صیغه جمع مفرد است که علی باشد، یعنی نیست خلیفه‌ی شما الا خدا و پیغمبر و علی، اولاً معنی خلافت علی در حیات پیغمبر نیست و ثانیاً هرگاه خلافت منحصر در علی علیه السلام باشد ما سه نفرمان از دست می‌رود و شما یازده، ما راضی هستیم.

شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی گوشت خاک ما هم بر باد رفته باشد.

مولوی -رحمه الله تعالی- در این نظره که در موضوع امامت انشاء فرموده‌اند، می‌گوید: بر حسب نصوص کتاب و سنت سنیه واجبات دین اعم از فرض عین بسیار هستند که به تعداد زحمت است آنها را بر شماریم، لکن به صورت ضبط به قاعده می‌توانیم بگوییم: هر چه که دوام عقیده و عمل اسلامی بر آن متوقف باشد واجب است مانند تهیه نمودن اسباب علم و تعلیم عام و وجود علمای اعلام و حفظ قرآن کریم و سنت سنیه‌ی نبویه و هر علمی که موقوف علیه اینها باشد واجب است مسلمانان آن را به جا آورند، بالخصوص تعلیم علوم قضاوت و تهیه‌ی اسباب اقتصادیات که زندگی بر آن موقوف است، و علم طبابت که بعد از علوم دین معتبر است، و آماده کردن نیروی دفاع از وطن مسلمانان و هر صنعتی که موقوف علیه آن باشد. و از جمله‌ی آنها است نصب امام و پیشوای عام برای مسلمانان تمام جهان، و اگر به صورت یکپارچه ممکن نشد واجب است در هر کشوری از کشورهای عالم اسلام سرداری چنان تعیین شود که برای انجام دادن مهمات اسلام و مسلمانان کافی باشد، و بر حسب نصوص احادیث شریفه واجب است که قریشی باشد، زیرا که سید الانام ﷺ فرموده است: «الخلافة من قریش ما أطاعوا الله» و شرط امام آن است که مردی آزاد و عالم و صاحب پایهی اجتهاد و عادل و با کفایت و ضبط باشد، و در مذهب مسلمانان وجوب نصب امام بر خود مسلمانان است، چرا که هیچ چیزی بر خدای تعالی واجب نیست. دلیل وجوب نصب امام نصوص دین است، از نصوص قرآن کریم و احادیث حضرت رسول ﷺ معلوم است که وجود پیشوای کافی وافی فرض است، زیرا عالم انسانی که عالم اجتماعی است بی‌دستور و نظامی که در هر باب کافی باشد نمی‌تواند زندگانی کند، یعنی چنان که سمعاً و نقلاً نصب امام واجب است عقلاً هم بر آن منهاج که بیان شد واجب است.

اما این که امامیه می‌گویند: واجب است پیشوای مسلمانان از بنی هاشم و از اولاد علی بن ابی طالب و معصوم و بی‌گناه باشد، دلیلی ندارد، بالخاصه اشتراط معصومیت و علم او به مغیبات بی‌اساس است، زیرا که عصمت آن شخص باید به گفته‌ی غیر باشد و تزکیه‌ی نفس به نفس مخالف آداب اسلام است؛ مخصوصاً آنها مساله‌ی تعیین امام را در مذهب خود از ضمن اصول دین حساب نموده‌اند، و از جمله‌ی معتقدات مسلمین به شمار برده‌اند، و امور اعتقادیه باید به ادله‌ی قطعیه‌ی اثبات شود، پس از کجا امام معصوم چنین پیدا کنیم زیرا در تزکیه‌ی مدعی امامت اعتبار به گفته‌ی خودش نیست، و نصی هم از خارج گمان نمی‌بریم که آن ترتیب را اثبات کند.

اگر انصاف در میان باشد حل این مساله سهل خواهد بود، زیرا همه‌ی مسلمانان از اهل عقل و شعور دستور مکرم خود را که کتاب و سنت است معتبر می‌شمارند، و در کتاب و سنت اجماع و اجتهاد محتهدین معتبر و موثوق است. بناء علیه دلیل مدعی اگر نص قرآن است در قرآن تعیین کسی برای امامت بیان نشده، و اگر سنت است حتماً همه‌ی مسلمانان آن نص سنت را ترک نمی‌نمودند، زیرا نص آیت ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] دلیل واضح است بر این که امت اسلام از امتهای پیغمبران سابق فاضلتر بوده و هستند، و امتی که خیر الامه باشد نص قاطع را ترک نخواهد نمود.

علاوه آن شخص محترمی که آنها برای امامتش می‌طلبند مانند سیدنا علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه، به اتفاق علمای اسلام شخصی عالم و عامل بحق بوده، و برای چنین شخصی شایسته نیست که مدت بیست و شش سال بلا اختلاف دوستانه با مخالفان خود زیست کند و از طلب حق خویش ساکت باشد و امتناع ورزد، پس معلوم می‌شود هر چه در زمان علی از طرف سه خلیفه‌ی راشد اجرا شده حضرت امام علی کرم الله وجهه آن را دانسته و موافق شرع شمرده، و به این سبب این موضوع را به آن طی

می‌کنیم که می‌گوییم: یاران حضرت رهبر، همه منور و بالخاصه راشدین، و آنچه به اعتبار عموم آنها جاری شده صحیح و ثابت است.

برادران گرامی! این رساله‌ی جناب مولوی که منظوم و نامش ((فوائج)) است و این شرح مختصر من که ((فوائد الفوائج)) نام دارد، از علم عقاید بحث می‌نماید. و از آن جایی که در موضوع امامت مناقشه‌های بسیار روی داده و چون بعضی اباحت مرضیه هستند که مناسب این مقامند و بیان آنها برای مسلمانان فائده بخش است، و فقیر کم بضاعت در موضوع اصحاب کرام علیهم‌السلام جزئی اطلاعی دارم، شمه‌ای از آن به رشته‌ی نظم در آوردم که این است تقدیم می‌گردد:

نشان عقل و علم و بختیاری است
 که هوش زنده نوش نور باری است
 بلند و پست و وحش و نسل آدم
 دلیل بودن آن یزالدند
 زند امواج بر هم مثل دریا
 سراسر پر شود از غدر و غوغا
 ز دنیا جای آسایش نباشد
 قرین شخص اندر راه و منزل
 نظام حق بود با جمع و با فرد
 نظام دین بود در شخص پنهان
 که دین اخلاق انسان امین است
 به بذل دین شدندی فوق حاتم
 ز نور دین بود ایمان و احسان
 محمد سرور آمد بهر عالم

ز نعمت‌های باری گوشداری است
 یکم فضل بشر از هوشیاری است
 به هوش خویش میدانی که عالم
 همه آثار ذات ذوالجلالدند
 به هوش خویش می‌دانی که دنیا
 در این دنیا همه باشیم آغا
 نظام و انتظامی گر نباشد
 نظامی کو مسلط باد بر دل
 که مانع باشد از نامردی مرد
 نظام آشکار و غیب پنهان
 سراسر بهره‌ی عقلت همین است
 سپس ذاتی که آدم تا به خاتم
 تبلیغات دین شد فضل انسان
 ز نور این سخن دانی که خاتم

دل اتباع او پاک و امین است
 شفای سینه‌ی انسان باشد
 شود مافوق در اخلاق و احسان
 ز رجس نفس و شیطان خود رها بود
 چنان باغی فرشته بارگاه باست
 از این عالی شده بر چرخ افلاک
 چراغ تخت شه چون ماه آید
 مناسب با علو همت او
 به بازار خدا دور از خسارت
 به جنت جایگاه اهل اصلاح
 رفیقانش که عالی الهمه بودند
 به انواع کرامت‌ها روا بود
 چراغ نور بخش روزگار
 در ثنای فوج یاران سپاه خیر اندر روزگاران
 به موج نور بر خاک یاران
 به دین و عقل و علم و عزت و جاه
 ز غیر حق نمودندی جدایی
 خدایی بود مال و بال ایشان
 وز این گشتند بر مقصد موفق
 به عرفات بهره ور شد نسل آدم
 ز دل بر داشتندی راه گمراه
 به دیدار محمد شادمان دل

چرا چون رحمة للعالمین است
 چرا دستور او قرآن باشد
 چو تعلیمات آن شد کار انسان
 هر آن خانه که وی را جایگاه بود
 که گل از گلبن و گلبن ز باغ است
 سرا پاک و سراسر اهل آن پاک
 چرا بر تخت شاهی شاه آید
 وز این شد خیر امه امت او
 وز این شد یارهایش در تجارت
 خدا ز ایشان خریدی مال و ارواح
 همان امت که خیر الامه بودند
 همان کس دین او را پیشوا بود
 همه یاران او از خیر یاران
 ستایش یاران پیغمبر ﷺ چه گویم
 محیط هادی آمد صدر یاران
 محیط هادی آمد صحب آن شاه
 به جیش نصرت حق چون فدایی
 فدایی بود نفس و مال ایشان
 به نصب العین کرده طاعت حق
 وز ایشان شد منور جمله عالم
 ز سر بر داشتندی پایه و جاه
 فدا کردند میهن مال و منزل

ز ایمان قرین عهد و پیمان
هر آن خیری ز دنیا پر بها بود
از ایشان برد شیطان گوش مالش
به قربت رفته نزد حی اکبر
به اخلاص درون در کار و احکام
شده خرمان‌شان خارج ز سامان
(لعل الله قدر) به در آورد
به یاران نبی گشتی ثنا خوان
سرودی بر محمد بهترین مدح
رضای حق سرود از روزگاران
همه یاران او خدام اسلام
ثناى حق نشان سابقون است
فداکاران فقیر و شخص دارا
رضای حق بیامد بهر اختیار
به آیات خدا بر ذات قدسی
نشان عز و شان جمله امه
شرافت کارهای بهره قدسی
خلافت پایه‌های پر بهایش
خلیفه می‌شوند یک بعد دیگر
به اول جانشین وی به تحقیق
به صدیقین شدی داخل به تحقیق
که یاور بود و یارش در مجالات

درون شادی رسید از نور ایمان
به ارشاد و جهاد یارها بود
به شرق و غرب دنیا تا شمالش
به غربت رفته بهر دین رهبر
چه اخلاص درون در دین اسلام
از این رو مشت آنها گشت خرمان
از این بو بود رهبر قدر آورد
از این رو چندی از آیات قرآن
خصوصاً آیتی در آخر فتح
از این رو بیعه الرضوان یاران
محمد خود رسول رهبر عام
میرس از آیت توبه که چون است
مهاجرها و انصار غیاری
سپس بر تابعین نیک رفتار
دگر مدح و ثناهای خصوصی
از اینها گشت ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾
بیا در بحث یاران خصوصی
بیا تو پیش یک یک یارهایش
که بر طبق مقام شاه رهبر
به این حجت شود بوبکر صدیق
در اول روز نائل شد به تصدیق
همان صدیق کامل در کمالات

مبادا سینه‌ی سرور شود ریش
رفیق راه و منزل، یار غارش
حرس مانند در دفع خلافت
سپر بودی به گرد شاه انور

شدی سرچشمه‌ی انوار تصدیق
به امرش در امامت شد وکیلش
به یارانش امام اهتدا کرد
همه بستند الا باب صدیق

نشاید عزل او بعد از مماتش
که امر مسلمین باشد به شوری
به شوری شد همان سرور خلیفه
به او بیعت نمود و گشت دل شاد
به وی کردند بیعت در خلافت
نشاید بهر دانا هیچ انکار
ز انصار و مهاجر جمع اشراف
همه تقدیم بیعت را نمودند
نبوده در جهان بهتر طریقت
که بیعت کرد با صدیق اکرم
که با صدیق سرور گشت همدم
برون آمد ز خانه بهر یاری
تعاون کرد در کار خلافت
اطاعت کرد در کوتاه مده

به صرف حال و مال و بهره‌ی خویش
رفیق یک دل و دلداری و یارش
رفیق راه در طی مسافتات
به جان و جاه و حال و مال یک سر
خلیفه‌ی اول ابوبکر صدیق رضی الله عنه:

از این رو بود رویش سوی صدیق
در آن دم خسته شد جسم علیش
امامش کرد و شخصاً اقتدا کرد
ره یاران صاحب صدق و تصدیق
کسی دارد امامت در حیاتش
علاوه نص قرآن داد بشری
پس از دفن رسول اندر سقیفه
عمر چون دست خود در دست او داد
جمیع حاضرین آن جماعت
همین بیعت بود کافی در این کار
پس از عقد سقیفه اهل اطراف
که اهل حل و عقد شهر بودند
به جز این نوع بیعت در حقیقت
فدای دست آن کردم در آن دم
فدای حیدر کرار کردم
که بعد از چند روزی سوگواری
به صد اعزاز و اکرام و شرافت
شدی یاور ز دفع اهل رده

بکردی یاوری با آن خلیفه
 نماند از قوم او نه آب و نه تاب
 فرستادند با صدق و سلامه
 که روح کفر در آن بوم کشتند
 چراغ دین حق گشته جهان تاب
 از این اقدام در اولاد آدم
 نمودی خاطر مردم به گلزار
 بچسبانید اوضاع نظامی
 مقام عزت ابرار گردید
 ز قرآن خوان و حافظهای اقدس
 که مکتوب است در جاهای بی‌شان
 کند جمعش به پر عزمی به تدقیق
 نوشتندی همه قرآن شامل
 به دست کاتبان سینه اصفی
 به محفوظی به مکتوبی به توفیق
 برای دین بسی دلسوز بودی
 ندیدی کس ز حیدر سینه سردی
 همیشه طالب صدق و صفا بود
 ز مردان رخنه‌ی سردی بگیرد
 دل مردان همیشه پر ز نور است
 به اندک مدتی از فیض توفیق
 بسی خدمت به دین بنمود صدیق

همانا در قتال بن حنیفه
 بشد بر باد آن دجال کذاب
 همانا لشکر قسم اسامه
 زهر سو آفرین کردند عالم
 برفتند و به عزت باز گشتند
 به دفع رده و امحای کذاب
 به اندک مدتی بی‌درد و آزار
 به حسن سیرت و شیرین کلامی
 مدینه جمله چون گلزار گردید
 چو در جنگ یمامه کشته شد بس
 عمر در فکر جمع جمله قرآن
 تحرک شد که تا بوبکر صدیق
 به ظرف مدت یک سال کامل
 به روی پوست آهوی مصفی
 همان مجموعه مانده پیش صدیق
 علی چون شب چراغ افروز بودی
 نمی‌گشتی جدا از کار مردی
 چرا چون سیرتش چون مصطفی بود
 بمیرد آنکه نامردی بگیرد
 که نامردی ز مردان خیلی دور است
 رضای ذات حق بارد چو توفیق
 به جان پاک آن بوبکر صدیق

خلافت عمر رضی الله عنه

عمر را در خلافت کرد آزاد
همی جوشید از او نور عواطف
همه کس ز او به حال ترس بودی
عمر بودی مناسب در شب و روز
شده مشغول کار خود به اخلاص
مجهز کرد جیش ابن وقاص
به سلمان کار و بارش کرد محدود
حدود کار را دادی به سر کار
شدی دنیای او دنیای پر کار
کسان از ناکسان بد رها کرد
کرامت زنده شد، بی قیمتی مات
دگر فکرش فتوحات دیگر بود
جنوب خاک ایران تا به شیراز
به اسلام شاد و واصل تا کمالش
گرفتی شهر زور آن جیش منصور
به شمشیر شرافتمند شیران

مهمتر خدمتش آن نیک بنیاد
علی نرم و علی دل گرم و عاطف
عمر با هیبت و پر شخص بودی
به حال مردمان اهل آن روز
عمر با حزم و عزم و دور ز وسواس
چو دیدی اضطراب قلب در ناس
مدائن را به همت فتح بنمود
به امر جنگ و سوق الجیش بیدار
به شور و شوق صحب پاک افکار
به اندک مدتی او کارها کرد
به عدل و داد و تدبیر مهمات
سپاه او جزیره پاک فرمود
به جیش او عبادان تا به اهواز
عراق پر فوائد تا شمالش
به سال هجدهی هجری پر نور
عزیمت کرد به سوی فتح ایران

به هر جا رفت عدلش آن در آن جا
 عراق آورد زیر حکم اسلام
 عبادن تا مدینه حد غربی
 مبادا فاتحان دنیا پرستند
 فتوح ملک شام و ماورا کرد
 فلسطین جملگی بیت المقدس
 عمر خود رفت و فرمودی زیارت
 همانا فتح ملک مصر فرمود
 به فتحش پر شد از انوار اسلام
 خلاصه فتح‌ها در عصر او بود
 مرتب کرد کار و بار اسلام
 از او دار القضا معمور کردند
 به کوفه خود فرستاد ابن مسعود
 به استقرار شخص ابن مسعود
 ابو موسی قضای بصره را داد
 فرستادی به شام ابن جبل زود
 ز مکه لکه‌ها برداشت از دل
 یمن پر یمن و پیروزی به او داد
 به هر جا می‌فرستادی به همت
 نباش مخفی از جمهور یاران
 که حیدر یاور شخص عمر بود
 فدای عقل و علم و فضل حیدر

نماندی بین مردم کار بی‌جا
 سوادش کرد وقف مسلمین عام
 زکوفه تا به حلوان حد شرقی
 ز ارشاد و جهاد حق نپرستند
 به قصد خاک اردن حمله‌ی برد
 بیامد زیر حکم دین اقدس
 زیارت بهر دارینش تجارت
 همه مردم در آن عالم بیاسود
 به علم عالمان دین و احکام
 که توفیق خدا در نصر او بود
 به عدل و علم و عقل و نشر احکام
 ز مردم‌ها رضا مشهور کردند
 محدث، عالم معروف دین بود
 فرودی علم در اشخاص مشهود
 به نص نامه‌ی او گشت دل شاد
 که شخصی جامع علم و عمل بود
 ز حکمت پر نمود هر جا و منزل
 بلاد مصر عصری شد به ارشاد
 کسی دارای عقل و علم و حکمت
 بماند چون سند در روزگاران
 به هر دم خواستی می‌آمدی زود
 سرم، چون بود با حق یار و یاور

به کار حرب و سوق الجیش ابطال
 به قصد آن مودت باد معلوم
 تولد شد از او آنجانب چندی
 که از (جنی) نبوده ام کلثوم
 فدای حیدرم چون با عمر بود
 عمر در عهد حکمش کارها کرد
 به شرق و غرب شد جاگیر اسلام
 در آن ده سال ایام خلافت
 به آخر شد مشرف از سعادت
 ز عقل و علم و عدل و حزم و عزمش
 به شوری امر فرمود از شرافت
 که شوری نص قرآن کریم است

وزیر و مستشار شد به هر حال
 به عقدش کرد بنتش ام کلثوم
 پسر با دختران ارجمندی
 ز نسل حیدر زهرا است معلوم
 همیشه چون درخت پر ثمر بود
 امور دین به اوج منتها برد
 فروزان شد کلام علم اعلام
 جهان شد مثل جان پر لطافت
 چشیدی از عطا شهد شهادت
 در آن اوقات آمد ختم قلمش
 معین تا شود صاحب خلافت
 مطیعش صاحب عقل سلیم است

خلافت عثمان رضی الله عنه

معین کرد عثمان در خلافت
نبودی کس مخالف در لیاقت
نمی شد نصب عثمان در حقایق
امین و مومن و صاحب یقین است
اعانت کرد در تعیین عثمان
ز دل برداشت داغ فوت فاروق
به عقل و عدل و علم و حلم شامل
توسع کرد ملک دین مساحات
ز هر جا می رسیدی ناشر مدح
شدی و اصل به ملک باب الابواب
سپاهی بود در جیش مظفر
به هنگام تلاوت با تب و تاب
نشاید بهر دین شاه مختار
نیارامید تا عثمان را دید
که درد پر خطر آمد به قرآن
تلاوت کرده قرآن در همه در

علی با اهل شوری با شرافت
علی گر داشتی میل خلافت
اگر حیدر نمی بودی موافق
ولی دانست عثمان عین این است
از این رو حیدر کرار میدان
حقیقت بود عثمان شخص موثوق
پس از تعیین او با صدق کامل
می آمد بهر دین نصر و فتوحات
به شرق و غرب واصل نصرت و فتح
فتوحات سپاه جمله اصحاب
خلیفه آن امین سر رهبر
نزاعی درک کرد از بین اصحاب
حذیفه فهم کرد آثار آن کار
سوار مرکب مخصوص گردید
بیان فرمود شخصا پیش عثمان
مسلمانان به یک لهجه سراسر

معین کرد یک لجنه به ادراک همیشه حاضر آن کار باشد بشد حاضر همه جور از مصاحف بیارندش برای جمع و تحقیق شود ناقص از آن آیات قرآن چنان نازل شد از اعلام عرشی نگردد ضایع از انسان طائش نوشتندی ز قرآن منزل به مصر و مکه و بحرین با شام جهان پر شد ز فیض نور اسلام حسب العرف نام آن (امام) است بسوزانید مکتوبات قرآن موافق در قضیه آمدی زود بر اهل لجنه‌ی منظومه‌ی او که سد شد بر مصاحف راه آفات رضای حق بر او چون گشت رهبر دو بار دیگرش در عهد حضرت جهاز جیش عسرت با دل و جان به تایید علی از روح رضوان علی با حق بود باطن به ظاهر علی با او نمی‌رفتنی به هر دور به ایمان و حیا صاحب کرامات

سپس عثمان به مرد چست و چالاک علی بر لجنه خود سردار باشد به امر حضرت عثمان عارف عثمان مصحف که جمع آورد صدیق مبادا آیتی یا کمتر از آن نویسندش به لهجات قریشی سواى آن شود ثابت به هامش به این ترتیب شش نسخه مکمل فرستادی به مرکزهای اسلام به شهر کوفه بر اشخاص اعلام یکی بهر مدینه ذی مقام است که دگر با اتفاق جمله یاران علی مرتضی چون ابی مسعود هزاران رحمت حق باد بر او که عالم را رهانید از خلافت حذیفه آن امین سر رهبر سه باره شد سرای باغ جنت خرید (بئر رومه) بهر یاران همین بار سوم از جمع قرآن بدانند اهل دین اول به آخر اگر عثمان نمی‌بودی همان طور که عثمان بود صاحب معنویات

که جودش بود همراه سجودش
 بداد او را رقیه و ام کلثوم
 نبودش در امور دین فتوری
 نمی خواهند جز طاووس و ببغا
 همی گیرند راه و رسم پستی
 که طاعاتش شمردندی ذنوبش
 نمی جویند الا رو سیاهی
 به دل دشمن به آیین نبی بود
 به صورت خوب و سیرت مار خفته
 شدند آتش سوزان دارش
 نمی دانست کس این نوع احوال
 نمی گشتند از چارش هراسان
 ز دفع زمره‌ی اشرار نابود
 فرستادی علی امداد ابنین
 گزندی لقمه‌ی خود مار خفته
 بشد وقتی تلاوت کرد قرآن
 به طبق عادت سلطان قهار
 خلافت حصر در مولی علی بود

سراسر فیض حق بودی وجودش
 وز این بودی حبیب شاه معصوم
 نبودش در امور حق قصوری
 ولی اهل نفاق و میل غوغا
 همی میرند بر صورت پرستی
 منافق بود در جنب و جنوبش
 همیشه در مقام فتنه خواهی
 جنوبش اتصال اجنبی بود
 به مدت‌ها نهان اندر نهفته
 به فرصت آمدندی بر دیارش
 قضا بود و قدر در روز و در سال
 و گر نه دفع غوغا بود آسان
 علاوه ذات عثمان نهی فرمود
 چو غوغا گرم گشتی اندران بین
 رسیدندی و کار از بین رفته
 ختام کار استشهاد عثمان
 قضا آمد نماند چاره در کار
 چو استشهاد عثمان منجلی شد

خلافت علی رضی الله عنه

به او بیعت نمودندی به اکرام
نشستی بر سر تخت خلافت
از او گشتی منور قلب سالم
به مردی فرد بود از روی آفاق
ولید خاندان خوش حسب بود
که وحی آمد به شاه عالی همت
به نیل نور ایمان خوش ثمر بود
ملازم بود دائم نزد حضرت
به رختخواب آن جانانه آمد
(فمولاه علی) شد جزایش
برادر بود با سردار سادات
جمیع قاریان را کرد مسعود
بسی کم بود در دنیا مثیلش
نبوده مثل او در روزگاران
به نکته فرد بود اندر لطافت
بود مر مرد را در روی آفاق

جمیع اهل حل و عقد اسلام
علی با رتبه‌ی عز و شرافت
علی نعم الولی صاحب معالم
علی پاکیزه و پاکیزه اخلاق
قریشی، هاشمی، عالی نسب بود
علی ده ساله بودی وقت عصمت
ز معصومان علی اول بشر بود
علی در مکه تا اوقات هجرت
شب هجرت فداکارانه آمد
علی (من کنت مولاه) به جایش
پس از هجرت به میدان مواخات
به علم نحو دین را حفظ فرمود
به علم و حلم و اوصاف جمیلش
ز خدمت‌های برجسته به یاران
شریف آمد وجودش در شرافت
شرف در عقل و علم و دین و اخلاق

فرید عقل و حکم و علم بودی
 به میدان امانت مرد بودی
 یکی اینها بشد در او محقق
 پیرس از مجلس و محراب و منبر
 ابوبکر و عمر ورد زبانش
 اگر همدم نمی‌شد در وقایع
 جز از بحث ثنا و مدح یاران
 حقیقت کار مردان جمله مردی است
 رضای حق بیبارد مثل باران
 در آخر دست ناپاک خوارج
 کشیده شد به سه اشراف الناس
 شهادت یافت حیدر از همان دست
 قضای حق چنین بود از سعادت
 چو یاران خودش عثمان و فاروق
 فرید غیرت و پر حلم بودی
 به وجدان کرامت فرد بودی
 نباید بر زبانش غیر از حق
 ثنایش بر همه یاران رهبر
 به عثمان می‌شدی شیرین دهانش
 تلف گشتی شرف در کار ضایع
 نشد صادر از او در روزگاران
 نه چون نامردها گفتار سردی است
 به جان حیدر و ارواح یاران
 که بودی دست پست دیو مارچ
 علی و معاویه با عمرو بن عاص
 دوم مجروح و سوم بی‌جفا رست
 بنوشد حیدر از آب شهادت
 که بودندی یکایک مرد موثوق

فرید عقل و حکم و علم بودی
 به میدان امانت مرد بودی
 یکی اینها بشد در او محقق
 پیرس از مجلس و محراب و منبر
 ابوبکر و عمر ورد زبانش
 اگر همدم نمی‌شد در وقایع
 جز از بحث ثنا و مدح یاران
 حقیقت کار مردان جمله مردی است
 رضای حق بیبارد مثل باران
 در آخر دست ناپاک خوارج
 کشیده شد به سه اشراف الناس
 شهادت یافت حیدر از همان دست
 قضای حق چنین بود از سعادت
 چو یاران خودش عثمان و فاروق

خلافت حسن علیه السلام

حسن سر دسته‌ی عالی رسن بود
نه در صورت فقط با ربط سیرت
هم از اخلاص خود پیشش فزودند
در آن عالم قرین مرحبا بود
که صلح آمد اساس هر شرافت
ز آزار دهان زخم ماران
تنازل از خلافت نشر بنمود
به رسم صلح و آداب لطافت
به ام المومنین بودی برابر
میان کاتبان مانند حیدر
خلافت را نمی‌بودی مسافی
خطاب حق (إذا ملکت فاعدل)
کلام حضرت مولای سادات
دوا فرمود قلب مرد صالح
به این دنیای دون نبود مکدر
دعاشان بهر دل چون ورد شافی است

پس از مرگ علی عهد حسن بود
شبهه جد خود بودی به صورت
مسلمانان همه بیعت نمودند
حسن گر چه امام مجتبی بود
به فکرت رفت از نور لطافت
بسی خیر است حفظ جان یاران
به چندین شرط شرعی صلح فرمود
معاویه گرفت از او خلافت
که او هم بود از اصحاب رهبر
یکی هم بود از کتاب رهبر
قریشی نسبت و عبدالمنافی
به او فرموده بود آن شاه عادل
به عالم این قضیه کرد اثبات
ز (ابنی سید) پیش از (سیصلح)
مراد این بود آب پاک رهبر
مر آنها را سلطنت در دین کافی است

کبار اولیای روی عالم از ایشان بود معلوم و مسلم
که بر ارواح جمله نیک کاران بیارد رحمت حق مثل باران

اهل بیت حضرت ﷺ

مناسب شد کلام از اهل بیتش
درون اهل بیتش چون بلور است
دوای عالم از درد ضلالت
همه عالم رهانید از جهالت
به وجه اختصاص پرپها داد
حرام آمد بر او بعضی حقایق
که آن حضرت به آنها مکتفی بود
مهماتش بسی آمد در آنجا
که بر عاقل بسی از حکمت افزود
که گشتندی معین شاه ابرار
حرام و واجبات اندر میانه
نیابید بر درون ناس و سواس
که بر رهبر بشد چون فرض بر عین
نیفتد اهل بیتش در اضاعه
نماند شبهه اندر قلب عالم

چون طی بحث یار نیک صیتش
همان بیٹی چراغش زیت نور است
همان بیٹی به حق بیت رسالت
همان بیٹی ز انوار رسالت
خدا نسبت به رهبر حکمها داد
بسی واجب بر او مخصوص لایق
همانا از مباحاتش صفی بود
چو هجرت کرد بعد از عمر پنجا
که ازواجش زیاد از مردمان بود
یکم حکمت در آن تکثیر اصهار
دوم از نشر احکام زنانه
سوم از بهر تشریعات بر ناس
چهارم دفع فتنه اندران بین
ز پنجم رحم بر اهل رضاعه
علاوه گر بود ایمان سالم

همه اندر حمایه در ضمانش همیشه از خدا نور سلامش به دل با او شدند از رغباتش اضافه بر بنی چون نور ساری مضاف همدم صبح و مسا بود همه شایان اهل بیت ذی‌شان اطاعت در خطابش مستحق بود نماند رجس بر اهل مقدس ز رجس طبع نامردی مکدر بود دامان ازواجش مطهر حجاب رحمت و عصمت بیامد شانس آنچه می‌شاید همان است نباشد شبهه فرشتش ارجمند است که اهل خدمتش باشد مقدس اگر چه اصل جمله عین خاک است فرشته خلق در خان و در ایوان بود پاک از هوا ذات و صفاتش نشاید جز کسی عالی چو کیوان مگر از اهل خیر خلق بالا کنیز و خانم و سردار آفاق که پرورده به انوار لطیفه که خود بودی فدایی بهر و رهبر

شدندی جمله اهل خاندانش که می‌بارید بر اهل مقامش نساء صالحات طیباتش خطاب (یا نساء) آمد ز باری خطاب ذات باری با نسا بود به دو نهی و سه امر از بهر ایشان خطاب حق به اهل بیت حق بود اراده صادر از دربار اقدس نباشد دامن ازواج رهبر چون تطهیر از خدا آمد مکرر از این دستور ربانی که آمد خدا با رهبر خود مهربان است به کسی بر عرش معراجش بلند است نه تنها امهات المومنین پس طعام پاک اندر ظرف پاک است جمیع خادما بیت رضوان نه ام المومنین بل خادماش برای خدمت اندر بیت رضوان نشاید همنشین ذات والا همه پاکیزه و پاکیزه اخلاق خصوصاً آن عقیفه ز بیت حضرت صدیق انور

به وصلش از قضا آمد نویدش
 قرین علم و حلم و نور تصدیق
 که نورانی بود لایق به انور
 انیس ماه نور از غیب بودی
 قرین ملهم اسرار از غیب
 به توی دل که خود می خواند از بر
 به زنها اهل نصر و اهل هجرت
 که ارشادش همه ارشاد حق بود
 نماند جز به نزد مرد جاهل
 بود شایسته‌ی دربار رهبر
 بود دائم قرین قسمتی ناس
 چو ابلیس است در القا و تلبیس
 همه در ضد دین حق نشسته
 فرستادی برائت از دنائت
 یقین (ابن ابی) رویش سیاه است
 برائت داد از منصوص آیت
 خیال بد به دل هرگز نیارد
 مشو تابع به ارباب منافی
 بود از فکر ناهموار سالم
 به قول حضرت مولای اکرم
 برای مبدا دین یعنی قرآن
 برای پیشوایان موجد

حمیرایی به معصومی رسیدش
 به دل پرورده‌ی تادیب صدیق
 به حق شایسته‌ی مولای رهبر
 جلیس شاه دور از غیب بودی
 قریب از همدم تنزیل لا ریب
 به صدها آیت و اخبار رهبر
 معیده درس احکام شریعت
 همین استاده با اسناد حق بود
 در این نور بصیرت ظلمت دل
 همان صدیقه‌ی صدیق اکبر
 ولی شیطان به مکر و درد وسواس
 چو گشتی همدم و هم فکر ابلیس
 در آن دربار مملو از فرشته
 ولی حق از عنایت چند آیت
 چو حق در عصمت و پاکی گواه است
 همنشین بس خدا کردی عنایت
 به قول حق کسی تصدیق دارد
 پس ار خواهی ز بدبختی رهایی
 که فرض است اعتقاد مرد مسلم
 به حکم نص قرآن معظم
 نصیحت واجب آمد بهر یزدان
 برای رهبر عالم محمد

برای عامه از افراد اسلام
ادب با اهل بیت ذات رهبر
از ایشان بود نشر دین اسلام
ادب با اولیای دین رهبر
ادب با جمله اهل علم اصلاح
ادب با هر که دارد خدمت عام

ز اهل التزام دین و احکام
ادب با زمره‌ی یاران سراسر
خصوصاً با خلافت کار اعلام
از آنها قلب عالم شد منور
شب تاریک را بودند مصباح
به اهل احترام دین اسلام

دیدگاه مرحوم ماموستا ملا محمد ربیعی

((معاصر))

متوفی ۱۳۷۵ هـ شمس

درباره خلافت و امامت

و فضیلت اصحاب و اهل بیت پیامبر

صلوات الله علیه و علیهم اجمعین

خلافت و امامت

خلافت به معنی نمایندگی است و امامت به معنی رهبری.

خلیفه خدای تعالی در زمین حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰] «یادآور وقتی که پروردگارت فرشتگان را گفت: همانا من قرار می‌دهم در سرزمین خلیفه ای را».

تمام پیغمبران بطور مستقیم و جانشینان به حق ایشان که وارثان علم و حکمت و رسالت آنها می‌باشد خلفاء و نمایندگان خدای تبارک و تعالی هستند که اراده او را در سرزمین به اجرا در آوردند و قسط را میزان و معیار قرار دهند چنان که خدای تعالی در این مورد به حضرت داود خطاب صریح دارد: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ [ص: ۲۶] «ای داود ما تو را نماینده خود در زمین قرار دادیم پس در بین مردم به حق حکم نما».

جانشینان به حق رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را، خلفای راشدین می‌گوییم.

خلفای راشدین پنج نفرند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن بن علی رضوان الله عليهم اجمعين.

مدت خلافت و جانشینی خلفای راشدین سی سال بوده است، و بعد از

آن حکومت اسلامی بامارت و سلطنت و مملکت داری تبدیل یافته است: «الخلافة بعدي ثلاثون سنة ثم بعدها ملك وإمارة». «خلافت بعد از وفات من سی سال خواهد بود و پس از آن بفرمانروایی و مملکت داری تبدیل خواهد یافت».

خلافت به معنی فرمانروایی نیز آمده است، چنان که خدای تعالی تحقق آن را نسبت به امت اسلام وعده فرموده است: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أُسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵]. «خدای تعالی به کسانی که از شما ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند وعده‌ی فرمانروایی را در این سرزمین داده است چنان که فرمانروا ساخت آنان که پیش از ایشان بودند».

خلافت به معنی وراثت فرهنگی و اخلاقی و مالی نیز آمده است: اما وراثت فرهنگی: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ﴾ [الأعراف: ۱۶۹]. «پس جانشین شد ایشان را جانشینانی که وارث فرهنگ ایشان ((کتاب و دستورات آسمانی» گردیدند.

و اما وراثت اخلاقی: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾ [مریم: ۵۹]. «پس وارث شد ایشان را ورثه‌ای که نماز را ضایع گردانیدند و بدنبال خواسته‌های ناروا افتادند که بزودی به منتهای گمراهی و سرگشتگی میرسند».

و اما وراثت مالی: ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [الأعراف: ۷۴]. «و یاد آورید که خدای تعالی شما را در جای قوم عاد قرار داد و ملک آنها را به شما ارزانی داشت و شما را در سرزمین ایشان مستقر گردانید در همواری‌های آن کوشک‌ها بنا می‌کنید و از کوهها خانه‌ها می‌سازید (بر تمام مناطق ایلاقی و قشلاقی آن تسلط کامل دارید) پس یاد کنید نعمتهای

گوناگون خدا را و در زمین فساد و بی نظیر نکنید».

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ﴾ [الأنعام: ۱۶۵].

«اوست آن کسی که شما ((انسان‌ها)) را میراث بران زمین قرار داد و برتری داد بعضی از شما را بر بعضی دیگران از حیث درجات و مقام تا بیازماید شما را در آنچه به شما عطا کرده است».

* * * *

امامت اعم از خلافت است زیرا هر خلیفه ای امام است لکن هر امامی خلیفه نیست، در این صورت خلافت یعنی امامت خاص کسانی که جانشینی پیغمبر اکرم ﷺ برگزیده شده و بر امور مومنین فرمانروایی داشته‌اند و امامت یعنی رهبری مسلمین خواه اینکه امام خلیفه بوده باشد یا نه.

* * * *

پیشوایان و رهبران در دین خدا را «أئمة الهدی» و رهبران کفر و ستمکاران را «أئمة الکفر» می‌نامیم چنان که خدای تعالی درباره‌ی هر یک از آنها در قرآن کریم بیانی دارد:

الف: در مورد أئمة الهدی ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئمةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [الأنبياء: ۷۳]
«و ما قرار دادیم پیغمبران را پیشوایان هدایت و رستگاری که رهبری می‌کنند مردم را به فرمان ما».

پس می‌توانیم گفت که پیروان خط انبیاء و داعیان خلق بسوی خدا «أئمة الهدی» می‌باشند.

ب: در مورد «أئمة الکفر»: ﴿فَقَاتِلُوا أئمةً الْكُفْرِ﴾ [التوبة: ۱۲]
«بجنگید با پیشوایان کفر زیرا ایشان هیچ عهد و پیمانی ندارند».

پس می‌توانیم گفت که پیروان کفر و طغیان و داعیان بسوی عناد و الحاد ﴿أَيُّمَّةَ الْكُفْرِ﴾ هستند.

* * * *

نصب و تعیین امام بر مسلمین لازم است و سهل انگاری و کارشکنی در این امر گناهی بزرگ و موجب اخلال در نظم جامعه اسلامی و باز ایستادن حرکت متعالی آن خواهد شد.

* * * *

امام از طرف شورای مسلمین ((متشکل از خبرگان و اهل حل و عقد)) انتخاب می‌شود و قبول آن بر سایر مسلمین واجب و ضروری خواهد بود.

* * * *

خلفای راشدین کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ را ملاک عمل قرار داده و در مهم امور با آگاهان و خبرگان مسلمین مشورت می‌کردند چه در عصر ایشان امتیازاتی جز ایمان و هجرت و جهاد در راه خدا و خدمت بهتر به اسلام و مسلمین مورد نظر نبوده است، ((برای اطلاع بیشتر در این مورد به کتاب‌های زندگی رسول اکرم ﷺ و خلفای راشدین مراجعه شود)).

* * * *

خلفای راشدین نسبت به یکدیگر در اجرای احکام الله و نشر دین اسلام کمال همکاری داشته و از نصیحت و راهنمایی در نصرت دین حق مضایقه ننموده و برخلاف نوشته‌ی تفرقه اندازان نسبت به همدیگر نهایت احترام و آداب اخوت اسلامی را مراعات نموده‌اند، مدارک و اسناد در این مورد فراوان است باید بمطولات رجوع شود.

* * * *

امامت از وظایف مسلمین است و این امر از جانب خدا و رسول و منصوص علیه نیست بلکه خبرگان مسلمین شخصی را که واجد شرایط و در اداره امور مسلمین دارای کفایت باشد می‌توانند برگزینند.

* * * *

اینکه بعضی از مسلمین می‌گویند: پیغمبر اکرم ﷺ در موضعی بنام غدیر خم حضرت علی ﷺ را به جانشینی خود و امامت مسلمین برگزیده است به دلایلی مشروحه ذیل مقرون به صحت نیست:

(۱) در برابر فرمان خدا و رسول او احدی از مسلمین را یاری نکرد و

تخلف نبوده است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مسلمانی را در کاری که خدا و رسول او حکم کنند اراده و اختیاری نیست که خلاف رای خدا و رسول او را برگزینند...». در حالی که مسلمانان صدر اسلام همه چیز خود را در راه رضای خدا صرف کردند نسبت به امر خدا و رسول او به ایشان غیر قابل قبول است.

(۲) حضرت علی کرم الله وجهه در مورد خلافت هرگز به قضیه‌ی غدیر خم استناد نکرده بلکه از آن نامی نبرده است در صورتی که چنین موردی وجود می‌داشت حضرت علی با این حجت قاطع مدعیان خلافت را کنار می‌زد و به صراحت می‌گفت: ای مردم، شما چطور مسلمانی هستید که از فرمان خدا و رسول او تمرد می‌کنید، مگر شما از رسول خدا نشنیدید که در غدیر خم مرا به عنوان خلیفه خود و امام مسلمین برگزید؟

- (۳) حضرت علی که بزرگترین قاضی صدر اسلام بود «أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ» (قاضی‌ترین شما علی است). و بزرگترین قاضی حجتی بدین گونه قاطعی را نادیده نمی‌گیرد و به مسائل فرعی بپردازد، در صورتی که هر مدعی به بینه و مدارک استناد می‌کند تا احقاق حق نماید نه اینکه بینه و دلیل و برهان و قباله و سند را که دال بر حقانیت او در دعوی باشند پنهان نگه دارد و بدون ارائه دلیل حق را مطالبه نماید.
- (۴) مسلمانان بر سر عمل به کتاب و سنت رسول الله با هر خلیفه ای بیعت می‌کردند، حضرت علی علیه السلام نیز از بیعت کنندگان بر کتاب و سنت بود، اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را تعیین فرموده باشد بیعت مسلمین بر خلاف سنت صورت گرفته است و این سنت شکنی با تاکید بر عمل خلیفه‌ی منتخب به کتاب و سنت متناقض است، در حالی که مسلمانان در نهایت دقت سنت رسول الله را مراعات کرده و هیچگاه بر خلاف آن قدم بر نداشته‌اند و حضرت علی هم با ایشان همسو و همراه بوده است.
- (۵) اگر حضرت علی علیه السلام به عنوان خلیفه و امام تعیین شده بود انصار هرگز دعوی خلافت نمی‌کردند و شوری تشکیل نمی‌شد و بیعت صورت نمی‌گرفت، زیرا مسلمانان جز عمل به کتاب و سنت برنامه ای دیگر نداشتند، چنان که نمونه‌ی متابعت سنت پیغمبر را در جیش اسامه رضی الله عنه می‌بینیم: نظر به توصیه و تاکید رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد تجهیز جیش اسامه می‌بینیم که حضرت ابوبکر در حالی که امام و خلیفه مسلمین بود به احترام دستور رسول الله صلی الله علیه و آله در رکاب اسامه رضی الله عنه به حالت پیاده از مدینه خارج شد و او را بدرقه نمود.

(۶) اگر خلافت منصوص علیه و قطعی بود حضرت علی علیه السلام نمی‌توانست صراحةً آن را قبول نکند و قسم نمی‌خورد که به خلافت و ولایت اشتیاق و رغبت ندارد، زیرا در رفتن از زیر بار مسئولیت و سرباز زدن از تکلیف الهی درشان آن حضرت نبوده و نیست: «والله ما كانت لي في الخلافة رغبة ولا في الولاية إربة...»: «سوگند به خدا مرا در این خلافت رغبتی نبوده و در این فرمانروایی چشم داشت و توقعی نیست و آرزویش را ندارم»^(۱).

(۷) بعد از شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه بزرگان اصحاب، حضرت علی علیه السلام را برای خلافت و امامت پیشنهاد کردند و آن حضرت فرمود: «دعوني والتمسوا غيري... ولعلي أسمعكم وأطوعكم لمن وليتموه أمرکم، وأنا لكم وزيراً خيراً لكم مني أميراً»: «مرا به حال خود واگذارید از کسی غیر من بخواهید که خلافت و ولایت را تصدی کند... امید داشته باشید که من گوش به فرمانتر و مطیع‌تر از شما باشم برای کسی که امر خود را به او سپرده اید و من برای شما وزیر باشم بهتر است از اینکه امیرتان باشم»^(۲).

امثال دلایل مذکوره در کتاب نهج البلاغه فیض الاسلام چاپ تهران که اهل سنت و جماعت در آن دخالتی نداشته‌اند فراوان است، به این مختصر اکتفا کردیم زیرا باطاله کلام احتیاج نیست.

(۸) پس از آن که حضرت علی کرم الله وجهه به عنوان خلیفه و امام از جانب شورای مسلمین متشکل از مهاجرین و انصار برگزیده شد در نامه

۱- نهج البلاغه جزء ۴ کلام ۱۹۷.

۲- نهج البلاغه جزء ۲ کلام ۹۱ ص ۲۶۲.

ای به معاویه ابن ابی سفیان نوشت «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبابكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فليس للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد، وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإن اجتمعوا على رجل وسمعوه إماماً كان لله رضى»: «همانا به من بيعت کردند آن مردمی که بیعت کردند با ابوبکر و عمر و عثمان بر سر آنچه ((شرایطی)) که با ایشان بیعت کرده بودند پس کسی حق ندارد رای ایشان ((بزرگان اصحاب شوری)) را نپذیرد و جز این نیست که شورای تعیین کننده امام و خلیفه حق مهاجرین و انصار است، پس اگر بر مردی اتفاق نظر کرده و او را امام نامیدند موجب رضای خدا گردیده است»^(۱).

(۹) حضرت علی علیه السلام هرگز زیر باز زور نرفته و با منطوق و عدل و عمل کرده است، چنان که وقتی به خلافت و امامت انتخاب شد، با وجود مشکلات فراوانی که پیش آمده بود، با معاویه ابن ابی سفیان که زیر بار حکومتش نمی رفت جنگید و فرمود: من با دو کس می جنگم، یکی شخصی که چیزی را بخواهد و از آن او نباشد و دیگری کسی که منع کند از چیزی که به عهده او است. «ألا وأني أقاتل رجلين: رجلا ادعى ما ليس له وآخر منع الذي عليه»^(۲).

(۱۰) همکاری کامل حضرت علی علیه السلام با خلفای قبل از خود روشن ترین دلیل یگانگی و صمیمیت در بین ایشان می باشد، فی الجمله قرابت سببی حضرت عمر و حضرت علی علیهما السلام که حضرت علی دخترش ((ام کلثوم)) را که از حضرت فاطمه زهراء علیهما السلام بود به

۱- از مکتوب ششم نهج البلاغه فیض الاسلام جلد ۵ صفحه ۸۳۱.

۲- نهج البلاغه جزو سوم مکتوب و خطبه ی ۱۷۲.

عقد نکاح حضرت عمر رضی الله عنه در آورد و یک پسر و یک دختر به نام‌های زید و رقیه ثمره‌ی این ازدواج بودند و این مسئله جای انکار هیچ مسلمانی نیست و مورد اتفاق مسلمین است.

حال اگر این مسئله را با دیده‌ی انصاف بنگریم یقین حاصل خواهیم کرد که قلم دشمنان اسلام آن همه جار و جنجال را بوجود آورده و علی و عمر رضی الله عنهما را در مقابل همدیگر قرار داده که گروهی به طرفداری این و جمعی به هواخواهی آن به جان هم بیفتند و اسلام را از وحدت و عظمت و شکوه به تفرقه و ذلت و ستوه بکشاند و خود ((دشمنان)) وارث ارض و دیار اسلامی بشوند!

فرض کنیم حضرت علی رضی الله عنه با آن همه صلابت و شجاعت و تقوی در مقابل ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بخاطر حفظ کیان اسلام سکوت کرده باشد و بر خلاف میل باطنی با ایشان بیعت نموده باشد دختر را که از حضرت زهرا می‌باشد چرا به عقد و نکاح حضرت عمر در می‌آورد؟ مگر به قول کذابان عمر رضی الله عنه همان کسی نبود که خانه‌ی زهرا رضی الله عنها را آتش زد و با لگد پهلوی آن بزرگ بانوی اسلام را شکست و فرزندش محسن سقط گردید؟! قربابت شیر خدا و ابن عم مصطفی و اسوه اخلاص و تقوی را با چنان ظالم بیشرم از خدا بی‌خبر چکار؟! مگر خدای تعالی از تکیه دادن به ظالمان و اعتماد به آنان نهی قاطع و وعید شدید نفرموده است؟! ﴿وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾ [هود: ۱۱۳] «و شما مومنان هرگز با ظالمان همدست نشوید و به آنها تکیه نکنید که آتش کیفر ایشان به شما برسد و در آن حال غیر از خدا برای شما هیچ مددکاری نیست و هیچ گونه یاری نخواهد شد».

در این صورت - خدای نا کرده - ما مسلمانان از حضرت علی رضی الله عنه برای این وصلت ناجور حق گله داریم، جواب حضرت زهرا رضی الله عنها را چطور

می‌دهد؟ و چطور به صورت دخترش که شاهد پهلو شکستن مادر بوده و اکنون به خانه ضارب بلکه قاتل مادرش می‌رود، نگاه می‌تواند بکند؟! و از جهت دیگر: کسی که قادر به حفظ حدود و حریم خانوادگی خود نباشد چطور قادر است که امپراطوری پهناور و نو پای اسلام را اداره کند؟

آن چنان اداره می‌کرد که چهار دیواری خانه‌اش را اداره کرده بود؟! خنده آور نیست؟! آیا این دروغ و افتراءات باشان و مقام شهسوار اسلام حضرت علی سازگار است؟! آیا این راویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکر شکن شیرین گفتار! خدمتگزار اسلام و مسلمین‌اند؟! آیا این همه جسارتها و هتک حرمت بساحت مقدس اهل بیت رسول الله کفر نیست؟! آیا عمری که پهلوئی دختر رسول الله را می‌شکند مسلمان است؟ و اگر چنین جنایتی را کرده است سزاوار است با دختر زهرا و نواده‌ی رسول الله ازدواج کند و بزرگ‌ترین قاضی صدر اسلام ولی عاقد نکاح باشد؟ «و امصیبتاه! إنا لله وإنا إليه راجعون»!!!

نه چنین نیست برادر و خواهر مسلمان نه عمر را نفرین کنید و نه از علی زده شوید و نه از اسلام متنفر گردید.

عمر رضی الله عنه مسلمانتر از آن بود که نسبت به جگر گوشه‌ی رسول اکرم اسائه ادب نماید چه رسد به پهلو شکستن و اسقاط جنین او، علی رضی الله عنه هم شجاعتر و شریف‌تر از آن بود که از حریم خانوادگیش نتواند حراست و دفاع کند، عمر رضی الله عنه به تقوی و عدالت و فداکاری در راه اسلام و اجرای سنت رسول الله صلی الله علیه و آله معروف است.

علی در برابر حق تسلیم بود اگر چه صاحب آن ضعیف و در برابر باطل قیام می‌کرد اگر چه صاحب آن در کمال قدرت بوده باشد، چنان که فرموده است: «ألا وإني أقاتل رجلين» هان من با دو مرد می‌جنگم مردی که ادعا کند چیزی را که از آن او نیست، و مردی که ابا کند از حقی که بر عهده او

است. اگر انصاف بدهیم سخن از این رسا تر و روشن تر نیست چه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم کاندیدای خلافت و به قول حضرت علی رضی الله عنه امامت شدند و با ایشان بیعت گردید و مدت بیست و پنج سال ولایت امور مسلمین را عهده دار بودند، حضرت علی رضی الله عنه نه تنها با ایشان نجنگید بلکه در مهمام امور مستشار موتمن و بازوی اجرایی ایشان بود، زیرا آنها را به حق می دانست و بر ولایتشان صحه می گذاشت و احیاناً به ایشان خط و جهت می داد و تحکیم خویشاوندی می نمود، و با معاویه ابن ابی سفیان رضی الله عنه با آن همه قدرت و زر و زوری که داشت جنگید و جنگ را تا شهادت خود ادامه داد زیرا از بیعت که حقی واجب بر او بود امتناع ورزیده بود و زیر بار حق نمی رفت.

در تمام تواریخ و سیر اسلامی غیر از معاضدت و همکاری در بین خلفای راشدین چیزی دیگر دیده نمی شود، و از همه مهمتر فرموده های خود حضرت علی رضی الله عنه است، چنان که در جنگ با رومیان و ایرانیان حضرت عمر رضی الله عنه که خلیفه و امام مسلمین است با حضرت علی رضی الله عنه مشورت کرد حضرت علی رضی الله عنه فرمود: خودت در جنگ شرکت مکن، زیرا اگر خود کشته شوی مسلمانان بی پناه خواهند ماند.

اگر خدای نا کرده عداوت و دشمنی در بین بود و عمر رضی الله عنه آنچنان بود که دشمنان می گویند حضرت علی رضی الله عنه از خدا می خواست که هر چه زودتر سایه او را از سر مسلمین کم کند، در حالی که در جواب حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «إنك متى تسير إلى العدو بنفسك فتلقهم فتنبك لا تكن للمسلمين كافلة دون أقصى بلادهم ليس بعدك مرجع يرجعون إليه... فإن أظهر الله فذاك ما تحب وإن تكن الأخرى كنت رداءً للناس ومثابة للمسلمين»: «همانا اگر خودت شخصاً به جنگ دشمن (رومیان) بروی و شکست بخوری برای مسلمین در

دورترین نقاط کشورشان پناهی نمی‌ماند و پس از تو مرجعی نیست که به او رجوع شود پس خود در مدینه بمان و مردان جنگ آزموده ای را به فرماندهی بگمار، و از نظر سوق الجیشی به ایشان خط بده، پس اگر خدای تعالی مسلمین را پیروز گردانید خواسته بر آورده گردیده و اگر طور دیگر شد خودت پناه مردم و مرجع مسلمین خواهی بود»^(۱). همچنین در وقت لشکرکشی به ایران، کلام ۱۴۶ جزء سوم ص ۴۳۳ نهج البلاغه همین معنی را دارد. نتیجه می‌گیریم که این اختلافات و خلافت از قلم تفرقه اندازان تراویده است تا مسلمین به جان هم بیفتند و خود وارث مال و ثروات و حاکم بر مقدران ایشان بشوند.

حضرت علی علیه السلام از آغاز حرکت خوارج که آغاز گر تفرقه در اسلام بودند زنگ خطر را نواخت و شدیداً به مردم هشدار داد:

«وألزموا السواد الأعظم فإن يد الله على الجماعة، وإياكم والفرقة، فإن الشاذ من الغنم للذئب، ألا من دعا إلى هذا الشعار فاقتلوه ولو كان تحت عمامتي هذه...». «از سواد اعظم پیروی کنید زیرا دست خدا بر سر جماعت مسلمین است، و بر حذر باشید از جدایی زیرا جدا شده از مردم نصیب شیطان می‌شود چنان که گوسفند جدا مانده از گله نصیب گرگ می‌گردد، آگاه باشید هر که در دین جدایی بیفکند او را بکشید اگر زیر این عمامه من باشد»^(۲).

* * * *

حضرت علی علیه السلام با خلفای پیشین کمال همکاری نمود و با معاویه رضی الله عنه جنگید، هم در یاری ایشان و هم در جنگ با معاویه او را محق می‌دانیم.

* * * *

۱- نهج البلاغه کلام ۱۳۴ جزء دوم ص ۴۰۶.

۲- نهج البلاغه کلام ۱۲۷ جزو دوم صفحه ۳۴۸.

رسول اکرم ﷺ در مرض الموت خود ابوبکر صدیق رضی الله عنه را امر فرمود که امام جماعت مسلمین شود این فرمان موجب انتصاب، او به سمت امامت مسلمین نمی‌شود بلکه بوسیله‌ی بیعت بزرگان اصحاب به امامت برگزیده شد، آنچه سبب ترجیح ابوبکر صدیق بر سایرین بعلاوه ایمان و هجرت و جهاد این بود که بزرگان اصحاب گفتند: «اختاره رسول الله لأمر دیننا فختاوه لدنیانا» «رسول خدا او را برای امور دینمان برگزیده پس ما او را برای امور دنیوی مان بر می‌گزینیم»، سپس مسلمانان با وی بیعت کردند و امامت او استقرار یافت، حضرت علی هم با وی بیعت کرد و پشت سرش نماز خواند.

* * * *

حکومت اسلامی شورایی و عادلانه است، نه استبدادی و ارثی که اختیاری برای امت اسلام در تقریر مصیر خود نمانده باشد، اساساً زیر پا گذاشتن استبداد و بر پای داشتن شوری یکی از رسالات مهم رسول اکرم ﷺ است، اسلام عزیز بر حکومت‌های موروثی خط بطلان کشید و حیثیت‌های از دست رفته را به مردم باز گردانید و توده‌های ضعیف مردم را در اداره‌ی امور سهیم کرد، با وجود اینکه رسول اکرم ﷺ دارای عقل کل بود و شبانه روزی وحی الهی بر وی نازل می‌شد و از هر گونه لغزشی مصون بود، خدای تعالی به او می‌فرماید: ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. «با یاران در کارهای مهم مشورت کن». و در وصف مومنان صادق و لایق می‌فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ﴾ [بَنِي إِسْرَائِيلَ: ۳۸] «حکم و کارشان در بین خود به صورت شوری است».

پیغمبر اکرم ﷺ مسلمانان را در وحدت کلمه و هدایت کامل بدرود گفته و با یقین به کمال دین ایشان را به تمسک به کتاب خدا و سنت خود توصیه فرموده که دست گرفتن به کتاب و سنت ضامن سعادت و بقاء و عظمت

مسلمین است: «تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمُ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ رَسُولِهِ» «در بین شما بجا گذاشتم دو چیز را که اگر آنها را محکم بگیرید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و سنت رسولش را»^(۱).

* * * *

دین کمال یافته‌ی اسلام گروه گشای هر مشکلی است و چاره ساز هر کاری، اگر پیغمبر اکرم ﷺ جانشینی را برای خود تعیین نفرموده کمال عدالت را اجراء کرده و ارج و احترام برای مسلمانانی که بارها به فرمان خدا با ایشان مشورت کرده بود قرار داده و ایشان هم آن قدر از کتاب خدا و سنت رسولش فیض یافته بودند که گمراه نشوند و گمراه نشدند و راه پیغمبر را در پیش گرفتند و اسلام را در جهان گسترش دادند و مادامی که بر کتاب و سنت استوار بودند مصیبتی برای مسلمین پیش نیامد، این قانون حق است که نمی‌میرد و تا قیام قیامت بر پای خواهد ماند مردمان مردند و می‌میرند و خواهند مرد، فرض کنیم که پیغمبر اکرم ﷺ شخص را به جانشینی خود تعیین می‌کرد مگر آن شخص آب زندگانی خورده یا تضمین بقاء از بارگاه حی لایموت گرفته که نمی‌میرد و یا کشته نشود بعد از او چه؟ شخص دیگر و هکذا پس از آخرین نفر چه؟ خوب تکلیف مردم چه می‌شود؟ همین طور آواره و سرگشته بمانند در اینجا به نکاتی چند توجه داشته باشیم:

(۱) حکومت اسلامی بر افراد تکیه ندارد حتی بر پیغمبر اکرم ﷺ که آورنده‌ی شرع و دین است بلکه بر شرع و قوانین الهی متکی است، چنان که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ

۱- حدیث شریف، مشکوٰۃ به نقل از موطاء امام مالک (۳) محمد رسول الله از خطبه‌ی حجه الوداع در منی بطور مفصل تر.

مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ [آل عمران: ۱۴۴] «و محمد نیست مگر پیغمبری که پیش از او پیغمبران دیگر گذشته و مرده‌اند، آیا اگر محمد بمیرد یا کشته شود شما از دین خدا بر می‌گردید؟ و اگر کسی از دین خدا بر گردد هرگز ضرری به خدا نمی‌رساند و خدای تعالی سپاسگزاران ثابت قدم را پاداش خواهد داد».

چنان که می‌دانیم پس از رحلت رسول الله ﷺ اسلام از جزیره العرب باقی نقاط جهان رسید که اگر به شخص بستگی می‌داشت با مرگ آورنده‌ی آن که بزرگترین شخصیت بود اسلام نیز از بین رفته بود.

(۲) قانون اسلام و شریعت الهی تا ابد تضمین شده است و خود خط دهنده و توجیه کننده‌ی مردم است و آنان که از شریعت الهی دستور می‌گیرند می‌دانند چکار بکنند.

(۳) روح آزادگی و همبستگی در شوری است، هر چند حکومت، حکومتی است الهی اما در عین حال حکومت مردم بر مردم نیز هست و از تکروری و استبداد و احیای روش مستکبرین ((قیصره)) قیصران روم و ((اکاسره)) کسری‌ها پادشاهان ایران، جلوگیری شده است.

قانون هم چنان که ذکر شد ((کتاب خدا و سنت رسول الله)) می‌باشد. حضرت علی کرم الله وجهه نیز قوام حکومت اسلامی و سعادت افراد را در تمسک به کتاب و سنت دانسته و در این باب توصیه و تاکید فرموده است: «أما وصيتي فالله لا تشرکوا به شیئاً ومحمد ﷺ فلا تضيعوا سنته»: «وصیت من به شما این است که: هیچ گونه انبازی برای خدا قرار ندهید و به فرمان او

عمل کنید و سنت حضرت محمد ﷺ را از دست ندهید، این دو ستون محکم و بر افراشته را بر پای دارید و این دو چراغ را روشن نگهداری کنید، دیگر هیچ ایرادی بر شما نیست مادام که دست از این دو چیز بر نداشته اید»^(۱).

* * * *

در تمام مسائل اختلاف مسلمین به کتاب و سنت ارجاع و حل و فصل می‌گردد: «وَارْذُدْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ مَا يُضْلِعُكَ مِنَ الْخُطُوبِ، وَدَشَّتْهُ عَلَيْهِ مِنْ الْأُمُورِ، فَقَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. فَالرَّدُّ إِلَى اللَّهِ: الْأَخْذُ بِمُحْكَمِ كِتَابِهِ، وَالرَّدُّ إِلَى الرَّسُولِ: الْأَخْذُ بِسُنَّتِهِ الْجَامِعَةِ غَيْرِ الْمُفَرَّقَةِ»^(۲). «در کارهای مشکل که درمانده‌ی شوی و امر بر تو مشتبه گردد آنها را به کتاب خدا و سنت رسول او باز گردان که خداوند سبحان برای گروهی که خواسته است هدایت کند فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا و رسول خدا و اولو الامر خودتان پیروی کنید و اطاعت نمایید پس اگر در حکمی اختلاف پیدا کردید به خدا و رسول رجوع نمایید، رجوع به خدا با گرفتن محکم از کتاب او و رجوع به رسول او فرا گرفتن سنت گرد آورنده او است که پراکنده نمی‌سازد».

* * * *

هیچ کس نمی‌تواند بگوید: اگر پیغمبر ﷺ برای خدا جانشینی تعیین نکرده باشد مردم گمراه شده‌اند، زیرا پیغمبر اکرم ﷺ هدایت را در تمسک به کتاب و سنت دانسته و گمراهی را در عمل نکردن به آنها، و این دو مورد را

۱- نهج البلاغه جزء ۳ کلام ۱۴۹.

۲- نهج البلاغه جزء ۴ از عهدنامه به مالک اشتر نخعی.

برای معاش و معاد مردم کافی دانسته است.

* * * *

اگر سوال شود که ((کتاب و سنت)) به خودی خود مشکلات مردم را حل نمی‌کند، پس باید ((مجری)) وجود داشته باشد که مفاد آنها را اجرا کند؟ جواب این است که: در کتاب خدا سیستم حکومت شورایی تعیین شده که بهترین سیستم حکومت مردم بر مردم است، در اینجا قانون است که حکومت را تشکیل می‌دهد، بر خلاف قانون خلق که متوقف بر اتفاق نظر قانونگذاران می‌باشد و متحمل حذف و اصلاح و تبصره است، و قانون خدا تغییر ناپذیر می‌باشد، نیازی به تجدید نظر و حذف و اصلاح ندارد، چه واضع آن خداوند علیم و مدبر است.

چنان که در عصر رسول اکرم ﷺ نیز در مسائل اجتماعی و سیاسی مردم، شوری معتمد و مستند بوده است، نتیجه‌ی، جامعه مسلمان مکلف به اجرای قوانین الهی هستند که از جمله آن تشکیل شوری و انتخاب امام است.

* * * *

اگر در تواریخ و سیر اسلامی دقت کنیم، خواهیم دید که رسول اکرم ﷺ برای از بین بردن حکومت مورثی و استبدادی و به منظور اجرای عدالت و مساوات در حکومت اسلامی، در غزوه‌ها که شخصاً شرکت می‌فرمود و هم چنین در عمره ((القضاء و حجة الوداع)) اشخاص مختلف را با خصوصیات گوناگون جانشین خود قرار می‌داد تا مردم بدانند که اسلام، سلطنت و حکومت قرشی و هاشمی و عربی، نیست، بلکه دینی است جاوید جهانی برای همه، و حکومتی است الهی برای همه، رنگ و نژاد و زبان مطرح نیست، همه مردم مسلمان در امور جاریه عالم اسلام مسئولند و در پیشگاه خدای تعالی یکسانند مگر بتقوی و طاعت بیشتر که ملاک فضیلت است

حتی شخص رسول اکرم ﷺ بیشتر از هر مومنی مطیع فرمان خدا بوده و از او می‌ترسیده است.

چرا رسول اکرم ﷺ شخص نابینایی را جانشین خود می‌نماید؟ عبدالله ابن ام مکتوم؟

چرا فردی سیاهپوست را که در جاهلیت ارزشی نداشته سخنگوی اسلام می‌نماید؟ بلال حبشی؟

چرا افراد غیر قریشی را جانشینان خویش قرار می‌دهد؟ عبدالله ابن رواحه و سعد ابن معاذ را؟

چرا جوانی بیست ساله را بفرماندهی سپاه بر می‌گزیند؟ اسامه پسر زید غلام و کنیزک زاده را؟!.

چرا احياناً کسانی را جانشین خود فرموده که خیلی گمنام و ناشناخته‌اند ((عویف، سباع، عتاب))؟!.

جواب این همه چراها و صدها سوال دیگر یک جمله است، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰] «مومنان برادر یکدیگرند». و برادری یعنی برابری».

حکمت این انتصاب‌ها از آفتاب روشنتر است، اگر رسول اکرم ﷺ یک بار ابوبکر یا عثمان یا علی را جانشین خود قرار داده است ایشان به فکر جانشینی دائم و حکومت مورثی نباید بیفتند زیرا عبدالله ابن ام مکتوم (نابینا) و بلال سیاهپوست برده‌ی آزاد شده و سعد ابن معاذ غیر قرشی و اسامه نوجوان کنیزک زاده و عویف و سباع و عتاب ((گمنام و ناشناخته)) نیز این سمت‌ها را داشته‌اند، پس خویشاوندی و هم‌رنگی و کهولت و جوانی و برازندگی قد و قامت در اسلام مطرح نبوده و نیست، بلکه اسلام بر تمام مفاخر جاهلیت خط بطلان زده است.

چنان که ذکر شد رسول اکرم ﷺ در مرض الموت خود ابوبکر ؓ را امام

جماعت مسلمین کرد نه عباس عمویش و نه علی پسر عمو و دامادش را که نزدیکتر به او بودند تا زمینه ای برای حکومت قومی و موروثی فراهم نگردد و مردم بفهمند که: منظور حضرت از این تکلیف تفویض امور حکومت اسلامی به ابوبکر نیست، گرچه علی از ابوبکر و عباس هم از علی به حضرتش نزدیکتراند و اگر صحبت از ((ارث)) باشد، با وجود عباس، علی محجوب است بحجب حرمان «الأقرب یمنع الأبعد» (خویش نزدیکتر خویش دورتر از ارث منع می کند)^(۱).

اسامی جانشینان رسول اکرم ﷺ در حیات شریف آن حضرت

| نام غزوه | جانشین | نام غزوه | جانشین |
|------------|------------------------------|-------------|-----------------------------|
| ودان | سعد ابن عبادہ | تبوک | علی ابن ابیطالب |
| بواط | سعد ابن معاذ | خیبر | سباع ابن عرفطہ |
| بدر اول | زید ابن حارثہ | عمرة القضاء | عویف ابن اضبط دیلی |
| العشیره | ابو سلمه بن عبد الأسد مخزومی | فتح مکہ | ابورهم کلثوم بن حصین |
| بدر کبری | عثمان بن عفان | | ابن خلف غفاری |
| سوبق | بشیر بن عبدالمنذر | حنین | عتاب ابن اسید ابن ابی العین |
| غطفان | عثمان بن عفان | بنی النضیر | |
| احد | عبدالله ابن ام مکتوم | حجه الوداع | ابودجانہ ساعدی |
| ذات الرقاع | ابوذر غفاری | بدر اخیر | عبدالله ابن رواحه خزرجی |

| | | | |
|-------------------------|-----------|-------------------------|-------------|
| زید ابن حارثه | بنی مطلق | سباع بن عرفطه غفاری | دومه الجندل |
| عبدالله ابن ام مکتوم | بنی لحيان | عبدالله ابن ام مکتوم | بنی قریظه |
| عبدالله ابن ام مکتوم | حديبيه | عبدالله ابن ام مکتوم | ذی فرد |

یاران پیغمبر ﷺ هم روش آن حضرت را پیش گرفتند ((ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ فرزندان خود را به امامت نگماشتند)). در وقت شهادت حضرت عمر ﷺ بزرگان اصحاب عبدالله پسر او را به عنوان جانشین پیشنهاد کردند حضرت عمر ﷺ فرمود: او نمی تواند امام مسلمین بشود، شورای امت صلاحیت تعیین امام را دارد، با اصرار بزرگان اصحاب اجازه داد که پسرش عبدالله در شوری شرکت کند اما به دو شرط:

۱- حق انتخاب شدن را نداشته باشد.

۲- رای او تابع اکثریت اصحاب شوری باشد^(۱).

در وقت شهادت حضرت علی ﷺ نیز بزرگان اصحاب همان سوال را کردند، حضرت علی ﷺ فرمود: «أترکم کما ترککم رسول الله ﷺ»: «شما را چنان که رسول الله ﷺ بدرود گفت بدرود می گویم و جانشین تعیین نمی کنم»^(۲).
و چون حضرت حسن را پیشنهاد کردند فرمود: «لا آمرکم ولا أنهاکم»: (نه دستور می دهم و نه منع می کنم)^(۳).

۱- کتاب علی و بنوه تألیف دکتر طه حسین.

۲- کتاب علی و بنوه تألیف دکتر طه حسین.

۳- کتاب علی و بنوه تألیف دکتر طه حسین.

شرایط و وظایف امام

امام مسلمین باید واجد این شرایط باشد:

الف - مسلمان باشد زیرا سلطه‌ی کافران بر مومنان روا نیست: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱] «هرگز خدا کافران را بر مومنان راه نخواهد داد».

ب - آزاد مرد باشد، چه زنان و کودکان با احساسات و عواطف و بهانه گیریها کارها را خراب می‌کنند: «ویل لمن ولاه النساء والصبيان»: (وای بر کسی که سرپرستش زنان و کودکان باشند)^(۱).
و غیر آزادگان را نیازی به استدلال نیست.

ج - عالم به کتاب و سنت و قادر به استنباط احکام باشد: ﴿هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۹] «آیا برابرند کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند؟». البته خیر.

د - عاقل و دور اندیش و جامعه شناس باشد: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ [النساء: ۵] «هرگز اموال خود را به سفیهان نابخرد بسپارید».

ه - دادگر و با تقوی باشد: ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸] «آیا کسی که مومن و پرهیزگار بوده باشد همانند کسی است که تبهکار بوده است؟ البته یکسان نیستند».

و - قدرت جسمانی و توان کار را داشته باشد چه امامت مستلزم صرف طاقت و توان است: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَنُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾ [البقرة: ۲۴۷] «همانا خدا او را ((طالوت)) بر شما برگزیده و او را

دانش و قدرت بدنی فزون بخشیده است».

ز- شجاع و با اراده باشد چه تبلیغ رسالات الهی و اداره‌ی امور یک امت عظیم مقتضی شجاعت و اداره‌ی قوی است: ﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ﴾ [الأحزاب: ۳۹] «آنان که تبلیغ می‌کنند رسالات الهی را و از او ((الله)) می‌ترسند و از احدی غیر از خدا نمی‌ترسند».

ح- حضور در بین مسلمین و نظارت دقیق بر امور جاریه اسلامی و امامت نماز جمعه و عیدین در مرکز و پایتخت اسلامی از وظایف مهم و حساس امام مسلمین به شمار می‌رود، زیرا به مفاد حدیث شریف: «كُلُّكُمْ رَاعٍ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»: «مسئولیت امام مسلمین به اندازه‌ی تمام مسئولیت‌های مملکت اسلامی سنگین و خطیر است»، چنان که حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدای تعالی اگر یک دانه خردل در حوالی فرات گم شود عمر در مدینه مسئول آن خواهد بود چه باید علت از بین رفتن آن را بپرسد و پیگیری کند که ضایعه تکرار نشود، این است که حضرت علی کرم الله وجهه درباره‌ی او می‌فرماید: «لله در عمر فقد قوم الأود وداوى العمد وأقام السنة وخلف الفتنة، ذهب نقي الثوب قليل العيب أصاب خيرها وسبق شرها أدى إلى الله طاعته وأتقاه بحقه...»^(۱). «خدا نیکی‌های عمر را پاداش داد که کجی‌ها را راست نمود و بیماری‌ها را دوا کرد ((کفر و نفاق را ریشه کن نمود)) و سنت پیغمبر را بر پا داشت و تبهکاری‌ها را پشت سر انداخت ((در زمان او فتنه‌ای روی نداد)) پاک دامن و کم عیب از دنیا رفت و نیکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت خدا را بجای آورد و آن چنان که سزاوار بود از خدا ترسید».

خبرگان برگزیده پارسا ((اصحاب شوری)) به نمایندگی جامعه اسلامی و مسلمین امام را انتخاب و سپس با او بیعت می نمایند.

* * * *

مهمترین وظیفه امام مسلمین عبارت است از: تنفیذ احکام، اقامه حدود الهی، آراستن و سازمان دادن سپاه و لشکریان اسلام، حفظ مرزهای اسلامی، نشر دین اسلام در خارج از مرکز کشور اسلامی در حدود استطاعت، قطع و قمع طاغیان و گردنکشان و راهزنان، نظارت دقیق بر بیت المال مسلمین، تقسیم غنایم در بین مردمان ذی ربط، گرفتن صدقات و اموال شرعی از قبیل زکوه و خمس و غیره، عزل و نصب مقامات سیاسی و قضایی و اجرایی و لشکری و کشوری، فیصله نزاع و خصومت‌های واقعه در بین مردم، به شوهر دادن دختران و زنان بی سرپرست و قبول نکاح برای صغار و محجورین^(۱). و به طور کلی ولایت و سرپرستی امور مسلمین بر مبنای کتاب و سنت و حضور در بین مسلمین و ارتباط مستقیم با ایشان و پیشقدم بودن در امور مهمه‌ی اسلامی و زیر نظر داشتن استانداران و فرمانداران و سایر مقامات دست اندرکار و بطور کلی نظارت مستقیم بر هیات حاکمه در بلاد اسلامی.

* * * *

امام مسلمین مادامی که کتاب و سنت را روند کار قرار داده واجب الإطاعت است، و خروج از اطاعت وی تمرد از فرمان خدا و رسول خداست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و رسول او را اطاعت کنید و همچنین زمامداران اسلام را که به دستور خدا و رسول خدا عمل می کنند و از خود شما مومنین هستند اطاعت کنید».

۱- عمل نمایندگان امام در بلاد اسلامی به منزله‌ی عمل خود او است.

چه امام منتخب شورای امت و شورای امت نیز منتخب امت اسلام است، و مجری احکام الله و سنت رسول او و امین بر جامعه‌ی اسلامی می‌باشد.

* * * *

خروج ناحق و قیام علیه امام مسلمین گناهی است بس بزرگ و بر مسلمین واجب است که قیام و خروج ناحق را سرکوب نمایند تا اینکه هرج و مرج و بی‌نظمی در بلاد اسلامی پدید نیاید و فقط قانون خدا در جامعه حکم فرما باشد، چنان که مسلمین در عصر خلافت حضرت ابوبکر صدیق با مرتدین و مانعین زکات و در عصر خلافت حضرت علی با خوارج جنگیدند: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۳] «و بجنگید با سرکشان و متجاوزان تا اینکه آشوب بر پا نشود و دین برای خدا باشد».

خروج امام از اطاعت خدا و رسول خدا و مخالفتش با نص صریح کتاب و سنت موجب خروج مسلمین از اطاعت او می‌گردد: ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۱]. «اطاعت نکنید دستور خود سران و متجاوزان را». «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» «حق هیچ گونه فرمانبرداری مخلوق در نافرمانی خالق نیست، جز این نیست که فرمانبرداری باید در خیر و صلاح باشد»^(۱).

* * * *

امام مسلمین باید مستور العداله باشد، یعنی به ظاهر مرتکب گناه کبیره نشده و بر صغایر ذنوب نیز اصرار نورزیده باشد به طوری که عدالت او را مخدوش کند لکن عصمت از تمام گناهان از شروط صحت امامت نیست، زیرا غیر از انبیاء کرام علیهم الصلوة والسلام احتمال لغزش و خطا برای هر

انسانی هست، و خدای تعالی انسانها را مکلف فرموده که حتماً معصوم باشند بلکه در صورت لغزش و اشتباه ایشان را امر فرموده است که خود را اصلاح کنند و مراقب خود باشند: ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾ [التغابن: ۱۶]
 «از خدا بترسید و خود را از نافرمانی او به دور دارید هر آنچه می‌توانید».

* * * *

امام در بلاد اسلامی باید یک نفر باشد تا اختلاف در بین مسلمین بوجود نیاید، زیرا امت اسلام یک امت است با وحدت عقیده و هدف و تمسک به کتاب و سنت. در بین افراد چنین امتی مغایرت اعتقادی و بنیادی نیست که مستلزم تعدد امام گردد، چه همه‌ی افراد این امت اعم از امام و رعایا ملزم به متابعت از کتاب و سنت و مراعات قوانین الهی و اجرای آن هستند و بس: ﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ [الأنبياء: ۹۲]
 «این است امت شما مسلمین امت یگانه و یک هدف و من پروردگارتان هستم، پس جملگی به اتفاق فقط مرا بپرستید و بندگی کنید».

احکام و اجرای آنها

آنچه بر جامعه‌ی اسلامی باید حکمفرما باشد فقط حکم خدای تعالی است و بس ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷] «نیست هیچ حکم و فرمانی مگر برای خدا».

* * * *

ادله احکام پنج چیز است: ۱- کتاب خدا. ۲- سنت رسول خدا. ۳- اجماع مسلمین. ۴- اجتهاد. ۵- قیاس.

* * * *

تشریح و قانونگذاری از آن باری تعالی است، و قوانین او تغییر نا پذیرند: ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾ [الجاثية: ١٨] «سپس تو را قرار دادیم- ای پیغمبر- بر بزرگراه - قوانین و فرمان، آن را در بر گیر و ملاک عمل قرار ده و به جانب هوی و خودستایی‌های مردم نادان مگرای».

﴿قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَنْتَ بِقُرْعَانَ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾ [يونس: ١٥] «وقتی آیات روشن و روشنگر ما بر ایشان خوانده می‌شود کسانی که امید و ایمان به روز آخرت و دیدار ما ندارند می‌گویند: ((بیاور قرآنی غیر این قرآن را یا آن را تبدیل کن)) ای پیغمبر، بگو: برای من ممکن نیست که آن را تبدیل کنم از طرف خودم، هرگز پیروی نمی‌کنم جز آنچه را که بر من وحی می‌شود، همانا من اگر نافرمانی خدا را بکنم باید از عذاب روز بزرگ ((قیامت)) بترسم».

قانون مصوبه‌ی خلق قراردادهای موقتی هستند که در هر عصر و روزگاری به اقتضای مصالح قابل تغییر و حذف و اصلاحند.

قوانینی که بر خلاف نص صریح کتاب و سنت وضع شود مردود و بی‌اعتبار و واضح آن (طاغوت و سرکش است) مستحق مجازات و تعزیر است: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ٣٦] «هر که نافرمانی کند خدا و رسول خدا را همانا گمراه شده است گمراهی آشکاری».

هر حکمی از احکام باید فقط به نام خدا صادر گردد، زیرا فقط او بر مردم حاکم بلکه احکم الحاکمین می‌باشد: ﴿أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ﴾ [الحسین: ٦٢] «آگاه باشید همه حکم از آن الله است و اوست

سریعترین حساب‌رسان».

﴿الَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ﴾ [التين: ۸]

«آیا خدا حاکم‌ترین حاکمان نیست؟ بلی هست».

هر کس به ما انزل الله حکم نکند متمرّد و ستمکار و کافر است، و اگر احکام الهی را انکار کند و یا عمداً بر خلاف آنها قوانین وضع نماید کافر است، و قانون از درجه‌ی اعتبار ساقط است: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴] «هر که به دستور خدا حکم نکند خود و یارانش کافرند». ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ۴۵] «هر که به دستور خدا حکم نکند خود و یارانش ستمکارند». ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۷] «هر که به دستور خدا حکم نکند خود و یارانش فاسق اند».

استقامت بر شریعت الهی واجب و هر گونه انحراف و عدول از آن و افراط و تفریط در آن حرام است: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] «و همانا این راه راست مرا در بر گیرند و در آن استقامت ورزید و راه‌های دیگر را در پیش نگیرید که شما را از راه خدا جدا می‌سازد».

میزان و معیار هر قول و عمل و عقیده‌ای برای انسانها قرآن کریم است، و هر روندی بر خلاف این میزان و معیار فطری الهی باشد ضلال و انحراف است: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجِزِي الَّذِينَ

يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿[الأُنعام: ۱۵۷] «پس کیست ستمکارتر از آنکه آیات ما را تکذیب کرده و از آن روی برگردانیده باشد بزودی آنان را که روی از آیات ما برگردانیده‌اند مجازات سخت خواهیم کرد به سبب همان روی برگردانیدنشان».

اگر اختلافی در بین مسلمین پیش آید باید آن را به کتاب و سنت برگردانید زیرا مرجع تمام احکام کتاب و سنت است: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «پس اگر در چیزی اختلاف داشتید بی‌درنگ آن را به کتاب خدا و سنت رسول او برگردانید».

کتاب و سنت دو ستون قدرتمند و به عبارت دیگر دو چراغ نور افکن هستند باید همیشه این دو ستون را بر پا داشت که خانه‌ی دین بر آنها استوار است، و این دو چراغ را باید روشن نگه داشت که هدایت جز با آنها ممکن نیست.

«أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعُمُودَيْنِ، وَأوقِدُوا هَذَيْنِ المصباحين وَخَلَاكُمْ ذُمَّ مَا لَمْ يُشْرَدُوا»: «بر پای دارید این دو ستون مهم ((کتاب و سنت)) را و روشن نگه دارید این دو چراغ فروزان را دیگر بر شما ایراد و مذمتی نیست مادامی که تفرقه نکرده و از این دو اصل جدا نشده‌اید»^(۱).

اجماع عبارت است از گرد آمدن مسلمین بر حکمی از احکام اسلامی و همفکر و همسو بودن در آن.

انکار اجماع کفر است، زیرا حکم بضلال امت اسلام می‌باشد و حال اینکه حقانیت و هدایت ایشان بوسیله کتاب و سنت تایید شده است: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای اصلاح بشریت بر انگیخته شده اید، فرمان می‌دهد به نیکی‌ها و باز می‌دارد از بدی‌ها و به خدا ایمان دارید».

«لا تجتمع امتی علی ضلال»: «امت من بر گمراهی گرد نمی‌آیند»^(۱).

اجتهاد عبارت است از بکار گرفتن نیروهای علمی و فکری برای استنباط احکام و تطبیق آنها با کتاب و سنت. و قیاس عبارت است از هماهنگ کردن مسئله ای که حکمش نامعلوم باشد با مسئله ای که حکمش به کتاب و سنت معلوم شده است به واسطه‌ی مشابهت و همسان بودن آنها.

اجتهاد در برابر نص باطل است: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن با ایمانی را در کاری که خدا و رسول او حکم داده باشند اجازه و اختیار سر باز زدن و اظهار نظر نیست و هر که نافرمانی کند خدا و رسول او را به درستی که آگاهانه به گمراهی آشکار افتاده است».

* * * *

نص در لغت به معنی رفعت و بلندی، و در اصطلاح به معنی متعین و قطعی و غیر قابل احتمال است، احکام صادره از کتاب و سنت را نص و چیزی را که به نص ثابت شود منصوص علیه می‌گوییم.

* * * *

نصوص را بر ظاهر آنها عمل می‌کنیم، زیرا تاویل نص و عدول از متقتضای آن کفر و الحاد است، مثلاً اگر کسی بگوید: مراد از صلاة مطلق دعاء و مراد از صیام خودداری از حرف زدن و مراد از حج مطلق قصد است، نه نماز و روزه و انجام مناسک و هکذا. . . کافر می‌شود، زیرا حلال و حرام و واجبات احکام در دین اسلام شناخته شده‌اند و چهارچوبشان متعین است، و احدی حق تغییر و تبدیل و حذف و اصلاح در آنها را ندارند: ﴿وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقرة: ۲۱۱] «هر که تبدیل کند نعمت خدا را بعد از اینکه برای او آمده است در این صورت به درستی که خدا سخت مجازات است».

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].
 «و هر که بعد از روشن شدن راه حق بر او با رسول خدا در افتد و راهی غیر راه مومنین را در بر گیرد وی را به همان طریق ضلال که برگزیده است واگذاریم و به جهنم واصلش گردانیم که آنجا برای او بد منزلگاهی خواهد بود».

* * * *

رسول اکرم ﷺ کتاب خدا را برای مومنین شرح و تفصیل داده و تبیین نموده است، و مسلمانان از صدر اسلام تا به حال و الی الابد این امانت الهی را سینه به سینه حفظ نموده و خواهند نمود بدین جهت مجادله و در افتادن با سنت رسول اکرم ﷺ در رفتن از دین خدای تعالی است، و سنت رسول الله ﷺ هم در قلب مومنین ثبت و در کردار و گفتار و تقریرشان تجلی می‌کند، این است که مخالفت با رسول خدا و گرفتن غیر راه مومنین موجب

سقوط به جهنم می گردد: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [النحل: ۴۴] «و ما فرستادیم این قرآن را برای تو تا روشن گردانی برای مردم آنچه را که بر ای شان نزول یافته و لزوماً در آن بیانیدند».

* * * *

منطوق: گفته شده و ملفوظ به طوری که از لفظ ((موضوع)) معنی ((موضوع له)) دریافت شود.

* * * *

مفهوم: لفظ موضوع ندارد بلکه از سیاق و فحوای کلام فهم می شود بطور غیر مستقیم.

مثال: ﴿وَحَلَائِلٌ أَبْنَابِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ [النساء: ۲۳] «حرام است بر شما زنان پسران تان آن پسرانی که از پشت خودتان هستند اعم از پسر و پسرپسر و ...».

در این آیه شریفه منطوق عبارت است از تحریم زنان پسران صلبی و مفهوم آن حرام نبودن نکاح زنان پسر خوانده ها چه از فحوای کلام بطور غیر مستقیم فهم می شود که زنان پسران غیر صلبی از این قانون مستثنی می باشند.

* * * *

منطوق بر مفهوم مقدم است چه اگر منطوق نباشد مفهوم وجود ندارد.

* * * *

منطوق قرآن مقدم بر منطوق حدیث است و منطوق حدیث مقدم بر مفهوم قرآن، چه پیغمبر اکرم مبین قرآن و اعلم به مفهوم آن است.

مقامات عالیه

مقام حضرت محمد ﷺ شهادت می‌دهیم که حضرت ختمی مرتبت محمد المصطفیٰ ﷺ بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین خلق خدای تعالی و امت او بزرگوارترین و بهترین امتهاست.

شهادت می‌دهیم که خدای تعالی دین اسلام را به رسالت حضرت محمد ﷺ به کمال رسانیده و دین اسلام را برای بندگان خود برگزیده و حجت را بر بندگان به وسیله پیغمبر خاتم به اتمام رسانیده، و او آخرین حجت خدای تعالی بر خلق است. شهادت می‌دهم که انبیاء کرام بندگان و فرستادگان و حجت‌های خدای تعالی بر سایر بندگان او هستند و جملگی پیشوایان بر حق و داعیان بسوی خدای تعالی بوده رسالت الهی را در کمال امانت تبلیغ نموده و برترین مردمان عصر خود بوده‌اند.

مقام حضرت عیسیٰ علیہ السلام:

شهادت می‌دهیم که حضرت عیسیٰ مسیح عبد و رسول خدای تعالی است، و روحی پاک از جانب خدا به حضرت مریم باکره طاهره صدیقه القاء شده، خود و مادرش بشر بوده و طعام می‌خورده‌اند و بقاء الله پیوسته‌اند، نه فرزند و همسر و شریک خدای تعالی‌اند، زیرا او از فرزند و همسر و شریک و وزیر و نظیر و شبیه منزله و ساحت جلال او از نقص و نیاز و وابستگی مبرا است.

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ
صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ [المائدہ: ۱۷۵].

شہادت می دہیم کہ حضرت عیسیٰ مسیح علیہ السلام کشته نشده و به دار
آویخته نگشته (بر خلاف ادعای یهود) و هر که مدعی مصلوب شدن او باشد
کافر می گردد: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا
فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ ۱۵۷ بَل
رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ ۱۵۸ [النساء: ۱۵۷]. «نه او را کشته و نه
دارش زده اند لکن دچار اشتباه شدند و همانا کسانی که در کشتن و مصلوب شدن
او اختلاف کرده اند در تردید و گمان هستند زیرا هیچ گونه علمی در این مورد
ندارند جز پیروی از گمان خود ما ایشان را از شک در می آوریم که بدانند ((بطور
یقین)) او را نکشته اند بلکه خدا او را بسوی خود رفعت داده و خدا همیشه مقتدر
و توانا و فرزانه بوده و هست».

مقام صدیقین و شهداء و صالحین

بعد از انبیاء، صدیقین سپس شهیدان و صالحان به ترتیب بالاترین مقام
را در پیشگاه خدای تعالی دارند: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ
الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ
وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ ۶۹ [النساء: ۶۹]. «و هر که فرمانبردار خدا و رسول او
باشد، پس آنها با کسانی هستند که خدای تعالی بر ایشان انعام فرموده از
پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و چه رفیقان خوبی هستند ایشان».

صدیقان با تصدیق رسالات و پرچمداران توحید و عدالت و ناصران دین
خدای تعالی هستند و شهیدان راه خدا برای اعلائی کلمه ی حق و بر
افراشتن پرچم اسلام و تبلیغ دین خدا با کفر و الحاد مبارزه می کنند مفاخر

اسلام و مسلمین می‌باشند.

مقام صحابه و خلفای راشدین

شهادت می‌دهیم که حضرات: ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذوالنورین، علی مرتضی، حسن مجتبی، حسین زکی، حمزه سیدالشهداء، و عباس ابوالفضل (مستجاب الدعاء) بزرگترین افراد امت اسلام هستند و بعد از ایشان شش نفر بقیه از عشره مبشره: (سعد ابن ابی وقاص، سعید ابن زید، ابو عبیده عامر بن الجراح، طلحه الخیر، زبیر بن العوام، عبدالرحمن ابن عوف) افضل و بزرگترین اصحاب حضرت ﷺ می‌باشند، اولویت هر یک از این شخصیت‌های بزرگ در احادیث عدیده بیان شده است، و همه مسلمین بر این عقیده بوده‌اند. سپس اصحاب بدر و احد و بیعه الرضوان به ترتیب از سایرین بالاترند، آنگاه سایر اصحاب به نسبت سبقت در ایمان و هجرت و جهاد و نصرت دین حق حائز مقام اولویت می‌باشند.

ایمان و هجرت و جهاد و نصرت رسول الله در پیشبرد اهداف عالیه اسلام می‌باشد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰] «و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به مال و جان خود جهاد نموده‌اند بزرگترند از حیث درجه و مقام در نزد الله و آنها هستند که رستگاراند».

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأَ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: ۷۴]. «و آنان که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند و آنان که منزل و ماوای دادند مهاجرین را و یاری کردند دین خدا را ((انصار)) آنها مومنان راستین هستند».

مقام جہاد بہ مال و جان

بر اساس آیہی شریفہ ۲۰ سورہی توبہ، ثروتمندانی کہ ثروت خود را در راه خدا خرچ کردہ و خود نیز در جہاد شرکت داشتہ‌اند نقاط مثبت علمیشان بیشتر و از کسانی کہ بہ مال تنها یا بہ جان تنها جہاد کردہ‌اند بزرگتر و گرامیتر می‌باشند.

ثروت و دارایی در ثبات زندگی و پیشرفت برنامه‌های آن تاثیر بسزایی را دارد. اگر ثروت با برکت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ نبود بلال‌ها آزاد نمی‌شدند و زیر شکنجہ کفار می‌مردند، اگر ثروت پر برکت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ نبود جیش العسرہ از کجا تجهیز می‌شد؟

درست اینکہ خدای تعالی دینش را یاری می‌کند لکن برای یاری و نصرت وسایل و اسباب لازم است، باید گفت: ایمان راستین یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ نیروهای نظامی و اقتصادی را آمادہ می‌کرد، و آن بزرگ مردان مال و جان خود را در طبق اخلاص بہ پیشگاہ خدای تعالی تقدیم می‌کردند و اسلام را پیش می‌بردند، ثروت اگر در راه خدای تعالی خرچ شود سببی است بزرگ برای رفعت و بزرگی مقام در پیشگاہ حق تعالی، چہ در این آیہی شریفہ و آیات دیگر، خدای تعالی بذل مال را بر نثار جان مقدم داشتہ است، مال حلال و پاکیزہ ای کہ فضل خدای تعالی و عصارہی جان تحصیل کنندہی آن است، چہ بسا مردمانی کہ جان خود را برای کسب یا حیازت مال بہ خطر می‌اندازند و از جان بیشتر دوستش دارند و آن را وسیلہ ای برای حفظ شرافت و کرامت انسانی می‌دانند لکن چون رضای حق تعالی مطرح گردد ہم مال و ہم جان را نثار این هدف اعلی می‌نمایند.

* * * *

کسانی کہ ثروت را مذموم و ناپسند می‌دانند در اشتباهند، زیرا ثروت وسیلہ است نہ هدف، و اگر این وسیلہ را برای رسیدن بہ عالی‌ترین هدف

بکار بندیم باید گفت: ثروت رحمت حق تعالی است و اگر آن را نگه داشته و خزانه کنیم و یا در راه هوی و نقشه‌های شیطانی مصرف نماییم باری است بس گران مصیبتی است بی‌پایان و دردی است بی‌درمان. لکن انفاق کنندگان در راه خدا در صف مقدم پرهیزگارانند، و اگر مال نباشد انفاق کجا است و پیشرفت دین خدا چگونه میسر خواهد شد؟ ایمان تنها کاری را از پیش نمی‌برد بلکه حرکت می‌خواهد و برای حرکت نیز نیرو و توان لازم است، زیرا خدای تعالی هیچ کاری را جز به وسیله خاص آن را نمی‌اندازد: ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ﴾ [الأنفال: ۶۰]. «و آماده کنید برای سرکوبی دشمنان خدا و دفاع از حق مسلم خلق آنچه را که می‌توانید از قدرت و نیرو...».

«أبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورُ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا»: «خدای تعالی حاشا دارد از اینکه کاری را بدون اسباب آن اجرا کند».

از جهت دیگر، خدای تعالی همیشه سبب را بر مسبب مقدم داشته، مثال روشنی از قرآن کریم می‌آوریم: ﴿قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ﴾ [هود: ۴۰]. «نوح را گفتیم در کشتی بردار از هر جفت، نر و ماده دو تا را، و بردار خانواده ات را». در حالی که انسانها سر نشین اصلی کشتی بودند و انسان اشرف مخلوقات لکن جانداران دیگر و نباتات وسایل ادامه زندگی برای آنها بودند بدین جهت خدای تعالی وسایل و اسباب را بر خود ایشان مقدم داشت دلیل دیگر: ﴿الرَّحْمَنُ ۝ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۝﴾ [الرحمن: ۱-۳] «خداوند بخشاینده‌ی بخشایشگر. خواندن و قرائت را بیاموخت، انسان‌ها را بیافرید».

چنان که می‌بینیم تعلیم و آموختن را بر آفریدن ((در سیاق کلام)) مقدم داشته است، بدین معنی که انسان واقعی عبارت است از دانشمندان و دانش آموزان و انسان بدون علم عدمش به از وجود او است. دلیل دیگر ﴿الَّذِي

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۱﴾ [العلق: ۴] «آن خدایی که بوسیله قلم آموخت انسان‌ها را آنچه نمی‌دانستند».

اطالہی کلام ما را از اصل مطلب دور گردانید، هیچ کس نمی‌تواند مال حلال را نکوهش کند جز گدایان دون صفت و تنبل‌های بی‌حرکت، و عقده‌ای که خود حرکت و همت ندارند و ثروت را نکبت پندارند در حالی که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَّلُوا﴾ [الحديد: ۱۰] «برابر نیستند از شما کسانی که پیش از فتح مکه انفاق کرده و جنگیده‌اند آنها بزرگترند از حیث درجه و مقام از کسانی که بعد از آن فتح انفاق کرده و جنگیده باشند».

پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «ما نفعني مال كمال أبي بكر» «هیچ ثروتی مانند ثروت ابوبکر به من فایده نرسانید»، چه مال او در دین خدا بسیار مرا یاری کرد. و هکذا در غزوه‌ی تبوک که حضرت عثمان با بخشیدن صدها شتر و اسب و هزارها دینار در راه خدا لشکر را آراست، رسول اکرم ﷺ درباره‌اش فرمود: «مَا عَلَى عُمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ، مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذِهِ»: «بعد از این بر عثمان چیزی که ناراحت کننده باشد نخواهد بود»^(۱). و فرمود: او حق خود را ادا کرد خدای تعالی مشمول رحمت و رضوانش گرداند.

مقام مجاهدین

مجاهدین بر غیر مجاهدین برتری دارند مگر اینکه استطاعت جهاد را نداشته باشند: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ

وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَعْدَيْنِ دَرَجَةً وَكَلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسَيْنَ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَعْدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾ [النساء: ۹۵]. «برابر نمی‌شوند آنان که در خانه نشسته‌اند از مومنین - غیر از نایبانیان و ناتوانان - با مجاهدان در راه خدا به مال و جانشان، خدایتعالی برتری داده است جهاد کنندگان به مال و جان را بر خانه نشینان ((در آخرت)) درجه‌های زیاد و اجر بزرگ و بسیاری را».

مقام زنان در اسلام

بزرگ‌ترین زنان اسلام به ترتیب حضرت فاطمه زهرا گرامی دختر پیامبر اکرم و حضرت خدیجه کبری و حضرت عایشه صدیقه و سایر ازواج طاهرات امهات المومنین رضوان الله تعالی علیهن اجمعین می‌باشند:

«فاطمة سيدة نساء أهل الجنة»: «فاطمه سرور زنان اهل بهشت است»^(۱). و اما خدیجه‌ی کبری اولین کسی بود که اسلام را پذیرفت، و تمام دارایی خود را در راه پیشرفت اسلام صرف نمود و در تمام سختیها و ناملایمات تکیه‌گاه روحی رسول اکرم ﷺ بود که در حیات او حضرت رسول زن دیگری را اختیار نکرد، و سال وفاتش را ((عام الحزن)) سال اندوه و غم نامید، و هرگاه از او یاد می‌کرد اشک در چشمان مبارکش حلقه‌ی میزد و او را با رحمت حق نام می‌برد.

و اما حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها محبوبترین ازواج طاهرات رسول اکرم ﷺ بود، حضرت او را به غایت دوست می‌داشت به طوری که او را حمیراء ((گل سرخ کوچولو)) لقب داده بود، و بیشتر با این لقب او را صدا می‌فرمود: ((کلمینی یا حمیراء)) با من حرف بزن ای حمیراء. نشانی از علاقه‌ی قلبی رسول اکرم با او بود، حضرت عایشه از دانشمندان بزرگ عصر رسالت بود و

بعد از رحلت رسول اکرم ﷺ قول او در مسائل دینی حجت تلقی می‌شد او ((۱۲۱۰)) حدیث را از رسول اکرم ﷺ روایت کرده است، و در عصر خود حضرت چه بسا مسائل مهم دینی را به وی ارجاع می‌فرمود: «سلوا هذه الحمیراء»: «سوالتان را از این حمیرا بپرسید».

در میان ازواج طاهرات همین افتخار او را بس است که رسول اکرم ﷺ آخرین لحظات عمر شریفش را در حجره او گذرانید و آخرین نفس مبارکش از سینه‌ی او به رفیق اعلی پیوست.

مقام زنان جهان

بزرگترین زنان جهان به ترتیب حضرت مریم طاهره و حضرت فاطمه زهرا و آسیه زن فرعون می‌باشند: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِئِكَةُ يَمْرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ﴾ [آل عمران: ۴۲] «یادآور هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم، به درستی که خدایت برگزیده و پاکیزه گردانیده و برتری داده است ترا بر تمام زنان عالمیان». رسول اکرم حضرت فاطمه را عدیله مریم: همتای مریم می‌نامید. ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا امْرَاَتٍ فِرْعَوْنَ اِذْ قَالَتْ رَبِّ اَبْنِ لِيْ عِنْدَكَ بَيْتًا فِى الْجَنَّةِ وَنَجِّنِيْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَوَعْمَلِهٖءِ وَنَجِّنِيْ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ﴾ [التحریم: ۱۱] «خدای تعالی برای کسانی که ایمان آورده‌اند (زن فرعون) را مثل می‌زند، هنگامی که گفت: پروردگارا، بنا کن خانه‌ای را برای من در جوار رحمت خود در بهشت برینت، و رستگار فرمای مرا از فرعون و کردار بدش، و نجات ده مرا از گروه ستمکاران».

زنان پیامبر مادران مومنان

زنان پیغمبر اکرم ﷺ مادران مسلمانند و مناکحه و ازدواجشان برای تمام مردان دنیا حرام قطعی بوده است، ﴿التَّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. «این پیغمبر نسبت به مومنین از خودشان سزاوارتر است (بیشتر از خودشان مصلحت ایشان را می‌خواهد) و همسران او مادران ایشانند».

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا﴾ [الأحزاب: ۵۳].

اهل بیت پیامبر ﷺ:

اهل بیت پیغمبر ﷺ زنان و فرزندان آن حضرت، و همچنین حضرت علی کرم الله وجهه که پرورش یافته بیت رسول الله ﷺ است.

زنان پیامبر نمونه عصمت و شرافت

زنان پیغمبر نمونه‌های عصمت و شرافت و ایثار و تقوی و طاعت‌اند و برنامه‌های زندگی‌شان را مستقیماً خدای تعالی فرموده است. به شرح آتی:

(۱) خدای تعالی ایشان را اختیار داد که خدا و رسول او و دار آخرت را بر گیرند و در مقابل اجر عظیم دریافت دارند، یا اینکه زندگی و زینت دنیا را اختیار کنند و از پیغمبر اکرم ﷺ جدا شوند، جملگی خدا و رسول خدا و دار آخرت را اختیار کردند و آن افتخار عظیم را احراز نمودند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَ زُوجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرِحَنَّ سَرَا حًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُمْ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الأحزاب: ۲۸-۲۹]. «ای پیغمبر، بگو به زنان خود: اگر زندگی و زینت دنیا را می‌خواهید بیایید تا به طور خوبی شما را طلاق دهم و حقوقتان را بپردازم. و اگر خدا و رسول او و دار آخرت را می‌خواهید البته خدای تعالی آماده کرده است برای نیکوکاران از شما اجر بزرگی را». همگی گفتند: «اخترنا الله ورسوله»: اختیار کردیم خدا و رسول او را^(۱).

(۲) پس از این اتمام حجت خدای تعالی طلاق دادنشان را و همچنین ازدواج با زنان دیگر را بر پیغمبر ممنوع فرمود.

﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَا أَنْ تَعْبَجَهُنَّ حُسْنَهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ﴾ [الأحزاب: ۵۲].

«حلال نیست تو را بعد از این زنان دیگری و حلال نیست اینکه بدل کنی ایشان را به زنان دیگری، هر چند زیبایی زنان دیگر تو را به شگفت آورد.»

(۳) نکاحشان برای تمام مردان دنیا حرام بوده است، زیرا برای مومنان مادر هستند و غیر مومنان را نیز با زنان مومنه ازدواج جایز نیست:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا﴾ [الأحزاب: ۵۳]. «و نیست شما مومنان را که رسول خدا را اذیت کنید و نه اینکه نکاح کنید همسرانش را بعد از او.»

(۴) مادر تمام مومنین هستند، حتی مادر ایمانی پدران خود:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶].

«این پیغمبر نسبت به مومنین از خودشان سزاوارتر و نزدیکتر است و زنان او مادران ایشان هستند.»

(۵) ثواب حسنات و کیفر سیئاتشان دو برابر انسانها بوده است:

﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَعَّفَ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۳۱﴾ وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَّلَ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿۳۲﴾﴾ [الأحزاب: ۳۰-۳۱]. «ای زنان پیغمبر، اگر هر کدام از شما

مرتکب گناه کبیره‌ی آشکار گردد عقوبت او دو برابر خواهد بود، و این مجازات بر خدا آسان است. و هر کدام از شما اطاعت کند خدا و رسول او

را و کردار نیک انجام دهد عطا می‌کنیم پاداش او را دو برابر و آماده می‌کنیم او را روزی نیکو».

منظور از پاداش دو برابر به نسبت سایر مسلمانان است که در حقیقت پاداش هر عمل صالح برای مومنان حداقل ده برابر است: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [الأَنْعَام: ۱۶۰] «لکن برای ازواج طاهرات بیست برابر خواهد بود».

(۶) در میان تمام زنان جهان - به شرط تقوی که - همگی نمونه تقوی و فضیلت هم بوده‌اند - به بزرگی و علو مقام ممتاز می‌باشند: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْتُنَّ﴾ [الأَحْزَاب: ۳۲]. «ای زنان پیغمبر، شما مثل هیچ یک از زنان دیگر نیستند اگر پرهیزکار باشید».

این آیه شریفه برتری و علو مقام ایشان را روشن تر از آفتاب اثبات می‌کند زیرا خدای تعالی را ایشان را از تمام زنان جهان به شرف و فضیلت جدا ساخته است و هیچ زنی نمی‌تواند به مقام والای ایشان قدم نهد و دعوی مساوات نماید و جای هیچ گونه تاویل و تردید و جدل نیست.

(۷) خدای تعالی ایشان را از رجس و پلیدی‌ها به دور گردانیده و به تمام معنی پاکیزه کرده است: ﴿وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأَحْزَاب: ۳۳]. «و بر پای دارید نماز را و ادا کنید زکات را و فرمانبرید خدا و رسول خدا را. جز این نیست که خدا اراده می‌کند که بزاداید و دور گرداند پلیدی‌ها را از شما و پاکیزه گرداند شما را پاکیزگی کامل».

(۸) خانه‌ی پیغمبر ﷺ برای‌شان مکتب فضیلت و تقوی و آموزشگاه کتاب و حکمت و سنت سنیه رسول الله ﷺ بوده، و برنامه‌ی تزکیه و

تعلیم‌شان از جانب خدای تعالی تنظیم شده است: ﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۴]. «و یاد آورید و از بر کنید آنچه تلاوت می‌شود بر شما در خانه هایتان از آیات و حکمت خدا، همانا خدا به شما صاحب لطف و از درس و اخلاق شما آگاه است».

(۹) در آیهی حجاب مقدم بر دختران پیغمبر و سایر زنان مومنه می‌باشند و اولین مسئول حفظ حجاب اسلامی ایشان بوده‌اند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكَّ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابٍ مِّنْ جَلْبَابِيهِنَّ﴾ [الأحزاب: ۵۹]. «ای پیغمبر، بگوی زنان و دخترانت را و زنان مومنین را فرو پوشند بر خود چادرهایشان را».

(۱۰) خدای تعالی پیغمبر اکرم ﷺ را بر جلب رضایت و خشنود گردانیدن ایشان تشویق فرموده که در روابط زناشویی آنچنان با ایشان حکیمانه و دادگرانه رفتار می‌کرده است، آری حقیقت دارد، زیرا زندگی ایشان قسمت عمده‌ی از زندگی حضرت رسول ﷺ بوده، بدین سبب خدای تعالی نسبت به ایشان این همه تاکید و توجه فرموده است: ﴿ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقْرَأَ عَيْنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ﴾ [الأحزاب: ۵۱]. «این برنامه‌های حکیمانه شما به سلوک مناسب نزدیکتر است چه همه خشنود خواهند بود و یا دیده رضا و خشنودی همدیگر را می‌نگرند و اندوهگین نمی‌شوند همه ایشان».

(۱۱) نسبت بی‌عصمتی و بی‌عفتی به ازواج طاهرات موجب حرمان از رحمت خداوند رحمن خواهد بود، چه خداوند تعالی ایشان را از هر

گونه رجس و پلیدی به دور داشته و ساحت و حریمشان را به کمال معنی تطهیر فرموده است، و از جهت دیگر حضرت رسول ﷺ که اطهر و پاکیزه‌ترین خلق خدا است خانواده‌اش نیز در کمال عصمت و طهارت است:

﴿الْحَيْثُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْحَبِيثُونَ لِلْحَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾ [النور: ۲۶]. «زنان ناپاک لایق مردان ناپاک و مردان ناپاک لایق زنان ناپاک و زنان پاکیزه لایق مردان پاکیزه و مردان پاکیزه شایان زنان پاکیزه‌اند».

زنان حضرت نوح عليه السلام و حضرت لوط عليه السلام همین که انحراف عقیدتی پیدا کردند خدای تعالی آنها را به هلاک مخصوص داشت و حریم رسالت را از لوث عقیده ایشان پاکسازی فرمود لکن خدای تعالی پیغمبر اکرم ﷺ را از طلاق دادن ازواج طاهرات و زن گرفتن مجدد، آوردن همسر دیگری به سر ایشان منع فرموده و خشنود ساختن و مکدر نمودنشان را تحسین فرموده، و نکاحشان را بر تمام مردان الی الابد منع فرموده و افتخار لقب مادران مومنین داده است. ایشان را سرمشق پاکی و ایثار و پرهیزکاری برای جامعه زنان مومنه در تمام ادوار الی الابد قرار داده است، شکی نیست که اسائه ادب به ساحت ازواج طاهرات امهات المومنین رضوان الله علیهن اجمعین موجب اذیت وجود نازنین رسول الله ﷺ می‌گردد و چنان بی‌شرم‌های که موجب رنجش رسول الله ﷺ می‌شوند بلعن ابدی در دنیا و آخرت گرفتار خواهند و خصم پیامبر خواهند بود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ [الأحزاب: ۵۷]. «همانا کسانی که رنجش خدا و پیغمبرش را فراهم آوردند خدای تعالی آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و عذاب خفت بار را بر ایشان آماده نموده است».

آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾
[الأحزاب: ۳۳].

در حق زنان پیغمبر اکرم ﷺ مستقیماً نازل شده و ایشان اهل بیت ((افراد خانواده رسول الله)) هستند، چه این آیه و آیات دیگری در سوره احزاب که مورد استدلال ما بودند، مصدر به خطاب ((یا نساء النبی)) می باشند همگی درشان ازواج طاهرات نزول یافته اند و خطاب مستقیم به ایشانند.

رد شبهه

در اینجا ممکن است سوال شود که ضمیر جمع مذکر در دو کلمه ﴿عَنْكُمْ﴾ به کدام مرجع بر می گردد؟ جواب این است که مرجع ضمیر اهل البیت با در نظر گرفتن لفظ اهل می باشد و نظیر آن در قرآن کریم که افصح الکلام است فراوان است، ما در اینجا به موارد مشابهی اشاره می کنیم تا جواب را با دلایل قانع کننده داده باشیم.

﴿رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾ [هود: ۷۳].

«رحمت و برکت های خدای تعالی بر شما باد ای اهل خانه ی ابراهیم».

که ضمیر جمع مذکر مذکور به اهل البیت است یا به عبارت دیگر ((اهل البیت تعبیر ظاهر از ضمیر جمع مذکر در علیکم می باشد.

(۲) ﴿فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا﴾ [طه: ۱۰]. «موسی به زنش گفت: بایستید و

مکث کنید تا مقداری آتش بیاورم».

در حالی که فقط زن حضرت موسی علیها السلام همراه او بوده که او را اهل و به خطاب جمع مذکر مخاطب ساخته است، چون کلمه اهل بیت اسم جنس است و بر افراد و جمع و مذکر و مونث اطلاق می گردد، مجالی برای تعبیر و تاویل کسانی که بخواهندشان نزول آیه را تغییر دهند و بداهت را انکار کنند

نمی‌ماند، چنان که بعضی از حاشیه نشینان دور از متن پنداشته‌اند که: چون ضمیر در ﴿عَنْكُمْ﴾ برای جمع مذكر است، دو جمله اخیر در آیت مذکوره مربوط به زنان پیغمبر نیست!

چنان که بیان کردیم ضمیر به لفظ اهل بر می‌گردد، صدر آیه و آیات قبل و بعد از آن خطاب به ازواج طاهرات است، و اهل بر ایشان صادق است، چه علم لغت و تفسیر و سیاق عبارات آیات بر این حقیقت تصریح دارند، به علاوه چنان که گفتیم اهل بیت شامل افراد خانواده ذکور و اناث آن می‌شود، و حضرت علی و حسن و حسین علیهم‌السلام هم جزو افراد خانواده هستند می‌توان به طریق تغلیب ضمیر را مذكر خواند، و احدی از مسلمین منکر این نیست که حضرت علی و فرزندانش از حضرت زهرا ذکوراً و اناثاً از خانواده رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم محسوب می‌شوند، هر چند با تصریح بیودن فرزندان آن حضرت در عداد اهل بیت در مسئله ۴۹۱ نیازی به توضیح در اینجا نبود.

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَارِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ﴾ [الأنعام: ۷۸] «پس وقتی که خورشید را درخشان و پرتو افشانید گفت: ((این است پروردگار من)) این بزرگ‌تر از ماه و ستاره است».

در حالی که شمس مونث لفظی است، و صفت آن نیز مونث ذکر شده ﴿بَارِعَةً﴾ اما در جمله بعدی چون لفظ ((رب)) مشارالیه است، به لفظ ((هذا)) به آن اشاره شده که برای مفرد مذكر است و صفت تفضیلی مذكر ((اکبر)) برای ((شمس)) که مشارالیه ((هذا)) است ذکر شده نه ((هذه)) و نه ((کبری)) که قاعده می‌بایست برای شمس ذکر می‌شدند، پس ذکر اسم الإشارة و صفت تفضیلی مذكر در این آیه برای شمس به اعتبار ((رب)) است چنان که ضمیر جمع مذكر در آیه‌ی ۳۳/۳۳ بعد از آن همه ضمائر مونث مانند: أقمن وأتین وأطعن، به اعتبار ((اهل)) است و جز آن معنی دیگری

ندارد. اطالهی کلام در این مورد به سبب اختلاف وارده در آن بوده ضرورهً توضیح و تبیین گردید.

مقام تابعین

بعد از اصحاب: مردان و زنانی که محضر رسول الله ﷺ را در یافته‌اند ((تابعین)) کسانی که به صحبت اصحاب نائل گشته‌اند، مخصوصاً علماء و فقهاء و قرآء آنگاه تابع تابعین آن کسانی که خط اصیل اسلام را ((کتاب و سنت)) روند خود قرار داده‌اند از اکابر این امت‌اند: ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰] «سبقت کنندگان اولین از مهاجرین و انصار و کسانی که پیروی کردند ایشان را ((تابعین)) به نیکوکاری. خدا از ایشان خشنود شد و ایشان از خدا خشنود گشتند و خدای تعالی آماده کرده است برای ایشان بهشتهایی که جویبارهای زیبا در زیر درختان و قصور آنها روان است در آنها جاوید خواهند ماند، این است رستگاری و پیروزی بزرگ».

بهترین قرن (صده)

بهترین قرن قرنی است که پیغمبر اکرم ﷺ و اصحاب و تابعین در آن زیسته‌اند، سپس هر قرنی که نسبت به زمان حضرت رسول ﷺ نزدیک‌تر است: «خیر القرون قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»: «بهترین قرن، قرن من است آنگاه کسانی که به دنبال آن خواهند آمد و هکذا». ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]. «و آنان

که بعد از مهاجرین و انصار آمدند می‌گویند: پروردگارا، ببخشای بر ما و بر برادرانمان که در ایمان بر ما سبقت کردند، و در دلهای ما قرار مده هیچ کینه ای را برای کسانی که ایمان آورده‌اند، پروردگارا، همانا تو رؤوف و مهربانی.»

در عصر رسول اکرم ﷺ مسلمانان به برکت صحبت آن حضرت صفای ظاهر و باطن یافتند سپس خلفای راشدین و صحابه و تابعین روش و سنت حضرتش را ادامه دادند تا دین خدا در دورترین نقاط رواج یافت، و پس از ایشان این امانت بزرگ سینه به سینه و نسل به نسل به عصر حاضر رسید، و با عنایت خاص الهی تا قیام قیامت استمرار خواهد یافت، و همواره پشتیبانان حق و عدل از احکام الهی طرفداری و دفاع خواهند نمود چنان که رسول اکرم فرموده است: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ»: «طائفه‌ای از امت من همیشه بر حق ثابت و استوار می‌مانند تا خدا فرمانش را می‌آورد ((دنیای کنونی پایان می‌پذیرد))».

عشره مبشره

شهادت می‌دهیم که حضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی و سعد ابن ابی وقاص و سعید ابن زید و ابوعبیده عامر بن الجراح و طلحه الخیر و زبیر ابن العوام و عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنهم به بهشت نوید داده شده‌اند، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را ((عشره مبشره)) نامیده است، و هر یک از آنها را بهشتی نام برده است: «أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدُ فِي الْجَنَّةِ وَسَعِيدُ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو عَبِيدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ». شهادت می‌دهیم که حضرت فاطمه زهرا سرور زنان بهشت و حضرت حسن و حضرت حسین (رضی الله عنهم اجمعین) سرور جوانان بهشتند: «فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ

الْجَنَّةِ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ».

شهادت می‌دهم که گرامی‌ترین انسان‌ها در نزد خدای تعالی پرهیزکارترین‌شان است، ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].
 رنگ و نژاد و زبان و منطقه جغرافیایی مسلمانان را از همدیگر جدا نمی‌کند، زیرا مسلمین عموماً افراد خانواده بزرگ اسلام می‌باشند و جز به تقوی و طاعت در پیشگاه خداوند فرقی ندارند: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبه: ۷۱]. «مردان مومن و زنان مومنه هر کدام یار و یاور و مددکار یکدیگرند».

قربابت و خویشاوندی با رسول اکرم ﷺ ملاک تقوی و فضیلت نیست، چنان‌که ((ابولهب)) عم آن حضرت به سبب کفر و عنادش در پیشگاه خداوند مردود، و سلمان فارسی غریب و بیگانه مقبول و از اهل بیت رسول الله ﷺ محسوب شده است: «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»: «سلمان از افراد خانواده‌ی ما است».

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴-۲۱۵]. «و بترسان از عذاب خدا خویشان نزدیک‌ترت را و بگشای بازوان تواضعت را برای کسانی که پیروی می‌کنند تو را از مومنین».

«الجنة لمن أطاع الله وإن كان عبداً حبشياً والنار لمن عصى الله وإن كان سيذاً قرشياً»: «بهشت از آن فرمانبرداران خدا است اگر چه عبد سیاه پوست حبشی باشد و آتش دوزخ از آن نافرمان‌ها اگر چه آقا و سرور قریشی باشد».

بهشت میراث بندگان پرهیزکار خدا است: ﴿تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا﴾ [مریم: ۶۳] «آن بهشت موعود چیزی است که

می‌بخشیم بندگان خود را هر کدام که پرهیزکار بوده باشد».

مسلمین به منزله جسد واحدی هستند در غم و شادی یکدیگر شریک و در برابر دشمن دستی قوی که برای دفاع از حریم اسلامی بر دشمنان صولت می‌افکند: «مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادُّهِمْ وَتَرَاحُمِهِمْ وَتَعَاظِفِهِمْ مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَالْحُمَّى»: «مثال مومنین در دوست داشتن و مهربانی و دلسوزی‌شان نسبت به همدیگر مثل جسدی است هرگاه عضوی از آن به درد آید تمام عضوهای دیگر بیقرار و ناراحت خواهند شد».

«الْمُؤْمِنُونَ تَكَافَأُوا دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ»: «مومنان خون‌شان با هم یکسان است و در برابر دیگران متحد و به صورت ید واحد هستند و پایین‌ترین آنها از جانب ایشان می‌تواند ذمه بگیرد».